

نامه‌ایست که برای دوستی نوشتیم:

### باسمه تعالی شأنه

انیس سَفَری و جلیس خَضَری برادر اکبرم: اصغر بن سلیمان خَضَری سلام الله  
تعالی علیکم و علینا و علی عباد الله الصالحین.

صبحاحی که صَبَّحَکَ اللهُ بالخیر از این بی‌خبر بی‌خیر التماس دعا داشتی آنچنان که در  
شوره‌زار دلم تخم محبّت را کاشتی. از دیوانه چه آید تا راهنمایی را شاید؟ از  
ویرانه چه امید آبادی رود؟ و از پژمان چه شکفتگی و شادی ساخته شود؟  
اگرچه گفته‌اند گنج در ویرانه است ولی هر ویرانه را گنج نیست و در آنجا که  
گنج است یافتنش بی‌رنج نیست.  
الحمد لله نعمت بیداری یافتی که ندانم روی از چه تافتی که در بهار عمر به  
منای دوست شتافتی؟! آری:

در جوانی کن نثار دوست جان      رو      را بخوان  
پیر چون گشتی گران جانی مکن      گوسفند پیر قربانی مکن  
قربان حقیقت که تا بیدار شدی در راه دیدار شدی. با تضرّع و ادب در پیشگاه  
دوست معروض دار که:

تیری زدی و زخم دل آسوده شد از آن      هان ای طیب خسته دلان مرهم دگر  
و با التماس بخواه که: ﴿

﴾ .

---

۱. مثنوی نان و حلوا شیخ بهائی



این فیض عظیم را از انفاس قدسی شهرالله المبارک در الجوائز جائزه گرفته‌ای. هنیئاً لاریاب النعیم نعیهم .

باری بیمار بیدار پیش از آن که دست از جان بشوید و منادی حق را لَبیک بگوید، طبیب طلبد و درد خویش را بدو گوید و درمان جوید. از این بنده شرمنده طبیب خواستی و راه چاره جستی، بسان آن تشنه که در طلب آب به دنبال سراب شتافت تا چون رسید جز حرمان چیزی ندید و نیافت ﴿ .

برادرم نعمت بیداری روزی هر بی‌سروپا نمی‌شود، و این پیک کوی وفا با هر دلی آشنا نمی‌گردد، و هر مشامی این نسیم صبا را بويا نمی‌شود، و هر زبانی به ذکر آن گویا نمی‌گردد. بیداری می تلخ و ش است، با هرکامی سازگار و گوارا نیست چه أمّ الخبائث است هرکه آن را نوشیده است بلکه اندکی از آن چشیده است از مشتهیات نفسانی حتّی از حور و غلمان چشم پوشیده است و دست کشیده است، آری:

آن تلخ و ش که صوفی أمّ الخبائث خواند      اشتهی لنا واحلی من قبله العذاری  
حالا که آمدی گویمت: ﴿      که: ﴿  
... ﴿ .

چه خواهی که نداری و برای تو نیست؟ اگر طالب مقام محمودی: ﴿  
﴿ . اگر عاشق موافق شهودی:

---

3. نور/۴۰

4. دیوان حافظ

5. شوری/۱۶

6. فصلت/۳۱

7. اسراء/۸۰



﴿ . اگر دستورالعمل خوراک خواهی الحمدلله همه ما در سرفره عالم غیر مُعَلِّمِیم، می دانیم که چه کاره ایم احتیاج به دستور نداریم. شیخ أَجَلْ سعدی گوید: «حکیمان دیر دیر خورند، و عابدان نیم سیر، و زاهدان تا سدّ رمق، و جوانان تا طبق برگیرند، و پیران تا عرق کنند، امّا قلندران چندان که در معده جای نفس نماند و بر سفره روزی کس». جوانا خدا پیرت کناد ببین تا از کدامین صنفی؟ خدای عزّوجلّ فرماید: ﴿

﴿ .

آخر سوره مبارکه فرقان از ﴿ تا پایان آن را بخوان و نصب العین خود گردان، ﴿ . کتمان را تشدید کن و پیمان را تسدید. مواظب مراقبت باش و مراقب حضور و عبادت تا عبدالله شوی و عندالله شوی و مشمول کریمه: ﴿ گردی .

مردی به آفتاب یمنی، اویس قرنی گفت: مرا اندرزی کن، آن جناب گفت: فرّ إلی الله. این کلام کامل را از کتاب الله اقتباس کرد که نوح نبی<sup>7</sup> به مردم فرمود: ﴿ . آری سخن از قرآن باید آموخت و دهن از فرقان باید گرفت. یک نفّس از نفّس ایمن مباش که دشمنی سخت رهن و رهنزی سخت دشمن است. همواره در کمین است و اقتضای طبیعتش این است. از شهوت و از شهرت بپرهیز و از معاشر ناجنس بخصوص از نفس بگریز که:

8 . فصّلت/ ۵۴

9 . أعراف/ ۳۲

10 . طلاق/ ۲

11 . قمر/ ۵۶

12 . ذاریات/ ۵۱



نخست موعظه پیرمی فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید دائماً طاهر باش و به حال خویش ناظر باش و عیوب دیگران را ستر باش. با همه مهربان باش و از همه گریزان باش. یعنی با همه باش و بی همه باش. خداشناس باش در هر لباس باش. تو که سلیمان زاده‌ای حشمت دار، تو که صدیق حسن زاده‌ای وحشت دار.

قرآن صورت کتبیّه انسان کامل - اعنی حقیقت محمدیه 6 است بین تا چه اندازه بدان قرب داری. رسول الله 6 فرمود: انّ هذا القرآن مأدبه الله بنگر بهره‌ات از این مأدبه تا چه حد است.

ولی الله اعظم امام اوّل 7 به فرزندش محمد بن حنفیه اندرز همی کرد که: درجات بهشت به عدد آیات قرآن است و در رستاخیز به قاری قرآن گویند بخوان و بالا برو، و بعد از نبیین و صدیقین کسی در بهشت به رتبت وی نیست.

واعلم ان درجات الجنة على عدد آيات القرآن فإذا كان يوم القيامة يقال لقارئ القرآن اقرأ وارق فلا يكون في الجنة بعد النبيين والصدّيقين ارفع درجة منه .این بیان وصی چون آن کلام نبی بسیار کوتاه و بلند است، خدای متعالی داند که ارزش آنها چند است.

از امل چشم پوش و در عمل کوش. مرد جستجوی باش نه گفتگوی. از دریا بخواه نه از جوی. از فضول کلام چون فضول طعام دست بدار. سبکبار باش نه سبکسر و سبکسار. خروس در سحر به ذکر قدّوس سبوح در خروش است، کم از خروس مباح، چون به خروش آمدی بدان که بهترین عطای دوست لقای اوست، مترصد باش که:

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸، باب وجوب تعلم القرآن و التعليم

۲. وافی، ج ۱۴، ص ۶۵، ط رحلی



گدایی گردد از یک جذبه شاهی به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

این چند جمله بالعجالة تحریر شد. اگر مجال شد و حال مساعد شد، و عقل را در آنگاه تدبیر بود، و رأی منیر پیر عشق امضاء کرد، و تقدیر قضاء موافق آمد می توان کلماتی بر آن افزود، تا ببینیم. ولی برادرم تو را حال است و مرا مقال، این کجا و آن کجا؟ تو را سوز است و مرا ساز آن کوه است و این صدا، قصه این کوتاه است و آن دراز.

بین کار به کجا کشید که کلاغی رهبر شد و چلاقی دستگیر، جغدی سخنور شد و پشه‌ای دلیر، نعوذ بالله من سبات العقل و خفته .

قم - حسن حسن‌زاده آملی

جمعه ۹ شوال ۱۳۸۹ هـ . ق = ۲۸ / ۹ / ۱۳۴۸ هـ . ش



پاسخ نامه یکی از دوستان است:

بسم الله كلمة المعتصمين

سلام الله السلام المؤمن على ا خ ا عَزَّ وعلینا وعلى عباده الْمُصْطَفِينَ، جعله  
وایانا من اهل الولاء والرضا.

تحسینی که در صدر مرقومه مبارک اظهار شد، جوابش این که:  
طاووس را با همه نقشی که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش  
لطفی که در اثنای مقالت بدان اشارت رفت، و تفقدی که شد جزایش این که:  
❖ و بدانچه که در ذیل نامه نگاشته آمد، تقدیم  
می دارد که:

لاف عشق و گله از یار چنین لاف خلاف عشقبازان چنین مستحق هجرانند  
آن که مرقوم داشت: «از بینوایی چون بنده چه ساخته است؟ فقط سکوت  
سکوت». گویم: آن که خدا دارد چرا بی نوا است؟ تعبیر امام سیدالشهداء  
حسین بن امام علی<sup>8</sup> در دعای عرفه چه قدر شیرین و دلنشین و شیوا است که:  
مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟

آن کس که تو را دارد جانا ز چه محروم است من که نشدم محروم تا با تو به پیوستم  
چرا بی نوا است کسی که تمام مقامات کارخانه هستی از عقل اوّل تا هیولای  
اُولی به مشیت ❖ پیوسته به مرادش درکارند، و به خواسته او

17. سعدی

18. کهف/ ۳۱

19. رحمن/ ۳۰



فرمانبردار؟ بلکه:

چرخ در گردش اسیر هوش ماست      باده در جوشش اسیر جوش ماست  
چرخ از ما هست شد نی ما ازو      باده از ما مست شد نی ما ازو

اما شیوه پسندیده سکوت حق است که:

هرکه را اسرار حق آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند

هرکه خاموش شد گویا شد. هرکه چشم سر بست بینا شد. هرکه گوش دل  
گشود دانا شد. هرکه را حضور است نور است. هرکه را مراقبت است سرور است  
چه این که کلید نیک بختی در مشت اوست و نگین پیروزی در انگشت او.  
از ادبش عجب است که نوشته است: «نور دیدگان دست مبارکتان را مشتاقانه  
می‌بوسند» به دوستان سعیدم که خدای تعالی دلشان را طور سینا کناد و دیده‌شان  
را به دیدارش بینا، معروض می‌دارد که:

مرا معذوردار از دست بوسی      که من دستی ندارم تو بیوسی

گفته است: «از حال بنده استفسار فرمایید بحمدالله بد نیست». من باب مطایبه  
عرض می‌شود که یکی از دیگری پرسید حال فلانی چطور است؟ گفت: بد  
نیست. گفت: مرده‌شور بد نیست را ببرد، یا خوب است یا بد است، بد نیست  
کدام است؟

الحمد لله که حال آقا مانند مقالش خوب است یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَحْوَالِ حَوْلَ حَالِنَا  
إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ. آنکه حالش خوب است بینوا نیست، بخصوص اگر اهل نوا باشد.  
آورده است که: عبادت و تقرُّب بنده گناه است، چه رسد به خود گناه.

گویش آری:

زاهدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

الحمد لله که گفتار آقا هم مانند خود آقا عوض شد که پا در کفش اصحاب  
 یمین کرد، و سر در کلاه مقریین، ﴿﴾ .

آهی آتشین از کوره دل برکشید که: «شرح آلامی است که هنوز شناخته نشده موجب عدم وصول فیض می گردد». آقا می داند که خدای شافی برای هر درد درمان آفرید. قرآن مجید را ﴿ معرفتی کرد. خویش را به قرآن عرضه کند که معیار صدق و میزان عدل و ملاک حق و شفای بیماری ها است. گفته اند که سحر وقت مسافرت رهروان است، و نسیم آن چون دم عیسوی علاج بیماران.

وقت سفر رسیده یعنی سحر رسیده      بیدار باش بیدار قم آیا المزمّل

در مسافرت فوائد بسیار است. آب که یکجا بماند بدبو می شود مگر به دریا  
برسد تا دریا شود و بو نگیرد.

چو ماکیان به درخانه چند بینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار  
چون نالی ناله داشت که: هنوز توفیق شرفیابی حضور مبارک حضرت آقای  
فلانی دست نداد، گویم منال که:

سخن دارم ز استادم نخواهد رفت از یادم      که گفتا حلّ شود مشکل ولی آهسته آهسته  
حال که ماه ذوالقعدة در پیش است رندان خدا یک اربعین به زندان می‌نشینند،  
یعنی از اوّل آن تا دهم ذی‌الحجّه اربعین کلیمی دارند. ﴿

22. سعدي

23. مائدہ ۵۵

24. یونس، ۵۸/

25. سعدي





✦ . خواجه حافظ گوید:

سحرگه رهروی در سرزمینی      همی گفت این معمّی با قرینی  
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف      که در شیشه بماند اربعینی  
و پیش از وی نظامی گفته است:  
جَنّه خود پاک‌تر از جان کنی      چون که چهل روز به زندان کنی  
مرد به زندان شرف آرد بدست      یوسف ازین روی به زندان نشست  
رو به پس پرده و بیدار باش      خلوتی پرده اسرار باش  
هرچه خلاف آمد عادت بود      قافله‌سالار سعادت بود  
و این بنده گفته است:

یک اربعین به زندان بنشین تا بیابی      خیرکثیر حکمت هم درد و هم دوا را  
بزدای زنگ و رنگ جام جهان نما را      تا بر تو عرضه دارد اسرار ماسوا  
را

المی که موجب عدم وصول به فیض می‌گردد جز تَعَبِ حَبِّ دنیا نیست، و پیدا  
است که صدیق ما آن جمله را از تواضع و هضم نفس و کثرت سوز و بی‌تابی و  
التهاب به خود نسبت داده است، و گرنه:

آن کس که زکوی آشناییست      داند که متاع ما کجاییست

مناسب است که برای حُسن ختام این رقعۀ که صدور تقریر و تحریر آن در  
لیله یکشنبه ۲۵ شوال‌المکرم ۱۳۸۹ هـ. ق مطابق ۱۴/۱۰/۱۳۴۸ هـ. ش که به روایتی  
مصادف با شب شهادت امام به حق ناطق، کشاف حقائق، رئیس مذهب فرقه حقّه



امامیه ابو عبدالله جعفر صادق<sup>7</sup> است تقدیر شد، سخنی از آن ولی الله اعظم که  
عبدالوهاب شعرانی متوفی ۹۷۳ ه. ق در طبقات کبری آورده است نقل کنیم:  
کان<sup>7</sup> يقول: أوحى الله إلى الدنيا أن أخدمى مَنْ خَدَمَنِى، وَأَتَعِبِى مَنْ خَدَمَكَ.

قم - حسن حسنزاده آملی

. ۱۳۴۸/۱۰/۱۴



از قرآن کریم: ﴿ برای محفوظ بودن از بدان و از بیم و بدی آنان.

از قرآن کریم: ﴿ ، برای رهایی از اندوه.

از قرآن کریم: ﴿ برای در امان بودن از فریب بیگانگان و ایمنی از مکر و حیل دشمنان.

از قرآن کریم: ﴿ برای زندگانی خوش داشتن و آسوده زیستن و درگشایش بسر بردن.

از رسول اکرم<sup>6</sup>: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بعد از هر نماز صبح ده بار برای مصون بودن از بیماریهای بد چون خوره و پیسی و دیوانگی و مانند آنها.

وَاللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَأَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ بعد از هر نماز یک بار برای یافتن مقام قرب به حق که نائل شدن به مقامات معنوی است.

دعای حجاب امام صادق<sup>7</sup> که برای محفوظ بودن از اندیشه‌های بد مردم پلید

29. آل عمران/ ۱۷۴

30. انبیاء/ ۸۸

31. غافر/ ۴۵

32. کهف/ ۴۰

33. تهذیب



سنگری سخت استوار است:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَكَلِّمْهُمْ نَفُورًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِسْمِ الَّذِي بِهِ تُخَيِّى وَتُمِيتُ وَتَرْزُقُ وَتُعْطِي وَتَمْنَعُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنَا بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَأَعْمِ عَنَّا عَيْنَهُ وَاصْنُمْ عَنَّا سَمْعَهُ وَاشْغَلْ عَنَّا قَلْبَهُ وَاغْلُلْ عَنَّا يَدَهُ وَاصْرِفْ عَنَّا كَيْدَهُ وَخُذْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

اللّه مهّار هر طلسمی	اللّه سر هر اسم و رسمی
حامی و حمای در مهالک	اللّه سُرور و رُوح سالک
سرسلسله همه مراحل	اللّه وِرای کلّ کامل
امّار مطاع در ممالک	محمود مسلّم ملائک
او مالک و ماسواه مملوک	هم سالک و هم سلوک و مسلوک
سرلوحه حکم اسم اللّه	هر حکم که داد هر دل آگاه
اسمی که روای مرئه و مرد	اسمی که در او دواى هر درد
اسمی که سُرود عالم آمد	اسمی که مراد آدم آمد
سودا همه سود دارد و سود	سوداگر اگر در او دل آسود
کی هول و هراس دارد و هم	مرهمدم کردگار عالم
گل گردد و هم معطر او	دل در حرم مطهر او



هر دل که ولای وصل دارد	همواره هوای اصل دارد
موسی که هوای طور دارد	کی دل سر وصل حور دارد
ای وای مر آدم هوس را	دل داده کام سگ مگس را
در وصل صمد رسد رصدگر	در اسم احد رود سراسر
در گاه سحر مراد سالک	دادار دهد علی مسالک
لوح دل آملی آگاه	دارد صور ملائک الله

درود دادار دو سرا مر سرور مکرم را که در راه سلوک الی الله السلام همواره سعی کامل دارد و در وصول الی مکارم الرسول رسم سائل. الحمد لله صدره الحمد لله که دلدار هر دم صلا در دهد که هلموا. کدام ملک داعی سائل آمد و کدام مالک همدم مملوک؟ سالک مطلع همواره هوس کار و هر دم در سده سرای دلدار سرآرد که اساس هر کار و ملاک هر امر و مصدر آمال همه کردگار دو عالم آمد که همه را اسم او سرود و رسم او سرور و حکم محکم او مسلم و مطاع که حاکم دادگر حکم او روای همه آمد.

ای گرامی همدرد و محرم اسرارم دلی که دلدار دارد همه دارد و آدم کامگار همه و او را دو احوال دارد و هر که هوای وصال دارد در سحرها حال دارد، آری سالک در سحر حال دگر دارد که سر روی مهر آرد و دل مملو مهر کردگار ماه و مهر دارد. راهرو در سحر کامروا گردد که در سحر دردها دوا گردد که سحر سالک دل داده آواره را ره آورد کوی ولا آرد. دل را اطلس آسا ساده و هموار دار که عکوس ارواح را در او گردآوری که دل سالم کرسی ملائکه و عکاس ارواح گردد. در کلام علماء اعلام و سلاک الی الله الهادی دارد که اعلی و اکرم اوراد مر راهرو



را کلمه طاهر و مطهر لا اله الا الله و درود مروّج و معطر اللهم صلّ على محمد و  
آل محمد آمد. اگر اهل دلی دل را آگاه دار که آدمی را رسوم عموم عوام و گاهی  
هم همسر و اولاد و اموال و دگر امور وی دام و سدّ راه گردد.  
طعام روحی که مطعم و مأكّل ارواح آمد کی درکام هرکسی گوارا گردد؟  
آدم کامل همواره در همه امور دور محور عدل و وسط گردد.  
هداک الله الى السّداد؛ والسلام.

دعاگوی سرکار عالی: آملی

۱۳۴۹/۱/۲۷ ه. ش



نامه ایست که به خواسته دوستی برایش نوشته ایم:

در حیرتم که چه نویسم؟ روی سخنم با کیست با خفته است یا با بیدار؟ اگر با خفته است خفته را خفته کی کند بیدار. و اگر با بیدار است بیدار درکار خود بیدار است.

وانگهی نویسنده چه نویسد که خود نامه سیاه و از دست خویشتن در فریاد است.

بد نوع پشم‌ها که رشتیم و بد جنس تخم‌ها که کشتیم.

چون از کشتزار خود بی‌خبرم آسوده می‌چرم، آه اگر از پس امروز بود فردایی. ولیکن به قول شیخ اجل سعدی:

گاه باشد که کودک نادان به غلط بر هدف زند تیری

کلمه‌ای چند تقریر شود، و نکاتی اند تحریر گردد شاید که دلپذیر افتد.

مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی

معرفت نفس طریق معرفت ربّ است که از سید انبیاء و هم از سید اوصیاء

دلی کز معرفت نور و ضیا دید      به هر چیزی که دید اوّل خدا

این بنده در اییاتی گفته است:

من به یارم شناختم یارم      تو به نقش و نگار یعنی چه

عقل خبیر این لطیفه را از کریمه ﴿      درمی یابد، و از گفتار

حق سبحانه به کلیمش که أَنَا بُدْكَ الْإِلَازِمُ یا موسی می خواند، و به سرّ و رمز

اشارت ارسطو که إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا حَاضِرَاتٌ عِنْدَ الْمَبْدَأِ الْأَوَّلِ عَلَى الْضَرُورَةِ وَالْبَتَّ

پی می برد. تا در      به جایی می رسد که می بیند حقیقت امر فوق تعبیر به

عَلَتْ و معلول است.

37. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰

### 37. گلشن راز شبستری

38. دیوان نگارنده، صید عشق، ص ۱۳۷

39. حديد ۵/۵





و چون وجود در هر جا قدم نهاد خیر محض و قدومش خیر مقدم است و همه خیرات از یک حقیقت فائض شده‌اند که ﴿ پس کل الکمال و کمال الکمل ، مبدأ واجب الوجود است، و عقل بالفطره عاشق آن کمال مطلق است که العقل ما عُبِدَ به الرحمن واكْتُسِبَ به الجنان و جنت اهل کمال همان کمال است که جنت لقاء است. در ابیاتی گفته‌ام :

چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بی خبر از بهشت آفرین است

و مثاله سبزواری چه نیکو فرموده است:

وکل ما هناک حی ناطق و لجمال الله دوماً عاشق

حالا که عقل به فطرت طالب آن مقام است، ناچار از موانع باید بر حذر باشد، و اگر رهنی سدّ راه شد لابد باید با او بجنگد تا به مقصود رسد، بلکه بی رهن نخواهد بود و نتواند بود.

در این مشهد که آثار تجلی است سخن دارم ولی ناگفتن اولی است

و آن رهن جز ما دیگری نیست. تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز. خوشا کسی که درین راه بی حجاب رود.

در ترجیع بندی گفته‌ام:

زنگ دل را زدای تا یارت بدهد در حریم خود بارت

به خدای علیم بی همتا حاجبی نیست غیر زنگارت

41. حجر/ ۲۲

42. حدیث از اصول کافی

43. اصول کافی، جلد ۱

44. دیوان نگارنده، ص ۵۵



خواهش گونه گون نفسانی      کرد در دام خود گرفتارت  
 شد خدا بینیت ز خودبینی      رفت دینداریت به دینارت  
 وای بر تو اگر که می خواهی      گرم داری به خویش بازارت  
 سر تسلیم بایدت بودن      گر بزارت کشند بر دارت  
 اندرین یک دو روزه دنیا      نرسانی به خلق آزارت  
 تو بهشت و جهنم خویشی      تا چه خواهد که بود اسرارت  
 گرچه بسیار تو بود اندک      ز اندکت می دهند بسیار

ای بنده خدای به خود آی و در حضور و مراقبت می کوش که:

در خلوتی ز پیرم کافزوده باد نورش      خوش نکته ای شنیدم در وجد و در سرورش  
 گفتا حضور دلبر مفتاح مشکلاتست      خرم دلی که باشد پیوسته در حضورش  
 ندانم کدام ذره بی مقدار در خواب غفلت است تا بنی آدم غافل باشد، اگرچه  
 هیچ ذره ای بی مقدار نیست که:  
 دل هر ذره را که بشکافی      آفتابیش در میان بینی



قرآن کریم صورت حقیقه انسان کامل است و صراط مستقیم که ﴿



45. دیوان نگارنده، ص ۲۳۳

46. هاتف

47. هاتف

48. انقطاع ۹-۷

49. جن ۳/



ره رها کرده‌ای از آنی گم      عزّ ندانسته‌ای از آنی خوار  
جز بدست و دل محمّد نیست      حلّ و عقد خزینه اسرار

بیدار باش و از تن آسایی برکنار باش که:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست      عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

کام حیوانی را به بی‌زبانها گذار، تو که مشمول ﴿

هستی، اهل بیان باش. خاموش باش تا گویا شوی. چشم ببند تا

بینا شوی. رسول الله 6 فرمود: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ (تروا- ظ) العجائب.

آب کم جو تشنگی آور بدست      تا بجوشد (نخوشد-خ) آبت از بالا و پست

به خویشتن خطاب می‌کنم: ای همبازی اطفال، ای سرگرم به قیل و قال،

ای اسیر اصطبل و علف، ای دور از سعادت و شرف، ای محبوس در لظای

هوی، ای محروم از جنت لقاء، عمر به بی‌حاصلی و بوالهوسی گذشت چه شود

گر به خودآئی و به بینی چه کسی. ﴿

﴿ . ندانم چه کسی به در خانه دوست رفت

و نا امید برگشت؟!

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما      گر کام تو برنیامد آنگه گله کن

چه کسی سوز دلش به التهاب آمد و بردالیقین عشق التهابش را فرو نشانند؟

50. إسرائ/ ۱۰

51. سنائی

52. حافظ

53. مستدرک، ج ۱۴، ص ۲۶۹

54. اعلیٰ/ ۱۷ و ۱۸

55. القيامة/ ۲۱ و ۲۲

56. خواجه ابوسعید ابوالخیر

ای که عاشق نئی حرامت باد      زندگانی که می‌دهی بر باد  
در به روی همه باز است دربان ندارد، تعیین وقت لازم نیست، هیچ عنوان و  
رسم نخواهد جز این که:

درکوی ما شکسته‌دلی می‌خرند و بس      بازار خودفروشی از آنسوی دیگر است  
کمال اصفهانی چه خوش گفته است:

برضیافتخانه فیض نواله منع نیست      در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته  
راهر و چه زن و چه مرد، چه آسیه و مریم، چه جنید و ابراهیم ادهم. به قول  
عمّان سامانی:

همتی باید قدم در راه زن      صاحب آن خواه مرد و خواه زن  
غیرتی باید به مقصد ره نورد      خانه پرداز جهان چه زن چه مرد  
شرط راه آمد نمودن قطع راه      بر سر رهرو چه معجر چه کلاه  
سخنی چند در آداب سائر الی‌الله بیاوریم که پا در کفش بزرگان کنیم و تشبّه  
به آنان که مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ آرزو بر جوانان عیب نیست.

۱- قرآن که صورت کتبه انسان کامل - اَعْنَى حَقِيقَتِ مُحَمَّدِيَه - است، به  
اندازه‌ای که از آن بهره برده‌ای به حقیقت خاتم ۶ تقرّب یافته‌ای اقرأ و ارقه.  
رسول الله ۶ فرمود:

( - )  
پس ای إخوان صفاء و خلّان وفاء به  
مأدبه ای آید که ﴿

۲- ای عباد الرحمن آخر سورة فرقان از ﴿

57. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۷۴

58. زخرف/ ۷۲



تا آخر سوره، هر یک دستورالعمل کاملی است.

۳- در باب سیزدهم و باب بیستم ارشادالقلوب دیلمی آمده است که: قال النبی ۶: يقول الله تعالى: من أحدث ولم يتوضأ فقد جفاني، ومن أحدث وتوضأ ولم يُصلِّ ركعتين فقد جفاني، ومن صلى ركعتين ولم يدعني فقد جفاني، ومن أحدث وتوضأ و صلى ركعتين ودعاني فلم أجبه في ما يسأل من أمر دينه و دنياه فقد جفوته و لست برَبِّ جاف.

حالا که در این عمل سهل رخیص چنین نتیجه عظیم نفیس است خوشا حال آن که از علو همت خود بعد از ادای این دستور از حق تعالی مطلبی بخواهد که آن را زوال و نفاذ نباشد، اعنی حلاوت ذکر و لذت لقاء و شرف حضور بخواهد، و زبان حالش این باشد که:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنّا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است

۴- ﴿ فضول طعام مُمیت قلب ﴾

است، و مفضی به سرکشی نفس و طغیان او است، و از أجل خصال مؤمن جوع است.

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید

۵- همانطور که فضول طعام مُمیت قلب است فضول کلام نیز از قلب قاسی برخیزد. از رسول الله ۶ روایت است که: لا تُكثروا الكلام بغير ذكر الله فإن كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوا القلب، إن أبعد الناس من الله القلب القاسی.

۶- محاسبیت نفس که امام کاظم ۷ فرمود: لیس منا من لم يحاسب نفسه فی کل يوم فإن عمل حسناً استزاد الله و إن عمل سيئاً استغفر الله تعالی منه و تاب إليه.



۷- مراقبت، و این مطلب عمده است. قال الله تعالى: ﴿ . و قال النبی ۶ لبعض أصحابه: أعبد الله كأنک تراه، فإن لم تکن تراه فهو یرا ک.

۸- الادب مع الله تعالى فی کلّ حال. در باب چهل و نهم کتاب ارشادالقلوب دیلمی آمده است که: روى أن النبی ۶ خرج إلى غنم له و راعیها عریان یفلی ثیابه فلمّا رآه مقبلاً لبسها. فقال النبی ۶: امض فلا حاجة لنا فی رعایتک فقال: ولمَ ذلک؟ فقال: إنا أهل بیت لانستخدم من لا یتأدب مع الله و لا یتحیی منه فی خلوته.

۹- العزلة. سلامت در عزلت است. با خلق باش و نباش. هرگز میان حاضر و غائب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۱۰- التهجّد، ﴿

﴿ .

۱۱- التفکّر، قال الله تعالى: ﴿

﴿ .

۱۲- ذکر الله تعالى فی کلّ حال قلباً و لساناً. قوله سبحانه: ﴿

﴿ .

60. احزاب/۵۳

61. سعدی

62. اسراء/۸۰ و ۸۱

63. آل عمران/۱۹۲

64. اعراف/۲۰۶ و ۲۰۷



۱۳- ریاضت در طریق علم و عمل بر نهجی که در شریعت محمدیه 6 مقرر است و بس، که علم و عمل برای طیران به اوج کمال و عروج به معارج به منزلت دو بالند.

۱۴- اقتصاد یعنی میانه روی در مطلق امور حتی در عبادت.

۱۵- مطلب در دو کلمه است: تعظیم امرخالق، و شفقت با خلق.

فرزانه آن که خواهد تعظیم امر خالق دیگر که باز دارد از خلق شرّ و شورش گفتار بسیار است ولی دوصد گفته چون نیم کردار نیست. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

قم- حسن حسن زاده آملی

۱۳۴۹/۳/۲۱ ه.ش

66. دیوان نگارنده، بیت ۱ و ۲، ص ۲۱۷





و باز گفتم:

دیدى حسنا ز خویش آگاه نئى دیدى حسنا حریف این راه نئى

دیدى حسنا مرد سحرگاه نئى ورنه ز چه رو قبول درگاه نئى

بسم الله این هم چند کلمه به قول شما دستور العمل: در شب شنبه ۱۳۴۹/۳/۳۰

در قم گفتم:

سرمایه راهرو حضور و ادب است آنگاه یکی همت و دیگر طلب است

ناچار بود رهرو ازین چار اصول ورنه به مراد دل رسیدن عجب

است

و هم در صبح دوشنبه ۱۳۴۹/۴/۱ در قم گفتم:

هرکس که هوای کوی دلبر دارد از سر بنهد هر آنچه در سر دارد

ورنه به هزار چله ار بنشیند سودش ندهد که نفس کافر دارد

برادرم قدم اول در سلوک توبه و پاکی از گناه و دوری از گفتار ناپاک، و کردار

و اندیشه های ناشایسته و خویهای نکوهیده است. در کلام خدای غفور رحیم نیکو

تدبر کن که فرمود: ﴿سعی کن تا محبوب

کردگار شوی. از شیخ عارف شبستری یادی شود:

موانع تا نگردانی ز خود دور درون خانه دل نایدت نور

موانع چون درین عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث و انجاس دوم از معصیت و ز شرّ وسواس

67. دیوان نگارنده، ص ۲۱۵

68. دیوان نگارنده، ص ۲۱۴

69. دیوان نگارنده، ص ۲۱۶

70. بقره/۲۲۳



سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است      که با وی آدمی همچون بهیمه است  
 چهارم پاکی سرّ است از غیر      که اینجا منتهی می‌گرددش سیر  
 اگر سالکی بدان که طیّ مراحل و قطع منازل جز به گامهای نفی و اثبات میسر  
 نیست، و این معنی جز در کلمه طیبه لا إلهَ إِلَّا اللهُ یافت نشود. اهل الله گفتند که  
 هیچ نوع از انواع اذکار و عبادات در ترقی درجات و مقامات معنوی اثر این کلمه  
 طیبه را ندارد. از این روی رسول الله<sup>6</sup> فرمود که:

به پارسی این که: در روز رستاخیز هرکار نیک سنجیده شود جز گواهی دادن  
 به لا إلهَ إِلَّا اللهُ که آن را در ترازو نهند چه اگر در ترازو رود آسمانها و  
 زمینهای هفتگانه با وی برابری نکنند. کنایه از این که ثواب این کلمه را نهایت  
 نبود و به شمار نیاید و هیچ چیز هم سنگ او نگردد.  
 در این اوان که بحمد الله با لا إلهَ إِلَّا اللهُ محشوری، خوش آن که با دوست  
 حشر علی الدوام دارد. حبیبها همّت بلند دار و از کمال اخلاص:  
 دوست بگو دوست بگو دوست دوست

تا نگری هرچه بود اوست اوست

اجازه بفرمایید تا از گفته‌هایم را بشنوید:

همّتی ای جان من سیر سماوات را      گوی خدا و مجوی کشف و کرامات را  
 حاجت رندان راه نیست بجز وصل یار      تا تو چه حاجت بری قبله حاجات را  
 دار حضور و ادب همّت و آنکه طلب      وقف مراین چارکن یکسره اوقات را



دوش ندای سروش آمده در گوش هوش      کوش به آبادی کوی خرابات را  
 طاعت عادّی تو بُعد ز حق آورد      قرب بود در خلاف آمد عادات را  
 کیست مصلّی کسی کوست مُناجی دوست      آه که نشناختی سرّ عبادات را  
 دولت فقرت کند مستطیع ای بختیار      کعبه وصلش طلب میکن و میقات را  
 مرد طریقت بود ظاهر و باطن یکی      نور حقیقت بود تارک طامات را  
 علم حجابست از زینت خود بینیش      خواه جواهر بگو خواه اشارات را  
 رو سوی قرآن که تا در دل هر آیتش      فهم کنی معنی درک مقامات را  
 ای تو کتاب مبین وی تو امام مبین      آیت کبراستی خالق آیات را  
 از سر اخلاص جو سوره اخلاص را      تا که ز نفیش بری بهره اثبات را  
 همچو حسن در سحر بر سر و بر سینه زن      بو که خدایت دهد ذوق مناجات را

برادرم حرف این و آن را مزن، دم فرو بند و تماشا کن. بنگر و عبرت بگیر. به فکر خود باش. دست توسّل به دامن خاتم اوصیاء و اولیاء امام زمان مهدی موعود 8 دراز کن که گردنه‌های سهمگین و هولناک در پیش داری و آن بزرگوار امیر کاروان است. از افراط و تفریط پرهیز. ﴿ گوی. از پیروی نفس حذر کن. از اوباش بگریز. به مضمون نامه‌ای که پیش تقدیم داشتم عمل کن. به آنچه که شفاهاً معروض داشتم اهتمام و اعتناء داشته باش. پاسبان حرم دل باش.

ای سالک ره از خود خبردار      بس رهزنت هست در هر کمینی  
 دل را به یاد دلدار یک جهت کن تا از محبّین باشی. مناجات محبّین امام



زین العابدین و سید الساجدین 7 را فراموش مکن: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْهَى مَنْ  
ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا... .

در ۱۳۴۹/۴/۲۶ که از حضور شما در آمدن در راه گفتم:

جز مهر توام اگر دگر کیشم باد      راحت همه رنج و نوش ها نیشم باد  
جز سایه لطف تو مبادا به سرم      گر یکسره ماسوای تو خویشم باد<sup>۷۲</sup>

رضوان الله تعالی علیه در کافی از ابوجعفر امام محمد باقر

علوم النبیین 7 روایت کرده است که:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ 6 أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ فَقَالَ: أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدُّهُمْ  
لَهُ اسْتِعْدَادًا .

یعنی از رسول الله 6 پرسیدند چه کسی در میان مؤمنان از دیگران زیرک تر است؟  
در جواب فرمود: آن که به یاد مرگ بیشتر، و در آمادگی برای آن شدیدتر است.

خدای متعال نوح پیامبر 7 را در قرآن ستوده است که: ﴿

جَنَابِ ابْنِ بَابُوِيَه ؛ دَر مَن لَا يَحْضُرُ أَزْ كَشَافِ حَقَائِقِ اِمَامِ بَه حَقِّ نَاطِقِ  
جعفر بن محمد الصادق 8 روایت کرده است که حفص بن بختری از آن حضرت  
نقل کرده است که نوح نبی 7 در هر صبح و مساء ده بار این دعا را می خواند از  
این رو عبد شکور نامیده شده است:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُشْهِدُكَ اَنْهُ مَا اَصْبَحَ وَاَمْسٰی بٰی مِنْ نِعْمَةٍ وِعَافِیَةٍ فِیْ دِیْنٍ اَوْ دُنْیَا فَمِنْكَ

72. دیوان نگارنده، ص ۲۱۷

73. وافی فیض، ط ۱، م ۱۳، ص ۲۹

74. اسراء/ ۴



وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا.<sup>۷۵</sup>  
 سعی کن که اوّل دل بگویند و آنگاه زبان. ای من فدای آن که دلش با زبان یکی  
 است.

حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۴۹/۴/۳۰ ه. ش



لَا

( / )



خوشا آن دل که دارد قصد کویش      خوشا آن دیده دارد عشق رویش  
 خوشا آن بنده شیرین زبانی      که همواره بود در گفت و گویش  
 خوشا آن سالک شوریده حالی      که سرگرم است اندر های و هویش  
 خوشا آن رند مست لا ابالی      حسن وار است محو ذات و خویش

کثرت اشتغال به قیل و قال موجب حرمان این بی حال شد که در این مدّت نتوانست به مضمون فرموده امام صادق 7 که: التَّوَّاعِلُ بَيْنَ الْإِخْوَانِ فِي الْحَضَرِ التَّزَاوُرُ وَ فِي السَّفَرِ التَّكَاتُبُ عمل کند؛ اگرچه دوست از یاد دوست نمی رود. غرض از تصدیع تذکر به اربعین کلیمی است که از اوّل ذی القعدة تا دهم ذی الحجه است. خنک آنکه در این ایام جمع هر دو سفر کند و میقاتش در قربانگاه عاشقان یعنی منی بود.

در این سه آیه کریمه درست تأمل و تدبّر شود: ﴿



\*



و دیگر از غسل توبه یکشنبه ذی القعدة و خواندن چهار رکعت نماز بعد از آن چنانکه مسبقید و هم در اعمال ماه ذی القعدة مفاتیح مذکور است غفلت نشود. و هم چنین از خواندن دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء در ده شب اوّل

76. اصول کافی معرب، ج ۲، ص ۴۹۲

77. اعراف/۱۴۳ و ۱۴۴

78. بقره/۵۲



ذی الحجه تا دهم آن و به دستور این نماز هم مستحضرید و هم در اعمال ماه ذی الحجه مفاتیح مسطور است که در هر رکعت بعد از حمد و سوره توحید یک بار و آیه ﴿ نیز یک بار خوانده می شود. عمده حضور است و حضور است و حضور.

در خاتمه سخنی چند که از خامه خام این گنگ خود را در جرگه سخنوران آورده است تقدیم می شود:

الهی خانه کجا و خداوند خانه کجا، طائف آن کجا و عارف این کجا، آن سفر جسمانی است و این روحانی، آن برای دولتمند است و این برای درویش، آن اهل و عیال را وداع کند و این ماسوا را، آن ترک مال کند و این ترک جان، سفر آن در ماه مخصوص است و این را همه ماه و آن را یک بار است و این را همه عمر، آن سفر آفاق کند و این سیر انفس، راه آن را پایان است و این را نهایت نبود، آن می رود که برگردد و این می رود که از او نام و نشانی نباشد، آن فرش پیماید و این عرش، آن محرم می شود و این محرم، آن لباس احرام می پوشد و این از خود عاری می شود، آن لبیک می گوید و این لبیک می شنود، آن تا به مسجد الحرام رسد و این از مسجد اقصی بگذرد، آن استلام حجر می کند و این انشقاق قمر، آن را کوه صفا است و این را روح صفا، سعی آن چند مره بین صفا و مروه است و سعی این یک مره درکشور هستی، آن هروله می کند و این پرواز، آن مقام ابراهیم طلب کند و این مقام ابراهیم، آن آب زمزم نوشد و این آب حیات، آن عرفات بیند و این عرصات، آن را یک روز وقوف است و این را همه روز، آن یک شب مشعر دارد و این همه شب، آن را یک شب جمع است و این را همه شب، آن از عرفات به مشعر کوچ کند و این از دنیا به محشر، آن درک منی آرزو کند و این ترک تمنا را، آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را، آن رمی جمرات کند و این



رجم دیو پلید شیطان مرید، آن حلق رأس کند و این ترک سر، آن را ﴿  
 است و این را فی العُمر، آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین،  
 لاجرم آن حاجی شود و این ناجی، خنک آنکه حاجی ناجی است.  
 الهی از من آهی و از تو نگاهی.  
 الهی عمری آه در بساط نداشتیم و اینک جز آه در بساط ندارم.  
 الهی غبطه ملائکه‌ای را می‌خورم که جز سجود نمی‌دانند کاش حسن از ازل تا  
 ابد در یک سجده بود.  
 الهی تا کی عبدالهوی باشم به عزّت تو عبدالهو شدم.  
 الهی از نخوردن رسواییم و از خوردن رسواتر.  
 الهی سست‌تر از آن که مست تو نیست کیست.  
 الهی همه این و آن را تماشا کنند و حسن خود را که عجب‌تر از خود نیافت.  
 الهی دل بی‌حضور چشم بی‌نور است این دنیا را نمی‌بیند و آن عقبی را.  
 الهی همه حیوانات را در کوه و جنگل می‌بینند و حسن در شهر و ده.  
 الهی هرکه شادی خواهد بخواند حسن را اندوه پیوسته و دل شکسته ده.  
 الهی آنکه خواب را حباله اصطیاد مبشرات نکرده است کفران نعمت گرانمایی  
 کرده است.  
 الهی مراجعت از مهاجرت بسویت تعرب بعد از هجرت است و تویی که نگهدار  
 دلهایی.  
 الهی آنکه در نماز جواب سلام نمی‌شنود هنوز نمازگزار نشد ما را با نمازگزاران  
 بدار.





الهی خوشا آنکه بر عهدش استوار است و همواره محو دیدار است.  
الهی آن کس تاج عزّت بر سر دارد که حلقه ارادتت را در گوش دارد و طوق  
این عبودیتت را در گردن.  
امید است که توفیق تقدیم نامه دیگری هم دست دهد.

ارادتمند: حسن حسنزاده آملی

۱۳۴۹/۱۰/۸ ه.ش



ابراهيم 7: ﴿﴾

﴿﴾ .

ابراهيم 7: ﴿﴾

﴿﴾ .

ابراهيم 7 والذين مَعَهُ: ﴿﴾

\*

﴿﴾ .

\*

﴿﴾

\*

\*

﴿﴾ . بسیار بسیار مغتنم است.

ولیی

یوسف 7: ﴿﴾

﴿﴾ .

اصحاب كهف: ﴿﴾

﴿﴾ .

ابراهيم و اسمعيل: ﴿﴾

﴿﴾ .

---

79. ابراهيم/ 41 و 42

80. انعام/ 80

81. ممتحنه/ 5 و 6

82. حشر/ 23 و 24 و 25

83. يوسف/ 102

84. كهف/ 11

85. بقره/ 128



راسخون فی العلم: ﴿

﴾ .

﴾ .

ذا النون یونس: ﴿7﴾

دستور خدای تعالی به خاتم 6: ﴿

﴾ .

﴾ : ﴿

﴾

\*

\*

﴾ .

موسی 7: ﴿

﴾ .

دستور خدای تعالی به خاتم 6: ﴿

﴾ .

دستور خدای تعالی به خاتم 6: ﴿حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب

العرش العظیم﴾ .

شیخ بهائی ؛ در شکول گوید: پدرم طاب ثراه به خط خود نوشت که از رسول الله

6 روایت است که بهترین دعا دعای من و دعای انبیاء قبل از من است و آن این

است:

86. آل عمران/ ۹

87. انبیاء/ ۸۸

88. الاسراء/ ۸۱

89. غافر که آن را سوره مؤمن هم می نویسند/ ۸ و ۹ و ۱۰

90. اعراف/ ۱۵۷

91. انعام/ ۱۶۳ و ۱۶۴

92. توبه/ ۱۳۰



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ  
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

قم - حسن حسناده آملی

۱۳۴۹/۱۰/۱۵ ه.ش



نامه ایست که به دوستی نوشته ایم:

وجود مبارکت همه خیر است و نیات مقدّست همه خیر. خدای متعال خیرات و برکاتش را بیشتر فرماید. اگر چه تقدیم نامه به طول انجامید ولی آن جمال حُسنی که زینت سپهر جان است شمس فروزان حسن سپهری است. یکی از نامهای بزرگ الهی طیب است و دیگر شافی. یا طیب یا شافی. آقای عزیز چند فرقه شب و روز کارشان سر تا پا عبرت است ولی خودشان اغلب و اکثر بی خبر:

یکی از آنها این دعاگو که همواره با کتاب و سنت و محراب و منبر و حرف بهشت و جهنّم و امثال اینگونه امور است ولی گویا برایش فقط صنعت و بازار است از هزار حرفها و کَرّ و فرّها و امر و نهی ها یکی را اگر در خودش پیاده می کرد اکنون می بایستی چون ملائکه اولی اجنحه باشد.

دوم اطبا و دکترهای داروساز- البته دور از جناب دکتر حسن آقای سپهری- که می بینند این همه بیمارهای گوناگون از درد می نالند و برای معالجه امراض جسمانی خودشان تا چه حدّ در اضطراب و ناراحتی هستند و با چه حرص و ولع به اطباء رجوع می کنند و با چه اشتها دارو می خرنند و می خورند نه آنان در راه چاره بیماریهای روانی خوددند و نه اینان، هم پزشک بی خبر است و هم بیمار، هم طیب مریض است و هم مریض؛

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردای دیگر گورکن ها که پشت هم روزانه چه قدر مرده ها را در قبر می گذارند و



خودشان چه قدر قساوت و غفلت دارند. گویا این گونه شغل‌های بنده و جناب‌عالی و گورکن قساوت و غفلت می‌آورد و انسان بدانها معتاد می‌شود. خدای متعال عاقبت را خیر کند.

هنوز آقای دکتر حسن آقای سپهری جوان است، ان شاءالله تعالی عمرش که از صد و بیست سال متجاوز شد آن وقت تسبیح در دست می‌گیرد و مثل دیگر خشک مقدّس‌های روز بس‌بس می‌کند و در آنگاه سعادت خویش را تأمین و تحصیل می‌کند، آرزو برای جوانان عیب نیست.

شاید افرادی باشند که نگذارند دوست عزیزم به فکر خود باشد، و یا اقتضای عصر اجازه نمی‌دهد، و یا آقا خیال می‌کند اگر خویشتن را دریابد چه خواهد شد؟! نه مزاحم کارت هست نه مانع بازاری، اینکه هستی و هرچه داری و البته هزاربار از آن بهتر خواهد شد بلکه بالاتر بالاتر بالاتر؛ باز هم بالاتر بالاتر بالاتر؛ باز هم بالاتر بالاتر بالاتر. این خداوند صادق الوعد است که می‌فرماید:

﴿ . و می‌فرماید: ﴾ ﴿ .

خواهی فرمود: آیا خودت بیداری یا واعظ غیرمتّعظی؟ عرض می‌شود من اگر در خوابم جناب عالی چرا در خواب باشی.

من اگر نیکم و آرزو بد تو برو خود را باش هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت خواهی فرمود: این بیداری چیست و از کجا باید بدست آورد و بیدار کیست؟ و به قول سنائی:

عالمت خفته هست و تو خفته      خفته را خفته کی کند بیدار؟



❖ . و فرمود: ❖

عرض می شود: که جناب دوست ❖

❖ . و فرمود: ❖

❖ .

عاشق که شد که یار مر او را نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب

هست

خداوند متعال دل دوستان را به انوار معرفتش منور فرماید، و به محبت واقعی به پیغمبر و آل پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین که کاروان سعادتند توفیق مرحمت کند. در این روزها چند بیتی بلغور کرده ایم بعنوان هدیه اهدا شد این هم کار آخوندی که هدیه شان بلغور است:

خواند ما را جانب سلطان عشق	باز پیک روضه رضوان عشق
وقت آن شد تا شوی مهمان عشق	کای همایون طائر عرش آشیان
ای یگانه محرم دیوان عشق	مرحبا ای پیک فرخ فام دوست
عاقبت باید شدن قربان عشق	گرچه مهمانی است در آغاز کار
بعد از این دست من و دامان عشق	درد ما را عشق درمان است و بس
شمع عشاقند در ایوان عشق	عشق را بنگر که این خورشید و ماه
سایه هایی هست از بستان عشق	این همه گلهای زیبای جهان
از صفا شد بنده فرمان عشق	ای خوش آن شوریده دل باخته
تا بینی فسحت میدان عشق	از سر اخلاص از خود آ برون

95. بقره/۲۵۶

96. عنکبوت/۷۰

97. اعراف/۱۷

98. دیوان حافظ



عشق داند وصف عشق و عاشقی      گر حسن گوید بود از آن عشق

حبیبم حسنا اگرچه داروی دردها در دست تو است ولی از آنکه هر درد را درمان دهد درخواست دارم که دل پردردی دهدت که جز داروی سوز و گداز عطار عشق درمانش نبود که دل بی درد گوشت پاره‌ای سرد است نه جان دارد نه جانان. از روز جدایی تاکنون در اندیشه نوشتن نامه‌ام ولی شرمسارم که چه ریسم و چه نویسم. در جامع کافی از کشف حقائق حضرت امام جعفر صادق<sup>7</sup> روایت است که: التَّوَّاصِلُ بَيْنَ الْأَخْوَانِ فِي الْحَضَرِ التَّزَاوُرُ وَفِي السَّفَرِ التَّكَاتِبُ یعنی وصلت میان برادران در حضر به دیدار یکدیگر است و در سفر به نامه‌نگاری. از این روی خواستم که بدین بهانه به آن دوست یگانه دیداری شود و پیمان دوستی پایدار و استوار. ندانم دوستم در چه کار است، در خواب است یا بیدار است؟ در شب سَهَر دارد یا نه، سهرش در احیای سحر است یا افشای سَمَر. در اندیشه سرای جاویدان به کجا رسیده است. آیا بدین گفتارم کار بسته است یا نه:

در فکر شبانه روح نیرو گیرد      چون ماه ز آفتاب پرتو گیرد

در فکر نشین که مرغ عرشی دلت      پرواز کنان جانب مینو گیرد

امروزش بهتر از دیروز است یا نه. گاهی آه آتش سوز دارد یا نه. وقتی دیده اشکبار دارد یا نه. در حضور و مراقبت بسر می‌برد یا در جهل و غفلت. این گفتارم را چون حلقه در گوش کرده است یا نه:

سرمایه راهرو حضور و ادب است      آنگاه یکی همت و دیگر طلب است

ناچار بود رهرو از این چار اصول      ورنه به مراد دل رسیدن عجب

99. دیوان نگارنده، ص ۸۴، غزل پیک فرح فام

100. دیوان نگارنده، ص ۲۱۶





## است

در خلسه ملکوتی است یا غفلت ملکی. با بندگان خدا به خصوص با زیردستان به ویژه با همسر و فرزندان نیک مهربان است یا نه. به فکر گذشتگان هست یا نه. حبیب حسنا دغل دوستان گرفتارت نکنند مبادا روزانه با قرآن کریم که عهد خدای متعال است تجدید عهد نکنی.

حبیب حسنا خردمند پرهیزکار از مرگ هراس ندارد مرگ او را زیان نرساند بلکه سود دهد، گویم که نمرد زنده تر شد. حکیمان گفته اند که اگر نفس را مشغول نداری او تو را به خود مشغول می کند. و گفتند روح از پر خوردن جسم می شود و جسم از کم خوردن روح می گردد. امام صادق<sup>7</sup> فرمود در خانه ای که خوانندگی (غناء) می شود از نزول بلاهای دردناک ایمن نیست و دعا مستجاب نمی شود و فرشتگان نازل نمی شوند و خدای متعال از اهل خانه اعراض نموده و روی رحمت برگردانیده است.

حبیب حسنا دنیا به مثل زنی زیبا و آراسته است از مکر زنان اگر آگاهی از مکر دنیا ایمن مباش. با مردم باش و بی مردم باش، نه می شود با مردم بود نه می توان بی مردم. خدای نور حضورت دهد و سوز و شورت را افزون کناد که از این بنده شرمنده دستور نماز شب خواستی:

۱- چون از خواب بیدار شدی بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْيَانِي بَعْدَ مَا آمَاتَنِي وَالْإِيهَ النَّشُورُ.

۲- بعد از وضو ۱۱ رکعت نماز می خوانی که ۸ رکعت از آن نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر هیچیک اذان و اقامه ندارد، همه دو رکعتی اند مگر وتر که یک رکعت است. و در هر دو رکعت یک سلام. السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ



اللّٰهُ وبرکاته کافی است و همچنین در وتر.

۳- درقنوت نماز وتر چهل مؤمن را دعا می‌کنی، مثلاً **اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَان**، بعد از آن هفت بار می‌گویی: **هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ**. و پس از آن هفتاد بار می‌گویی **استغفرالله ربی وأتوبُ إِلَیْهِ**. و بعد از آن سیصدبار می‌گویی: **اَلْعَفْوَ**، و نماز را خاتمه می‌دهی. حبیبم حسنا حسنت را فراموش مکن.

**مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت کند در حق درویشان دعائی**

الهی یا رافع الدرجات سمی گرامیم حسن آقای سپهری را احسن عرشی گردان و کامش را به حلاوت ذکرت شیرین بدار.

صدیق شفیقم خوابی یا بیدار؟ البتّه بیداری که این خفته را به حرف آوردی و از الهی‌نامه‌ام سخنی چند خواستی. به امثال امر سرکار عالی چند جمله از رطب و یابسی که به هم بافتم تقدیم حضور شریف می‌دارم تا ببینیم:

الهی بحقّ خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده.

الهی چگونه گویم شناختمت که شناختمت و چگونه گویم شناختمت که نشاختمت.

الهی عارفان گویند عرفنی نفسک این جاهل گوید عرفنی نفسی.

الهی همه گویند خدا کو حسن گوید جز خدا کو.

الهی ما را یارای دیدن خورشید نیست دم از دیدار خورشید آفرین چون زنیم.

الهی همه برهان توحید خواهند و حسن دلیل تکثیر.

الهی در ذات خود متحیرم تا چه رسد در ذات تو.

الهی روزم را چو شبم روحانی گردان و شبم را چون روز نورانی.

الهی دندان دادی نان دادی جان دادی جانان بده.

الهی گویند که بُعد سوز و گداز آورد حسن را به قرب سوز و گداز ده.

الهی اگر ستّارالعیوب نبودی ما از رسوایی چه می‌کردیم.



الهی مست تو را حدّ نیست ولی دیوانه ات سنگ بسیار خورد حسن مست  
و دیوانه تست.

الهی اثر و صنع توام چگونه بخود نبالم.

الهی دل داده معنی را از لفظ چه خبر و شیفته مسمی را از اسم چه اثر.

الهی هر چه بیشتر فکر می کنم دورتر می شوم.

الهی از کودکان چیزها آموختم لاجرم کودکی پیش گرفتم.

الهی نهر بحر نگردد ولی تواند با وی پیوندد.

الهی فرزانه تر از دیوانه تو کیست.

الهی شکرست که این تهیدست پابست تو شد.

الهی کودکان سرگرم بازیند مگر کلانسالان در چه کارند.

الهی شکرست که حقیر و فقیر شدم نه امیر و وزیر.

الهی دست بادب دراز است و پای بی ادب یا باسط الیدین بالرحمة خذ بیدی.

الهی آزمودم تاشکم دائراست دل بائر است یا من یحیی الارض المیتة دل دائرم ده.

الهی همه از تو دوا خواهند و حسن از تو درد.

الهی همه آرامش خواهند و حسن بی تابی، همه سامان خواهند و حسن بی سامانی.

الهی اگر چه درویشم ولی داراتر از من کیست که تو دارایی منی.

الهی به لطف خود دنیا را از من گرفته ای به کرم خود آخرت را هم از من بگیر.

الهی حسنم کردی احسنم گردان.

الهی همه از گناه توبه می کنند و حسن را از خودش توبه ده.

الهی انگشتی سلیمانیم داده ای انگشت سلیمانیم ده.

الهی من الله الله گویم اگر چه لا اله الا الله گویم.

الهی ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا.



الهی هر چه بیشتر دانستم نادانتر شدم بر نادانیم بیفزای.  
 الهی کلامت که اینقدر شیرین و دلنشین است خود چونی.  
 الهی گروهی کوکو گویند و حسن هوهو.  
 الهی اگر گلم و یا خارم از آن بوستان یارم.  
 الهی اگر بخوام از تو شرمسارم و اگر نخوام از خود.  
 الهی خوشا آنانکه همواره بر بساط قرب تو آرمیده‌اند.  
 الهی خوشا آنانکه در جوانی شکسته شدند که پیری خود شکستگی است.  
 الهی حرفهایم اگر مشویش است از دیوانه پراکنده خوش است.  
 ذکر شریف: یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت موجب صفای باطن و حیات دل  
 است و در بسیار گفتن و مداومت آن فوائد بسیار. چه فایده از این بیشتر که آدمی  
 به یاد دوست باشد.

**دوست بگو دوست بگو دوست دوست** تا نگری هر چه بود اوست اوست  
 وقد جرب القوم أن الإكثار من ذکر یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت یوجب حیاة العقل.<sup>۱۰۲</sup>

ذکر شریف: ﴿﴾ معروف به ذکر  
 یونسی است که حضرت ذوالنون یونس<sup>۷</sup> به این ذکر از غم نجات یافت، و هر  
 مؤمنی به ذکر آن از غم نجات می‌یابد. و آن جزء آیه‌ای از سوره مبارکه انبیاء قرآن  
 کریم است. ﴿﴾ - تا آخر - که آیه ۷۸ سوره یاد شده است.  
 و در گفتار خدای متعال که: ﴿﴾ در  
 ضمن ندای حضرت یونس<sup>۷</sup> خیلی دقت و تأمل و تدبّر باید شود.  
 امام صادق<sup>۷</sup> فرمود: در شگفتم از کسی که اندوهی به او دست دهد و غمی به او  
 روی آرد و به این کریمه (ذکر شریف یونسی) پناه نبرد. والسلام علیکم ورحمة

102. شرح کمال‌الدین عبدالرزاق قاسانی بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، چاپ سنگی، ط اول، ص ۳۶



اللّٰه وبرکاته.

قم- حسن حسن زاده آملی

۱۳۴۹/۱۱/۱۲ ه.ش



شیخ بهائی رحمه الله علیه در کتاب نفیض موسوم به اربعین حدیثی از امام باقر 7 نقل کرده که شخصی به نام شَیْبَه هَذَاکِی نزد پیغمبر 6 آمد و گفت: ای رسول خدا من پیر شده‌ام و سنّ من بالا رفته است و مرا توانایی به عمل نماز و روزه و حجّ و جهاد که خود را بدانها عادت داده‌ام نمانده است، پس ای رسول الله دستوری سبک یادم ده تا خدای مرا از آن بهره رساند. پیغمبر فرمود: گفتارت را دوباره بازگو کن. شیبّه سه بار سخنش را بازگو کرد.

رسول خدا گفت: در گرداگرد تو درخت و کلوخی نیست مگر این که از رحمت تو به گریه افتاد. چون نماز صبح را گذاردی ده بار بگو:

سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

که البته خدای عزوجلّ تو را به گفتن آن از کوری و دیوانگی و بیماری خوره و تنگدستی و ناداری و رنج پیری نگاه می‌دارد.

:

رسول الله 6 فرمود: بعد از هر نماز می‌گویی:

شیبه این کلمات را بگرفت و برفت.

پس رسول الله 9 فرمود: اگر بدین دستور عمل کند و به عمد آن را ترک نگوید درهای هشتگانه بهشت برویش گشوده شود از هر کدام که خواهد داخل بهشت شود.

به محضر مقدّس و مبارک جناب حاج آقا عبدالله ملک‌زاده زید عزّه و شرفه و مجده



تقدیم می شود.

ارادتمند صمیمی و مخلص واقعی

حسن حسنزاده آملی - ۱۳۵۰/۱/۱



نامه‌ای است که به دل‌داده‌ای آزاده درود بر روانش فرستاده‌ایم:

### به نام داور یکتا

چندی است که این شوریده در بی‌تابی و آشفتگی شگفتی بسر می‌برد، از این روی بر سر آن شد که دست به کاری زند تا آرام گیرد، چاره‌ای یا بهانه‌ای جز سیاه کردن روی برگه سپید ندید. آری چگونه پریشان نباشد کسی که چهل و سه بهار از او بگذشت و هنوز از خود نگذشت. خرسند آن که در آغاز زندگانش بیدار بود و از بیداریش برخوردار. آه آه که روزگار کار از دست شد و این ناکام گامی برنداشت و در خود جز افسوس و شرمندگی نمی‌بیند، و از فرا گرفتن دانش‌ها و فرو گفتن گفتارها و نمودار کردارهای خود جز سرشکستگی و دل‌مردگی و تن‌خستگی سودی نبرد. گویا بهشت‌آشیان شرف‌الدین علی یزدی درباره او گفت:

در چشمه شرع کج‌روم چون خرچنگ      در بیشه دین چو روبهم پر نیرنگ  
بر منبر علم همچو درکوه پلنگ      در دلق کبود همچو در نیل نهنگ  
مگر این بی‌بهره از جان پاک آن فرزانه یگانه توشه‌ای یابد، و این سوخته خرمن  
از یادآوری دل شبانه آن دل‌دردناک خوشه‌ای به چنگ آرد.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان      یک خوشه بیخشد که ما تخم نکشیم  
سپاس خدای مهربان را که آشنا شدم به دل از دست داده‌ای چون نام گرامیش  
عبدالله است و در رشته بندگان آگاه کمر بست و در راه است. خود ملک زاده  
است و دلارام حسن‌زاده است. رفتارش همه پند است و گفتارش شیرین‌تر از شکر  
و قند. در فروتنی تنها است و در بزرگی تنها. جانی دارد و سوزی، شبی دارد و





روزی. درد دارد و دوا می جوید، مرد است و خدا خدا می گوید. بیا سوته دلان گرد  
هم آییم و با هم بنالیم که در این درگاه جز آه و ناله سودی ندهد، و در بازار  
سوختگان جز دل شکسته هیچ کالایی ارج و ارزش ندارد.

درکوی ما شکسته دلی می خرنند و بس بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است  
هرکه درد دارد روزها کوکو می کند و شبها هوهو. گاهی در نماز و نیاز است  
و گاهی در سوز و گداز.

در این شب آدینه ۱۳۵۰/۲/۲۴ ه.ش که در قم با شما گفتگو می کنم در هنگام  
نوشتن نامه گفتم:

ای آن که بجز تو نام هستی نبود ما را به درت دراز دستی نبود  
سرمست زجام باده مهر توایم مستی بود این و باز مستی نبود

راز را باید پوشیده داشت که در آشکارا شدنش درد سر دراز است.  
راهر و باید چنان رند باشد که رندان را به بازی گیرد، و بدانسان جا گرفته و  
سنگین که سبکساران و سبکسران سر خویش گیرند و راه خود در پیش که  
رازداری پیشه دوستان خدا است.

چاره ای جز زیستن با مردم و راهی جز ساختن با آنان نیست، ولی دل را به دست  
دلدار ده و آزاد باش و سر را به پای دوست نه و شاد باش. دیده به درگاهش بدار تا  
چشم روشن تر شود، و دست امید به پیشگاهش بر تا جان خرم تر  
گردد.

این یار است که قد برافراخت و چهره برافروخت و کار خود ساخت و حرمت  
ما بسوخت.

شوریدگان لب فرو بستند و دیده بدو دوختند، و خردمندان سر به گریبان



سرگردانی فرو بردند و در دریای ژرف بی‌پایان هستی جز شکنج و گره آب ندیدند.

آقای من بر خود بیال که گدای ره‌نشین آن شاهی، و از کسی منال که در سنگر استوار آن بنده‌پرور جهان پناهی، آن که دردها را درمان کند و تشنگان را سیراب و خستگان را آسایش دهد و شوریدگان را نوازش کند و آوارگان را پناه دهد.

همه می‌روند و نمی‌دانند با خود چه می‌برند، خنک آن که دفتر هستیش را بگشود و از روزنامه کارهایش آگاه شد. و چون هرکسی کشته چند ساله زندگیش هست، دل مردگان از مرگ هراس دارند و از کشتزار خود بیزارند، و زنده‌دلان از کشت خود سپاسگزارند و به پروردگار خود امیدوار.

اندیشه شب جان را نیرو و پرتو دهد و نماز شب به مینو کشاند.

در بندگی باید نیک استوار و پایدار بود تا همه کارها و گفتارها جز نیایش و ستایش دادار نبود که بی‌رنج گنج بدست نیاید.

راه نیک هموار است و کار سخت دشوار، شیرمردان خوش به کار تن در دهند تا دشوارشان آسان گردد و کم‌کم سزاوار آستان دلستان گردند. هرکه جان به جانانه سپرد گوی نیکبختی را ببرد، و گرنه چند روزی چون دیگر جانوران بخورد و بمرد.

آن که دیده به روی نیکوی دوست گشود چشمش روشن بادا که:

**دیده را فائده آنست که دلبر بیند      ورنه نبیند چه بود فائده بینایی را**

خواب و خوراک و کار و زندگی را اندازه است که درکم آن بیم تباهی است، و در افزون آن ترس رسوائی. شکم تهی رهن شود چنان که آکنده آن که سیرگرسنه دیدار نمی‌شود، و سیراب تشنه دلدار نگردد. میانه‌روی مایه بلندپایگی



و ارجمندی و نیکبختی است.

آنچه را که داور خرد دستور داد بجا آر و پاسخ درست برای پرسش خدایت فراهم کن.

تنها از آفریدگارت شرم بدار نه از آفریده هایش.

بگذار تا دیگران از تو رنگ بگیرند نه تو از آنان.

هرکس در هر پایه ای که هست اگر رهن است ارزش پیشیزی ناچیز ندارد، بی پرده بگویم: مگسانند گرد شیرینی.

پیمان را با خدا و پیمبر سخت استوار کن، و از ته دل بگو خدایا آمدم، گر کام تو بر نیامد آنگه گله کن، کوتاهی سخن خود را باش.

این نامه چون پیش فرست و پیش آهنگی است که به یاری خدای بزرگ نامه ها در پی دارد. پوزش می خواهم که زیره به کرمان فرستادم، و خرما به عربستان. درود به روان پاکت.

قم - حسن حسن زاده آملی

۱۳۵۰/۲/۲۴ ه. ش



لا

شگفتا که دوست اکبرم اصغر است، اصغری که در لقب مشابه خضر پیغمبر است. آری باید اصغر بود تا اکبر شد، افتادگی آموز اگر طالب فیضی. مازندرانی گوید: تا کچیکی نکنی گت نبونی. امیدوارم که گت تر بووی<sup>۱۰۵</sup>. باری این ناچیز به نوبت خود بسیار به یاد آن جناب است تا حساب او با ما چگونه باشد، چه خوش بی مهربانی هردو سر بی اگرچه طرفین هر دو مجنونند. چندی است که از بافته‌های این نیافته پوشیدی و از گفته‌های این ناپخته نیوشیدی بسم‌الله:

مینو است یکی سایه روی تو نگارا      خوبان همه یک پرتو خوی تو نگارا  
افرشته و خورشید و مه و نجم تو یکسر      دارند هوای سرکوی تو نگارا

\* \* \* \* \*

گر شمع فروزان شبستان توام      گر بلبل شوریده بستان توام  
گر شیر خروشان نیستان توام      گریان تو نالان تو خواهان توام<sup>۱۰۶</sup>

\* \* \* \* \*

باز دلم آمده در پیچ و تاب      اِنْقَلَبَ يَنْقَلِبُ اِنْقِلَاب  
همچو گیاه لب آب روان      اضْطَرَب يَضْطَرَب اضْطَرَاب  
آتش عشقست که دراصل و فرع      اَلْتَهَب يَلْتَهَب اَلْتَهَاب

105. در اصطلاح مازندرانی کچیکی به معنای کوچکی، گت به معنای بزرگ و گت‌تر یعنی بزرگتر، نبونی یعنی نمی‌شوی و بووی

یعنی بشوی.

106. دیوان نگارنده، رباعیات، ص ۲۱۱

107. دیوان نگارنده، ص ۲۱۴ رباعیات



ان‌شعب ین‌شعب ان‌شعب	نورخدايست که درشرق و غرب
انسحب ین‌سحب انسحاب	آب حیاتست که درجزء و کل
اتَّهَب یتَّهَب اتَّهَاب	شکر که دل موهبت عشق را
انحلب ینحلب انحلاب	از سرِ شوق است که اشک بصر
احتجب یتجب احتجباب	صُنْع نگارم بنگر بی حجاب
اغترب یتغرب اغتراب	سرّ قَدَر از دل بی قَدَرِ دون
اقترب یتقرب اقتراب	آملیا موعِد پیک اَجَل

خدا حافظ به امید دیدار

حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۵۰/۳/۲۳ ه. ش



این گرامی نامه را به دوستی ارسال داشتیم:



﴿. آقا در چه حال است؟ آیا چون﴾

﴿. از زرق و برق دنیا رهایی یافته است و از ماسوی روی برتافته است، و یا چون صبیان خاک بازی می کند که الترابُ ربیع الصِّبیان؟ آیا در حضور است یا دور است؟

حضورِی گره می خواهی ازو غایب مشوحافظ      متی ما تلق من تهوی دع الدنیا وأهملها

حضورِی را علائم است، رأس آنها ادب مع الله است ﴿



از خدا جویم توفیق ادب      بی ادب محروم گشت از لطف

رب

در سوره والنجم از اوصاف رسول الله 6 است که: ﴿

﴿. از آن بزرگوار باید سرمشق گرفت که میزان قسط است ﴿

109. إسرائ/ ۸۱

110. مؤمنون/ ۳۰

111. نور/ ۳۸

112. آل عمران/ ۱۹۲

113. ملای رومی



❖ که زبان اگر یله و رها شود از مار گزنده تر است، در  
زیان زبان داستان‌ها گفته‌اند.

آقای عزیز هیچ موهبتی از نعمت ترک علایق دنیوی بزرگتر نیست که همه  
مفاسد به این علاقه متعلق است.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد  
آزاداست

اگر دستورالعمل می‌خواهی مگر این آیه را تلاوت نکرده‌ای؟❖

❖ و مگر نشنیده‌ای؟

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم  
دادند

و مگر برایت نخوانده‌ام؟

در خلوت شبهای تارت می‌توانی آری بکف سرچشمه آب بقا را

خلاصه مرد سحر باش که:

صمت وجوع و سهر و خلوت و ذکر به دوام ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

و دست از دامن دوست برمدار:

به والله به بالله به تالله به حق آیه نصر من الله

114. الأحزاب/ ۲۲

115. حافظ

116. اسراء/ ۸۰

117. حافظ

118. دیوان نگارنده



که مو از دامن دست برندیرم اگر کشته شوم الحکم لله  
اگر در شب نگرفتی در روز بگیر، و اگر روز را به رایگان از دست دادی شب  
را دریاب. این راه و رسم گدایی را خود جناب دوست به ما یاد داد که فرمود:  
﴿ سرش این

است که جواد است و جود گدا می‌خواهد.

بانگ می‌آید که ای طالب بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی	همچنانکه توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
چون گدا آینه جود است هان	دم بود بر روی آینه زیان
پس از این فرمود حق در والضحی	بانگ کم زن ای محمد برگدا

و چون جناب معشوق فرماید: ﴿ خود با سائل چگونه  
بود؟ عارف رومی نظماً و نثراً چه خوش گفت؟! نظمش آن بود و نثرش این:  
«چنان که گدا عاشق کریم است کریم هم عاشق گدا است. اگر گدا را صبر بیش  
بود کریم بر در او آید، و اگر کریم را صبر بیش بود گدا بر در او آید، اما صبر  
کمال گدا و نقص کریم است».

این بنده اگرچه هنوز در خواب خرگوشی است ولی به ظاهر در بدو بیداریش  
می‌گفت: «الهی اگرچه درویشم ولی دارا تر از من کیست که تو دارای منی». و پس

119. باباطاهر

120. فرقان/۶۳

121. مثنوی ملای رومی

122. والضحی/۱۱





از مدتی می گفت: «الهی تو را دارم چه کم دارم پس چه غم دارم». تا پس از چندی می گفت: «الهی شکرت که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می کنند». این نیز بگذشت و تا این که می گفت: «الهی تاکنون می گفتم جهان را برای ما آفریدی و الان فهمیدم که خودت هم برای مائی». این هم بسر آمد و اینک می گوید: «الهی دارا تر از من کیست که تو دارایی منی». غرض این که:

خدا آن تو و تو مانده عاجز ز تو بیچاره تر کس دید هرگز

خوشا به طیور اولی أجنحه که با جناح عشق و همّت از دامگاه علایق  
برجسته اند

ألا يا أيها العنقا ألا يا نفخة الرحمان ألا يا جنة المأوى ألا يا نفخة الرضوان  
تذكر عشك العرشى وأطلع ذلك المطلع وأهمل هذه الأوكار للأبوام  
والغربان

امید است که در حال حضور تام و توجه کامل شکارهای خوبی نصیب آقا شود. به قول عارف رومی:

آن خیالاتی که دام اولیا است عکس مه رویان بستان خدا است

آری عکس مه رویان بوستان خدای متعالی خیالات روحانی اولیاء الله است که آنان را به سوی دوست می کشانند که می نمایند و می ربایند، نه خیالات بوالهوسان دنیاوی که چنان آنان را در غواسق طبیعت پابند کرده اند که در یک عمر یک آن از خود سفر نکرده اند و گامی از خودکامی برنداشته اند.

آن خیالاتی که دام و پابند اولیاء الله است و آنان را الهی کرده است تجلیات و مکاشفات آنی که از بطنان عرش و مکنون غیب خزانه کن فیکون بر سر سالك

123. گلشن راز شبستری

124. دیوان نگارنده، ص ۱۱۹، غزل عنقا



شیدا افاضه می‌شوند، و رؤیت صور بی‌ماده روحانیان و تشرّف در محضر انبیاء و ائمه و وسایط فیض الهی‌اند که مه رویان بوستان خدایند. صور این مه‌رویایان از ماورای طبیعت که عالم مثال و خیال است در صفحه نورانی قلب عارف منعکس می‌شوند.

خیالات اولیاءالله علیّینی‌اند، خیالات بوالهوسان سجّینی. آن خیالات فرشتگانند و اینها دیوان. آنها سماوی‌اند و اینها ارضی. آنها نورانی‌اند و اینها ظلمانی. آنها به خدا کشانند و اینها به دنیا. صاحبان آنها ملائکه اولی‌اجنحه‌اند و اینها بهائم و سباع. در ماه مبارک رمضان که شرف حضور داشتم گفتم:

دارم هوس وصال ای دوست	دائم منم و خیالت ای دوست
این مرغ ز جالها رهیده	افتاده عجب به جالت ای دوست
رندی چو مرا بدید اینحال	گفتا که خوشا به حالت ای دوست
در جال فتاده‌ای ولیکن	پرواز دهند و بالت ای دوست
پرواز برون ز حدّ احصا	آنی چو هزار سالت ای دوست
دیده به امید این نویدش	دارم به ره نوالت ای دوست
در خواب روم مگر که بینم	با چشم دگر جمالت ای دوست
در وصف تو هر که را که دیدم	مات تو بُده است ولالت ای دوست
ای آن که فرشتگان رحمت	رسمی بود از خیالت ای دوست
ای آن که مجرّه هست و بیضا	تصویر زخطّ و خالت ای دوست
ای آن که زمین و آسمانها	ظلی بود از ظلالت ای دوست
ای نور روان و دیدگانم	هرگز نبود زوالت ای دوست



در آینه دل حسن نه عکس رخ بی مثال ای دوست

آه آه اگر وقتی بیدار شویم که کاروان رفتند و خبردار شویم که این نبود که ما می پنداشتیم و بدان دلخوش بودیم.

خواجه آگاه است که عدد اربعین در تکمیل ناقصان دخیل عظیم دارد، چه در عالم اسراری عجیب است. مثلاً اولوالعزم پنج تن و اصحاب کساء پنج تن، وانگهی هر یک خامس اصحاب کساء، و نماز واجب شبانه روز در پنج وقت آری، الأرواح جُنُود مجنَّده.

اربعین کلیمی در پیش داری ﴿

...﴾ . به هوش باش و این کمترین را فراموش مکن.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه بیخشد که ماتخم نکشیم

دل آینه جمال نمای هو، و سفینه دریای اوست. خود را باش که یار طیب دردمندان است.

وہ لسان الغیب چه خوش گفته است:

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست

خدای متعالی سینهات را طور سینا کند، و دیده دلت را به نور لقایش رشک ضیاء گرداند. بزرگان فرموده اند: هر که بعد از نماز صبح و مغرب هفت بار بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظيم، و سی مرتبه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر بگوید از جمیع آفات و بلیات در امان خدای تعالی است.

125. دیوان نگارنده، ص ۴۳، غزل ای دوست

126. أعراف/ ۱۴۳



به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

تن به دنیا دار و دل به مولا تا نام و مونسیت شود و پیغام او آرامشت دهد که  
دل عاشق به پیغامی بسازد. و حقیقت کشف این است که میان دل و دلدار حجاب  
نبود. جهد کن که در همه حال سِرّت با یار بود. نه در کوچه و بازار به خصوص  
در هنگام نماز که المصلّی یُنَاجِی رَبّه و مناجات بین دوکس است بنگر تا با که  
نجوی داری و دو بودن چگونه است؟

العبد الّآبق حسن حسن زاده آملی

لیله یکشنبه ۲۳ شوال ۱۳۹۱ ه. ق

۱۳۵۰/۹/۲۱ ه. ش



نامه ایست که به دل شکسته ای رحمة الله علیه نوشته ایم:

### بسم الله خير الأسماء

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود

ندانم خواجه در چه حال و منوال است آیا به همان شیوه پیشین و رسم دیرین خود شاد است و یا از خود سفری کرد و خبری یافت. جساراً عرض می شود هنوز ملک زاده است یا عبدالله است. دردمندان بسیار دیدم و از آنان ناله های زارزار شنیدم که آن نیکبختان از روزگار به غفلت گذشته خود می سوختند، و از التهاب حرمان می جوشیدند، و از درد هجران می خروکیدند، و از سوز و گداز آه آتشین از کوره دل بر می کشیدند.

خواجه به انتظار کی نشسته و به امید چه کسی دل بسته است؟ روزگار که بگذشت و ایام جوانی و کامرانی و بالیدن به زخارف دنیوی و مقامات اعتباری بسر آمد، و اگر تقسیم هم بشود به آقا و بنده بیش از این بلکه تا این اندازه هم نمی رسد.

آقا باید آگاه باشد که اگر آب در یک جا بماند بو می گیرد مگر دریا شود و یا به دریا پیوندد و به قول عارف معروف محدود بن آدم سنائی غزنوی:

چوماکیان به در خانه چند بینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار

خالصانه دست به دعا برآور و با دل شکسته بگو الهی:

گرم از باغ تو یک میوه بچینم چه شود پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود

و دست تو سئل به دامن حجت حق ولی عصر امام زمان درازکن و صمیمانه

بگو:



بروی ما زن از ساغر گلابی که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار

سرورگرامیم ماه مبارک رمضان ماه امساک و سحرخیزی و شب زنده داری و قدر یافتن و قرآن شنیدن و قرآن شدن و سرمشق گرفتن در پیش است، از هم اکنون که ماه شعبان و میقات شهرالله است غسل توبه کن و به لباس وفا و ولا از دل و جان محرم شو و از صمیم قلب لبیک لبیک بگو و در خویشتن سفری کن و گرد کعبه عشق طواف کن که دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

در این مبارک نامه نکته‌ای چند از دفتر نکاتم که از کلک این بنده نگارش یافت به عنوان ذکرِ اهدا می‌شود امید است که سود بخشد:

نکته:

- ۱- جزا نفس عمل است ﴿ ۱ 》 .
- ۲- قیامت با تو است نه در آخر طول زمانی رسول‌الله<sup>ص</sup> به قیس بن عاصم فرمود: انَّ مع الدنيا آخرة.
- ۳- ملکت با عالم ملک است و خیالت با عالم مثال و عقلت با عالم عقول، قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه کسب همه، صادق آل محمد<sup>ص</sup> فرمود: انَّ الله عزوجل خلق ملکه علی مثال ملکوته و أسس ملکوته علی مثال جبروته لیستدل بمُلکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته. درست بخوان و درست بدان.
- ۴- سفرنامه معراج رسول<sup>ص</sup> شرح اطوار بشر است.
- ۵- انسان چون با اصل خود انس گرفت آن می‌شود.
- ۶- تا گم نشدی چیزی در تو پیدا نشود.
- ۷- تا بیننده و گیرنده نشدی انسان نیستی.
- ۸- انسان کارخانه و دستگاهی است که هم از عوالم ملک عکس برداری



می کند و هم از ملکوت، اوّلی را بالا می برد و دومی را تنزل می دهد بی تجافی و همه را در گنجینه سرّش و عیبه غیش درج می کند درست بنگر تا به حقیقت کریمه ﴿﴾ برسی. ﴿﴾

۹- بینش از تن نیست که دیگر جانوران و رستنی ها و هرچه را آخشیج است در آن انبازند، از روانی است که از آن من است پس نه تن جای روان است و نه روان جای تن و گرنه در اندازه او بودی و دانستی که نیست، تن بر خاک است و روان برفراز خاک. این سخن کوتاه در نزد دانا بسیار بلند است.

۱۰- از خاموشی گفتار زاید و از اندیشه کردار.

۱۱- آنچه در احوال و اطوار سالک در خواب و بیداری عائدش می شود میوه هایی است که از کمون شجره وجودش بروز می کند.

۱۲- گرسنگی و تشنگی داند و غذا و آب دوا، دوا را تا چه اندازه باید خورد.

این چند جمله نیز از الهی نامه ام به حضور آن مولای الهیم تقدیم می شود:

۱- الهی روزگاری به پندار خامم تو را به آواز بلند می خواندم اکنون از آن

استغفار می کنم که ﴿﴾ اندیشه دارد. ﴿﴾

۲- الهی کدام بی شرمی از این بیشتر که بنده در حضور مولایش بی ادبی کند.

۳- الهی محاسن حسن به بیاض مائل شد، وجه قلبش را نورانی کن که

از ﴿﴾ اندیشه دارد. ﴿﴾

۴- الهی این همه خواب و بیداریم ﴿﴾ گفتن بود و از جناب شما

پذیرفتن، دیگر به چه رو ﴿﴾ گویم که هنگام ﴿انا الیه راجعون﴾ است.

۵- الهی جمعی از تو ترسند و خلقی از مرگ و حسن از خود.



۶- الهی چون از تو پرسم دانایان کلید سرگردانیم دهند که در دل است خود  
دل در کجا است.

این غزل شرر عشق هم از دیوانم به حضرت عالی پیشکش می‌شود:

خرم آن دل که بود در حرم دلدارش	خنک آن دیده که دارد شرف دیدارش
سر تسلیم بنه در قدمش بی چه و چون	بسرمد کار همین است و مکن انکارش
پیر دانای من آن دُرّج گهرهای سخن	که مرا آب حیاتست همی گفتارش
گفت جز تخم حضوری ندهد بار وصال	خواجه در ملک دل این تخم سعادت کارش
بوالعجب خانه پر نقش و نگاری است جهان	صنع نقّاش بین و هنر معمارش
وارداتی که به دل می‌رسد از مکن غیب	ار بود هم نفسی بوکه کنم اظهارش
رهروان سوخته بی سر و بی سامانند	شرر عشق بین و اثر اطوارش
عشق آن دریتیمی است که در ملک وجود	هر کجا می‌نگرم گرم بود بازارش
از کران تا به کران طلعت جانانه اوست	از عیان تا به نهان مصطفی آثارش
ز تجلای جمالش همه شیدایی او	گل او بلبل او گلبن او گلزارش
به تمنای وصالش همه اندر تک و پوی	نجم سرگشته او مهر و مه دوارش

قم- ارادتمند سرکار عالی

حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۵۰/۷/۱۶





نامه ایست که به فرزانه‌ای رضوان الله علیها نوشته‌ام :

لأ

زادها الله تعالى القرب اليه توقيراً

پس از اهدای تحیت و سلام تصدیع می‌دهد که این بنده رانده از بارگاه قدس ربوبی و پیشگاه انس الهی از حسن ظن آن منقطع الی الله بسیار منفعّل است که وی را از نظر پاک خطا پوشت به صواب پنداشتی و لایق مشورت با انگاشتی آری پاک بین از نظر پاک به مقصود رسید، ولی سگ داند و کفشگر که در همیان چیست.

بی‌تجامل نامه شیوا و رسای سرکار عالی که کلیات آن قطرات معانی است که از آسمان جانی روشنتر از آب زلال بسان شبنم که بر برگ گل محمدی نشیند بر چهره کاغذی چون روی بهشتیان فرود آمد شایسته بسی تحسین و سزاوار صدگونه آفرین است. راستی اگر به گفته حکیم انوری:

هست در دیده من خوبتر از روی سفید      روی حرفی که به نوک قلمت گشته سیاه  
عزم من بنده چنانست که تا آخر عمر      دارم از بهر شرف خط شریف تو نگاه  
تمثل بجویم بلکه امثال کنم گزاف نگفتم و به خلاف نرفتم. جمله حاکی از سراسر سوز و گدازی: «و از طرفی جان را به معنی واقعی اش و آنچنان که باید در خود احساس نمی‌کنم تا بتوانم در این مورد به خصوص نیز از آن یاری طلبم» که سراسر وجودت را فرا گرفته است آموزنده بلکه سوزاننده است و برای این بنده هشدار شگفت‌انگیز است. در این مقام سخن ندارم مگر این دو بیت لسان‌الغیب را به حضور مبارک تقدیم بدارم:



الا ای طوطی گویای اسرار      مبادا خالیت شکر ز منقار  
 سرت سبز و دلت خوش باد جاوید      که خوش نقشی نمودی از خط یار  
 باری حق جلّ و علی به حکمت بالغه و مصلحت کامله اش مطابق حکم منشور  
 منیع و توقیع رفیعش مصحف شریف برای فرزندم اذن صادر نفرمودند. طغرای  
 همایونش موشح به کریمه ۱۷۰ اعراف ﴿﴾  
 است که اقامت بر ارتحال حاکم است. به حکم رأفت و عطوفت پدری از  
 لسان الغیب خواجه حافظ نیز شرح فرزند عزیزم را مسألت داشتم مژده دادند که:  
 زدم این فال و گذشت اخترو کار آخر شد

بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش

تا آخر غزل که الحق طرب انگیز است. صمیمانه سعادت مایه فخر و مباهاتم را  
 از مبدأ عالم فیاض علی الاطلاق خواهانم.

حسن حسن زاده آملی

۱۳۵۱/۱/۱۹ ه. ش



با سلام و دعای خالصانه حضور انور رئیس مکرم دفتر روابط عمومی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی جناب آقای دکتر فرخ امیر فریار، و همه ذوات معظم آن مؤسسه محترم دامت برکاتهم الوافرة .

از عنایت خاصی که در مرقومه مورخ ۱۳۷۱/۹/۲۴ به اثر قلمی داعی: «قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند» مبذول فرموده‌اید که: «مؤسسه در نظر دارد کتاب قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، را برای شرکت در سومین دوره انتخاب کتب برگزیده دانشگاهها معرفی نماید...» مایه مباهات و موجب سپاسگزاری حقیر است. خداوند سبحان آن بزرگواران را در اعلای معارف حقه الهیه به توفیقات روزافزون موفق بدارد.

تفقدی فرموده‌اید که از این کمترین یادی نمایم و نامی ببرید. و مثال داده‌اید که: «شرح حال مختصری از خودتان را...» در امثال آن عرض می‌شود:

تولد من اسفند ۱۳۰۷ در ایرای لاریجان آمل بوده است. پس از دوران مکتب و مدرسه ابتدائی، تحصیل کتب مقدماتی معمول در مدارس علوم دینی را در آمل در مدت شش سال از محضر مبارک روحانیون آن شهر رضوان الله تعالی علیهم فرا گرفته‌ام. پس از آن در شهریور ۱۳۲۹ به طهران مسافرت کرده‌ام، و در حدود سیزده سال از خرمن بزرگان علم و دین آنجا در رشته‌های معقول و منقول و ریاضیات خوشه‌چینی کرده‌ام. تا در مهرماه ۱۳۴۲، از طهران به قصد اقامت در قم مهاجرت کرده‌ام، و سالیانی در علوم عقلی و نقلی و شعب ارثماطیقی از بزرگان حوزه بهره‌مند بوده‌ام. و تا خودم را شناخته‌ام با مکتب و کتاب و مدرسه و درس و بحث و تدریس و تصنیف محشورم. و تاکنون بیش از یکصد و سی کتاب و



رساله در فنون گوناگون نوشته‌ام که چهل و شش عدد آنها به طبع رسیده‌اند، و چند مجلد هم در دست طبع‌اند.

برخی از آنچه به طبع و نشر رسیده‌اند عبارتند از:

- ۱- عیون مسائل نفس و شرح آن به عربی.
  - ۲- شرح فصوص فارابی.
  - ۳- شرح نهج البلاغه در ۵ مجلد به عربی.
  - ۴- دروس اتحاد عاقل به معقول که کتاب سال شناخته شده است.
  - ۵- دروس معرفت نفس.
  - ۶- خیرالأثر در ردّ جبر و قدر.
  - ۷- دروس به عربی.
  - ۸- یازده رساله فارسی.
  - ۹- هشت رساله عربی.
  - ۱۰- دیوان شعر.
  - ۱۱- انسان و قرآن.
  - ۱۲- نثرالدّراری علی نظم اللّثالی به عربی.
  - ۱۳- هزار و یک نکته.
  - ۱۴- نورّ علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور.
  - ۱۵- قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند.
- اما آن که فرمودید: «آخرین درجه دانشگاهی...» حقیقت امر این است که:
- نه شکوفه‌ای نه برگی نه ثمر نه سایه دارم
- همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را
- با تجدید تحیت، سعادت جاودانی همگان را مسألت دارم.

قم- حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۵۱/۱/۱۹ ه.ش



نامه ایست که برای دوستی فرستاده ایم:

خدا را از طیب من پیرسید که آخر کی شود این ناتوان به

صَبَّحَكُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ وَالسَّعَادَةِ وَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الرَّحْمَةُ. آقای عزیز انسان آنست که با عالم قدس انس دارد، وگرنه چو بهائم به چرا آمده است. حال که در طلعه این فرخنده نامه از قدس و انس نام برده شد از وحشی 1 نیز یادی شود:

غرض گر آشنائی های جانست چه غم گر صد بیابان در میان است

که مجنون خواه درحی خواه دردشت به جولانگاه لیلی می کند گشت

گرچه مثل راقم و تنظیم دستورالعمل یا تقدیم پند و اندرز چنان است که شاعر گفته است:

وغيرُ تقى يامرُ الناسَ بالتقى طيبُ يداوى الناسَ و هو عليلٌ

یعنی ناپرهیزگاری که مردم را به پرهیزگاری فرماید پزشکی است که بیماران را درمان کند و خود بیمار است. ولی به قول دیگری:

اعمل بعلمی و لا تنظر إلى عملی ينفك علمى و لا يضرُك تقصيرى

یعنی به دانشم کاربند و به کردارم منگر که دانشم سودت دهد و گناهم زیانت نرساند. باز با این همه خرسندم که آمر و ناهی دیگری است و این بنده راوی است. این قدر بدان که در نشئه هرچه بمانی نسبت به سرای ابدی که در پیش داری آنی است بلکه کمتر از آن است. عاقل را اشاره کافی است.

کلمه طيبه لا إله إلا الله بهترین اذکار است و فضیلت آن بیشمار و روایات اهل



عصمت: در این باره بسیار. اهل الله در شرح آن رساله‌ها نوشته‌اند، و این بنده در بیان آن به نقل این کریمه تبرک می‌جوید: ﴿

﴿

برادرم اگر درد داری یکی از نامهای شریف خداوند طیب است. به قول خواجه حافظ ::

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست جناب دوست جواد است و گدا می‌خواهد که گدا آینه جود حق است، گدائی کن تا محتاج خلق نشوی.

من گدا و تمنای وصل او هیات مگر به خواب بینم جمال و منظر دوست

برادرم به فکر خود باش و از خویشتن غافل مباش. و همواره کشیک نفس بکش و کشیک نفس کشیدن کشکی نیست، از خداوند توفیق بخواه. با ابنای روزگار بساز و مرد تحمل باش و به مثل معروف که چه خوش مثلی است: «آسیا باش درشت بستان و نرم باز ده». مرد فکر باش که فکر لبّ عبادت است. مناجات و راز و نیاز با دوست را قطع مکن ﴿

خلوت شب را از دست مده. و به حقیقت بگو الهی آمدم تا کام رواگردی. سخن و خوراک و خواب باید به قدر ضرورت باشد ﴿<sup>۱۳۵</sup>

با عهدالله که قرآن مجید است هر روز تجدید عهد کن. صمیمانه دست توسّل به دامن پیغمبر و آلش درزن که آن خوبان خدا وسائط فیض حقانند

132. ابراهیم/۲۵ و ۲۶

133. حافظ

134. آخر / فرقان

135. اعراف/ ۳۲



اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. نمی گویم مقدّس نباش ولی مقدّس عاقل باش.  
بسِ بسی مباح که سُخْرِیه این و آن می شوی. فرزانه باش و دیوانه باش. خویشتن  
را تفویض به حق کن و او را وکیل خود بگیر که توانا تر و دانا تر و باوفا تر و  
مهربان تر و پاینده تر از او نخواهی یافت ﴿

سوره مبارکه اخلاص را با اخلاص بر زبان داشته باش. با خلق خدا مهربان  
باش. از سخنان ناهنجار اگر چه به مزاح باشد بر حذر باش. خلاف مگو اگر چه به  
مطایبت باشد. از قسم خوردن اگر چه به راست باشد احتراز کن. چه ایستاده ای  
دست افتاده گیر. تا می توانی نماز را در اوّل وقت بجا آور. تجارتت را مغتنم  
بشمار که انسان بی کار از دنیا و آخرت هر دو می ماند. داد و ستد مانع بندگی  
نیست ﴿

در مطلق امور میانه رو باش. برکتمان اهتمام داشته باش. اگر چه الف دنباله دارد  
ولی:

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کائرا نیست پایان غم مخور

این دو رباعی را که از طبع این بنده فقیر الی الله جاری شده است به حضور  
دوست بزرگوارش جناب آقای حاج علی اکبر ایزدی و قه الله تعالی الی مرضاته تقدیم  
می دارد:

سرمایه راهرو حضور و ادب است      آنگاه یکی همت و دیگر طلب است  
ناچار بود رهرو ازین چار اصول      ورنه به مراد دل رسیدن عجب است



دل داده عشقم و نرفتم بیراه      راهی بجز این نیست خداست گواه  
درهرچه نظرکنم نبینم جز عشق      لا حول ولا قوّة الا بالله

قم- حسن حسنزاده آملی

۱۳۵۱/۱۰/۲۳ ه.ش - ۸ ذی الحجّة ۱۳۹۲ ه.ق





نامه ایست که به ساحت دوستی ارسال داشته ایم:

### بسم الله كلمة المعتصمين و مقالة المتحرّزين

سعادت سرورم بادوام همسر و باخلود توأم بادا- یعنی حدقه چشمش به دیدار دوست روشن و حدیقه دلش به یاد وی خرم بادا- .

مدّتی است که از حال سرکار عالی بی خبرم، نمی دانم آیا با غم یار شادی یا نه؟ آیا به یاد او از هر دو جهان آزادی یا نه؟

اگر از این داعی تفقّدی فرمایید به عرض می رساند:

گهی چون چشم او دارم سر خوش      گهی چون زلف او باشم مشوّش  
گهی از خوی خود در گلخنم من      گهی از روی او در گلشنم من

خواجه را بیش از پیش بیداری باید که وقتی چندان نمانده است، چه اگر به مثل صد سال زندگی کند نسبت به ابد یک آن بلکه کمتر از آن است، بلکه نسبت خطا است چه نسبت در میان دو چیز متجانس است و این دنیا است و آن عقبی، این کجا و آن کجا.

باید بیشتر به فکر بنشیند و به نماز برخیزد. دنیا را به اهل دنیا واگذارد و نصیب خود را فراموش نکند. خدای تعالی فرمود: ﴿...﴾ . نصیب این سرا زاد آن سرا گرفتن است.

هرچه بود بر خواجه بگذشت و گذشته هایش نگذشت که هم اکنون یوم الجمع



خود است. بنگر در خویشتن چه گرد آورده‌ای حاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا  
حبیباً در شعاع نور ولایت؛

صمت وجوع وسهر و خلوت و ذکر به دوام      ناتمامان جهان را کند این پنج تمام  
صمت خاموشی است و جوع گرسنگی و سهر بیداری و خلوت گوشه‌گیری و  
ذکر به دوام همیشه به یاد حق بودن. در چهار اول خیر الامور اوسطها و در پنجمی  
خوشا آنان که دائم در نمازند ﴿

﴿      آقای من بیا دامی بنه گر دانه داری. خود را باش و  
دنیا را نکوهش مکن. آگاه باش تا خود را تباه نکنی. حیف است که به کاهلی  
بنشیننی. شنیدی که:

هر که را نبود طلب مردار اوست      زنده نبود صورت دیوار اوست  
می‌دانی که دل تا شکسته نشد بیت‌المعمور نمی‌گردد. و این شکسته از صد  
هزار درست بیشتر ارزد بلکه به بها در نمی‌آید زیرا که بهای آن خدای تعالی  
است. گنج غمش را دل بشکسته باید و این گنج را هرکس نیابد و در دست  
هرکس نیاید.

جامی غم دوست را به عالم ندهی      با هر که نه دوست شرح این غم ندهی  
مرغ غم او به حيله شد ما را رام      خاموش که مرغ رام را رم ندهی  
رسول الله 6 فرمود: اکثرُ صياح أهل النار من سوف یعنی بیشتر فریاد دوزخیان از  
«پس از این» گفتن و «فردا فردا کردن» است. به بیمار بیداری گفتند ما را اندرزی  
ده. گفت: شما را از «سوف» بیم می‌دهم.

حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا      من چرا عشرت امروز به فردا فکنم

141. آل عمران/ ۱۹۲

142. معارج/ ۲۴



مبادا خواجه غافل بخورد و غافل بخوابد که به قول عارف همه‌دان همدان  
باباطاهر عریان «هر آن کو غافله غافل خوره تیر».

آقای عزیز! قیامت قیامتی است، هم اکنون راست خیز باش تا رستاخیز بشوی،  
درست قیام کن تا قیامت گردی. از عارف رومی بشنو:

زاده ثانی است احمد در جهان      صد قیامت بود او اندر عیان  
زو قیامت را همی پرسیده‌اند      کای قیامت تا قیامت راه چند  
با زبان حال می‌گفتی بسی      که ز محشر حشر را پرسد کسی  
پس قیامت شو قیامت را به بین      دیدن هر چیز را شرطست این  
بدان که خدای متعال را نظر به قلوب است نه به قوالب. در تطهیر نفس بکوش



از عارف بزرگوار سنائی سخن آوریم، وه چه  
سخنی:

چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید  
درونسو شاه عریان و برنسو کوشک در دیا  
گاه گاهی خاطراتی دست می‌دهد که چند جمله از آنها را به عنوان نمونه  
تقدیم می‌دارد:

هیچکس در عالم محروم نیست چه هرکس به قدر قابلیتش دارد.  
هرگاه از تو پرسند کیستی و کجایی هستی؟ اگر به راستی در پاسخ گویی نام  
و نشانی ندارم رستی.



کتاب هرکس صندوق اسرار اوست، نباید اسرار اشخاص را به بیگانگان وانمود.

اسیر بطن اهل باطن نخواهد شد.

از انسان سر برود و سحر نرود.

چه بسیار کسانی که حافظ قرآنند و یک آیه از آن نیستند.

اساس تقوی دو چیز است: **التعظیمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ.**

روزی یکی از شاگردان عیسی پیامبر ۷وی را گفت: ای معلّم پدرم مرد اجازه فرما که برای کفن و دفن او بروم. عیسی ۷فرمود: تو زنده‌ای از پی مُرده مرو، مرده را بگذار تا مردگان بردارند.

تا از سر جمیع خلق نگذری پیش خدا نمی‌توانی بروی.

انبیاء مردم را به سوی خود یعنی به مقامی که بودند دعوت کردند و آنان را به پایه خود می‌خواندند، پس اگر اوحدی از مردم دعوتشان را لَبّیک بگویند و به مقاماتی بسیار منیع نایل شوند که طایفه‌ای از کارهای انبیاء به اذن‌الله تعالی از آنان بروز کند چه باک.

نامه را به یک بیت حافظ خاتمه می‌دهیم:

**هَمَّتْ بِدَرْقِهِ رَاحَةَ كُنْ أَيْ طَائِرِ قَدَسٍ      كِهْ دَرِازِ اسْتَرْهْ مَقْصِدْ وَ مِنْ نَوْسَفَرِمْ**

قم - حسن حسن‌زاده آملی

شنبه ۱۷ ع اسنه ۱۳۹۳ ه. ق. = ۱۳۵۲/۲/۱ ه. ش



بعد از ارتحال استادم مثاله صمدانی جناب حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای روحی له الفداء چند تلگرام تسلیت از دوستانی به ما رسیده است، این دو نامه را در جوابشان نوشته‌ایم که هر یک شمه‌ای از شرح حال آن بزرگوار رضوان الله علیه را در بردارد.

اما نامه نخست:

بسم الله خير الأسماء



من مرغ باغ عالم قدسم الهیا      زان آشیان به گلشن رضوانم آرزوست  
لطف جناب دوست موجب تسلی خاطر و تشفی دل گردید، آری:  
لطف از تو و بوز مشک و نور از خورشید      رسمی است قدیم و عادت می معهود است  
مرقومه‌ای که نفحات انس شقائق کلماتش مشام روح را معطر ساخت، و انوار  
ازهار حدائقش حدقه دیدگان را منور، زیارت شد. نوشته‌ای که مشتمل بر انواع  
تفضل و اکرام بود، و رقیمه‌ای که حاکی از وفور ایمان و خلوص اعتقاد کتب الله  
تعالی علیکم الرحمة و جزاکم خیراً. یارب دعای خسته دلان مستجاب کن!  
از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان      باشد کزان میان یکی کارگر شود  
به حکم الارواح جنود مجنّده که دوست ما را با استاد گرامی الهی قمشه‌ای  
اعلی الله تعالی درجته الفت در غیب و ارادت بی‌ریب بود، و نیز تذکره اولیاء الله سبب

جلای آینه دل و نزول برکات است، از مرحوم الهی سخن بگوییم:

آن بزرگوار به نام مهدی و به لقب محیی الدین بود و در اشعارش الهی تخلص می‌کرد. در تحت مراقبت پدری عالم بیدار به نام ملا ابوالحسن تربیت شد. اصلاً از سادات بحرین و از بیت علم و عرفان و زهد و تقوی بود، نیاکانش در زمان نادرشاه از بحرین به قمشه (شهرضای فعلی) آمدند و در آنجا مقیم شدند لذا به الهی قمشه‌ای شهرت داشت. بارها به این بنده می‌فرمود که من اصلاً از سادات بحرینم ولی چون در کسوت متعارف فعلی که اختصاص به شیخ دارد شناخته شدم از تبدیل عمامه سفید به سیاه خودداری می‌کنم. این چند نکته را در شرح حالش در مقدمه ترجمه فصوص و در نغمه عشاق صفحه ۳۶۷ آورده است:

من آن رخشنده شمعم کآتش عشق	مرا دل سوزد و پروانه را پر
الهی طبع و مهدی نام و درعشق	لقب گردید محیی الدین مقرر
پدر دانشوری بُد بوالحسن نام	چو شیخ خارقان جانش منور
نُردی گر سَبَق در شهرت عشق	کجا زان بوالحسن بوده است کمتر
سرشتی بود او را نیک خویی	الهی بود وی را پاک گوهر
توگویی در ازل بگرفته تعلیم	صفا و زهد و تقوای اُبادر
نیاکان بودم از سادات بحرین	زحفاظ قرآن قرآء دفتر
زمانه خواندشان در شهر قمشه	بدور نادر آن مرد دلاور

پس از طیّ مراحل مقدّماتی به ادراک محاضر و مجالس درس و بحث اساتید بزرگی چون مرحوم آقابزرگ حکیم خراسانی، و مرحوم عارف آقا شیخ اسدالله یزدی، و مرحوم برسی و مرحوم آقاحسین فقیه خراسانی، و مرحوم ملاّ محمدعلی معروف به حاجی فاضل، و مرحوم محمدهادی فرزانه قمشه‌ای و



غیرهم قدس الله تعالى أسرارهم توفیق یافت و از آن خرمناهای فیض الهی توشه برداشت و سرمایه علمی گرد آورد. و بر اثر استعداد فطری از سرمایه علمی خود کسب بسزا و تجارت شایانی کرد که تفسیر و ترجمه قرآن کریم، و نیز ترجمه و تفسیر صحیفه سجادیّه، و ترجمه مفاتیح الجنان، و ترجمه و تفسیر چند خطبه و کلمات قصار سیدالوصیین و برهان الموحّدین و امام العارفین علی امیرالمؤمنین<sup>7</sup> به نظم و نثر، و نیز تصحیح تفسیر ابوالفتوح رازی و تعلیقات برآن، و نیز ترجمه و شرح فصوص معلّم ثانی فارابی، و نیز حکمت الهی عام و خاص، و نیز نغمه الهی و نغمه حسینی و نغمه عشاق که هر یک از این مؤلفات عشر مکرر به طبع رسیده است، و نیز شاگردانی که تربیت کرده است از برکات آن تجارت است.

شب‌های جمعه جلسه تفسیر داشت جمعی از خصیصین از آن محضر مبارک خصوصی بهره می‌گرفتند، و این بنده نیز افتخار شرکت داشت .

در احیای معارف حقّه کوشا بود گاه به تفسیر و گاه به تحریر و گاه به تدریس. سبحان الله از اوّل تا آخر کلیّات دیوانش و در همه تألیفاتش یک کلمه لغو نمی‌یابی. دیوانش از فاتحه تا خاتمه شور و نوا و سوز و گداز است، خدا گواه است که محضرش نیز همچین بود. بیش از ده سال با او حشر داشتم یک کلمه ناروا و یک حرف ناسزا و یک جمله بیهوده از او نشنیدم چه گریه‌ها و زاری‌ها از او دیده‌ام، و چه اندرزها از او به یادگار دارم. و چه خاطرات و چه حالات و چه و چه و...

کلمه فحش او «خواهر نامرد بود». می‌فرمود خواهر نامردها چه می‌کنند، و یا فلان خواهر نامرد چه گفت. بارها با تبسم می‌فرمود فحش من خواهر نامرد است. و این بنده جز تلفظ این لفظ فحش، هیچ فحشی درباره کسی از او نشنیدم. می‌فرمود بعد از مرگ ما تألیفات و اشعار ما قدر و قیمت پیدا می‌کنند.



در قانون شیخ‌الرئیس دست داشت و در طهران آن را تدریس می‌کرد.  
 طبعش بسیار لطیف بود. از طلعت دیوانش فروغ انّ من الشعر لَحِکْمَةٌ ساطع  
 است و از طلاق بیان شروق، انّ من البیان لَسِحْراً طالع. نازکی اشعارش خود  
 برهان ناطق است، و تقریظ مرحوم ملک‌الشعرای بهار که در ابتدای نغمه عشاق  
 ثبت است شاهی صادق.

این بنده گوینده‌ای را از معاصرین نمی‌شناسد که آن همه مضامین رفیع  
 حکمت و معانی منیع عرفان را به این سبک روان به رشته نظم کشیده باشد لذا  
 با هیچ یک از دواوین معاصرین جز به دیوان دُرّج دُرّ حقائق الهی خو نکرده  
 است.

دقیقه‌های معانیش در سواد حروف      چو درسیاهی شب روشنی پروین بود  
 و خود از طراوت گفتار نغز پر مغزش لذّت می‌برد که می‌فرمود:  
 سخن مدّعیان نغز و لطیف است ولی      غیر شعر تو الهی دل ما نگشاید  
 و می‌فرمود:

نظم چون آب روان افشانند بر خاک شما      دل هوای آتشین لعل سخن گوی شما  
 (این شعر یکی از ابیاتی است که در ستایش استادش حکیم آقابزرگ فرموده  
 است).

و می‌فرمود:

گفتم الهی در غزل مدحی ز سلطان ازل

کان شه به چشم مرحمت بنوازد و بخشد صله

به خلوت شب و بیداری سحر و گفتگوی با ماه و ستارگان بسیار انس داشت  
 و قسمت اعظم غزلیاتش در این موضوع است:

یا تا ساعتی در شام تاریک      ز اشک دیده پیمایم ساغر





بیا تا در دل شب با دل خویش سخن گوئیم از آن پر ناز دلبر

در نغمه الهی چهل و چهار بیت درباره شب آورده که چشم شب‌نشینان بساط  
قرب دوست بدان روشن می‌گردد. مطلعش این است:

شب آمد شب رفیق دردمندان      شب آمد شب حریف مستمندان

شب آمد شب که نالد عاشق زار      گهی از دست دل گاهی ز دلدار

در این اواخر به قم مشرف شده بودند، و به بنده افتخار خدمت دادند، قضا را  
یکی از دوستان نیز مهمان بنده بود چون صبح فرا رسید آن دوست چه قدر از  
سحر الهی سخن گفت.

در اکثر تابستان‌ها به مشهد رضوی تشرّف حاصل می‌کرد، و می‌فرمود هر وقت  
امام مرا خواسته می‌روم و هنوز بی‌دعوت نرفتم، دعوتش اینکه مثلاً خواب می‌بینم  
در رواق و ایوان آن حضرت و از اینگونه خوابها و عبارت‌ها که کارت دعوت  
هست.

باری می‌فرمودند که سالی به مکه مشرف شدم به اقتضای جنبه بشری از  
دوری اهل و عیال در طول زمان به تشویش و خیال افتادم خوابی دیدم که در  
عالم خواب این بیت باباطاهر را برایم می‌خواندند:

در دیوان باباطاهر مصراع دوم چنین است: «بحمد و قل هو الله کارشان بی»  
ولی به اقتضای مقام «بحمد و قل هو الله» تبدیل به «توکل علی الله» شد.

به این بنده می‌فرمود شما خیر می‌بینید که نسبت به اساتید خود این همه  
فروتنی و مهربانی دارید.

درس ما را بعد از نماز مغرب و عشاء می‌فرمود که به تعبیر لطیفشان تدریس  
ما به جای تعقیبات نماز ما باشد. ما نیز نماز را با ایشان در منزلش می‌خواندیم و



به آن بزرگوار اقتدا می کردیم. اما نماز می خواند. در قنوت گریه ها می کرد. گویا الان آن نغمه الهیش را در حال قنوت می شنوم که با گردن کج و صوت حزین و آهنگی جانفزا و دلربا همراه با درر غلطان قطرات اشک می گوید: الهی و ربی من لی غیرک أسئله کشف ضرّی و النظر فی أَمْرِی، سبحان الله این روح فرشته خوی، این عالم ربّانی، این عارف صمدانی، این مفسر قرآن، این صاحب آن همه بیانات عرشی، این دارای آن همه اشک و آه و سوز و گداز، این چشم از زخارف دنیا پوشیده و دیده به دیدار لقاءالله دوخته، محسود شیخ بیمایه ای شده بود فقط به دنیازدگی و برای گرمی معرکه در میان تنی چند اشیاءالرجال و لارجال زخم زبان بمانند الهی می زد. مرحوم استاد قمشه ای طعن آن حسود را برایم نقل کرد ولی خدای علیم شاهد است که با چه حال ابتهاج و تبسم و شادمانگی حکایت کرد و باز برای حسود دلسوزی می کرد و می فرمود که این خواهر نامردها دل به چه خوش کرده اند؟!

و براستی گفتار بلند جناب شیخ الرئيس تغمّده الله تعالی برحمته که در مقامات العارفين اشارات فرمود: العارف هَشَّ بَشَّ بَسَّامٌ وَکِیفَ لَا یَهْشُ وَهُوَ فَرَحَانٌ بِالْحَقِّ، در مرحوم آقای استاد الهی قمشه ای برایم به نحو کامل تجلّی کرده است. و جناب آقای الهی در ازای طعن آن شیخ حسود کاری که کرده بود این بود که این غزل را بسرود:

ای شیخ وزن طعنه به گفتار الهی	ذوقی طلب از جذبه اشعار الهی
هر نکته که در نظم الهی است حدیثی است	از دفتر معشوق و ز انوار الهی
افروخته جان ز آتش عشق است و عجب نیست	روشن دلی از شمع شرر بار الهی
هر مرغ زند نغمه ای از شوق در این باغ	آید به تفرّج سوی گلزار الهی
گر طعنه زند صوفی و گر شیخ نرنجیم	غافل بود از مخزن اسرار الهی



از مردم آزاده و ارباب صفا پرس      لطف سخن و طبع گهربار الهی  
هر عالم ربّانی و هر صوفی صافی است      پاک از حسد و شید بود یار الهی  
راز دلم از ناله جانسوز توان یافت      گر بشنوی آهنگ دل زار الهی  
من ذره خورشید تو ای شاهد غییم      با عشق تو افتاده سر و کار الهی  
البته هرکسی محسود این و آن نمی‌شود مگر شخصیت بارزی باشد. این خود  
دلیل بر علو مقام محسودین است. در کتاب شریف کافی الاسلام کلینی  
اعلی الله تعالی مقاماته      بابی است به عنوان باب أَنَّهُمُ الْمُحْسُودُونَ  
الذین ذکرهم الله تعالی. و در این باب کلینی به اسنادش روایت می‌کند عن الکنانی  
قال سئلت أبا عبد الله<sup>7</sup> عن قول الله عزّوجلّ

فقال يا ابا الصباح نحن و الله الناس المحسودون.

یعنی ابوالصباح کنانی گفت از امام صادق<sup>7</sup> پرسیدم، این که خدای عزّوجلّ  
فرمود: آیا حسد می‌ورزند مردمی را آنچه که خدا از فضلش به ایشان داده است،  
این مردم کیانند؟ امام فرمود: ای ابوالصباح قسم به خدا آن مردم محسود ماییم.  
دخانیات استعمال نمی‌کرد و می‌فرمود مشق خط من قلیان کشیدن من است  
هر وقت بخواهم قلیان بکشم مشق خط می‌کنم و به همین جهت خطش زیبا شده  
بود و خوش می‌نوشت و از آقای میرخانی تعلیم خط می‌گرفت.  
یکی از آثار مرحوم الهی قمشه‌ای تصحیح دو بیتی‌های باباطاهر عریان<sup>1</sup> است  
که به قطع جیبی به طبع رسیده است. و می‌فرمود: همه دیوان‌ها فدای گفته‌های  
سنایی و مولوی و نظامی و سعدی و حافظ و جامی و همه فدای این یک دو بیت  
باباطاهر عریان:

خوشا آنان که الله یارشان بی      به حمد و قل هو الله کارشان بی



خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی  
در میان اساتیدش از مرحوم آقابزرگ حکیم<sup>۱</sup> بسیار سخن به میان می‌آورد و  
بسیار نام آن بزرگوار را می‌برد و از او کشف و کرامت نقل می‌کرد. برخی از  
فرمایشاتش را درباره آن مرد عالی‌شان علیحده نوشته دارم. و در غزلی او را  
ستوده که عنوانش این است:

این غزل را در ستایش حضرت استاد خود سید اجل معلّم البرها و  
الاشراقیة<sup>۱</sup> آقای آقابزرگ خراسانی<sup>۱</sup> سروده‌ام:

ای جمال دانش و دین پرتو روی شما

آفتاب عشق و ایمان تابد از کوی شما

و چند تن از اساتید دیگرش را در شرح حالش نام برده<sup>۴۹</sup> که فرمود:

گاهی ز انوار درس فقه و حکمت از آن دانشوران عرش محضر  
حکیم آقابزرگ نغز گفتار به حکمت نکته سنج و ذوق پرور  
فقیه آقا حسین و شیخ عارف هم از بررسی و استادان دیگر  
و مرحوم فرزانه را نیز در این بیت آورده است:

همان نصرالله و فرزانه استاد به خلقان هادی شرع پیمبر

می‌فرمود که انفاس قدسی استاد بزرگوار ما مرحوم آقابزرگ رضوان الله تعالی علیه  
آنچنان در ما اثر گذاشته بود که وقتی غنچه گلی را مشاهده می‌کردیم بطوری

148. تا آخر (ص ۴۳، کلیات دیوان الهی)

149. ص ۳۶۹ دیوانش



تجلیات حق جلّ و علی را در آن متجلی می دیدیم که می خواستیم آن را سجده کنیم. کتاب و کتابخانه ای نداشت و بسیاری از کتابهایش را در زمان حیاتش بفروخت و خود کتاب و کتابخانه متحرک بود، گفتار از خودش می جوشید. نسخه ای از حکمت ابن کمونه داشت که مرحوم میرزا طاهر تنکابنی از ایشان ابتیاع کرد و اکنون در کتابخانه مجلس طهران است و نسخه عکسی آن در تصرف راقم است.

بسیار قانع بود، ملبسش عادی، و مسکنش عادی تر. سقف خانه اش حصیر و چوب هیزمی بود و برق نکشیده بود و می فرمود برق را در پشت بام کشیده ایم مرادش لامپ های گوناگون سقف مینای آسمان یعنی ستارگان بود. گوئیا مرحوم شوکت درباره او فرمود:

**بسکه شد شهد قناعت فرش در کاشانه ام**

**نیشکر گردد اگر پیچی حصیر خانه ام**

وقتی در مدرسه مروی طهران ایشان را ناهاری دعوت کردم، با کمال گشاده رویی و آقایی پذیرفتند، و این بنده به وضع طلبگی ناهاری در حجره تهیه کرده است با چه بزرگواری ناهار میل کردند و دعای خیر در حق ما فرمودند که اکنون از تذکر آن صحنه منفعلم.

فرزند برومندش دوست فاضل بزرگوarm ثقة الاسلام نظام الدین الهی سخت به ضعف اعصاب مبتلا شده و هنوز هم گرفتار این بیماری است به طوری که پیرتر از پدرش شده است، مرحوم الهی او را تسلی می داد که فرزندم در خرق این سفینه مصلحتی است و داستان خضر و موسی 8 و سفینه را که در سوره کهف قرآن کریم آمده است برایش بازگو می فرمود:

وقتی یکی از اساتید بزرگوarm مع الله المسلمین بطول بقائه به این بنده می فرمود که



به آمل نرو ضائع می‌شوی، مرحوم الهی فرمودند برو که اگر امثال شما حمایت دین را به عهده نگیرند مبادا...

مقامات و مناصب عاریت دنیوی که اگر فرضاً آنها را وفا و ثبات و دوام باشد تا لب گور بیش نیست، در چشم توحید او ارزش پیشیزی نداشت، و می‌فرمود:

**جهان کشور من خدا شاه من      نداند جز این قلب آگاه من**

در همه مدتی که با او حشر داشتم فقط یک بار سخنی به ظاهر تلخ و ناگوار و در معنی بسیار بسیار شیرین و گوارا به این بنده فرمود.

و واقعه‌اش اینکه: یکی از شرکای درس در مجلس درس آن بزرگوار آهسته به من گفت من اشکالی بر این مطلب دارم. این بنده رو به جناب آقای الهی کرده است و عرض نمود که جناب آقا این آقا اشکالی دارد. در جواب به بنده فرموده است: مگر شما زبان آقا هستید؟ چه قدر این جمله ادبم کرد و برایم کار رسید که هنوز حلقه گوشم می‌باشد رحمة الله تعالی علیه.

**عقل دشنام دهد من راضیم      چونکه فیضی بخشد از فیاضیم<sup>۱۵۰</sup>**

وقتی در جلسه درس کف پایش را بوسیدم و خودش در ابتدا توجه نداشت، بنده در کنارش دو زانو نشسته بودم و ایشان چهار زانو لذا توفیق بوسیدن کف پایش را یافتم، بعد از بوسیدنم ناراحت شد و با من مواجه شد و فرمود: آقا چرا اینطور می‌کنی؟ عرض کردم آقا حق شما بر من بسیار عظیم است نمی‌دانم چه کنم مگر به این تقبیل دلم تشفی یابد و آرام گیرد، و خودم را لایق نمی‌بینم که دست مبارک شما را ببوسم.

و چون بدن مبارکش را به خاک می‌سپردیم پاهایش را این بنده در بغل گرفته بود و به یاد آن شب افتادم که کف پایش را بوسیدم خواستم در کنار تربتش



تجدید عهد کنم ولی حضور مردم مانع شد.

چون بدن مرحوم الهی به خاک سپرده شد و هنوز لحد نچیده بودند جناب استاد علامه طباطبائی تشریف آوردند و در کنار قبرش نشستند و دستمال در دست گرفتند و بسیار گریستند. در شب پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۲ که دو شب از وفات آن بزرگوار گذشته بود در محضر پرفیض جناب استاد علامه طباطبائی بودیم که دوره‌ای داشتیم، جناب آقای طباطبائی فرمودند: در این سال دو فرد روحانی که خیلی به روحانیت آنها ایمان داشتم از دست ایران بدر رفت یکی مرحوم آقای آملی (آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی رضوان الله علیه) و دیگر مرحوم آقای قمشه‌ای.

مرحوم آقای قمشه‌ای بارها در عظمت شأن نهج البلاغه می فرمود: برویم بهشت نهج البلاغه را خدمت امیرالمؤمنین ۷ درس بخوانیم تا بفهمیم آن حضرت چه فرموده است. همین فرمایشش را فرزندش آقا نظام الدین سابق الذکر که بعد از مراسم روز هفت مرحوم الهی از کنار تربتش در وادی السلام قم بدر می آمدیم و خدا حافظی می کردیم به ما فرمود: آقایم رفت خدمت امیرالمؤمنین ۷ نهج البلاغه بخواند.

در روز مراسم هفت نیز جناب آقای طباطبائی تشریف داشتند و تنی چند از روحانیون و مردم حق شناس و وظیفه شناس قمشه در مراسم روز هفت شرکت داشتند و در قمشه نیز تجلیل بسیار شایان و بسزا کرده بودند. و از طرف جناب استاد بزرگوار حضرت آقای علامه میرزا احمد آشتیانی در مسجد ارک طهران مجلس ترحیم بسیار سنگین و مجللی منعقد شده بود.

جنازه اش را بسیار ساده و بی هیاهو و بی تشریفات از طهران به قم آوردند. آیه الله آقای اراکی معروف قم دست آورد و آستین مرا گرفت و پرسید این جنازه



کیست که دارند می‌برند؟ گفتم مرحوم آقای قمشه‌ای. گفت قمشه‌ای معروف که تفسیر قرآن نوشت؟ گفتم آری. گفت پس چرا وضع تشیع و تشریفات جنازه‌اش اینقدر ساده بود؟

مرحوم الهی در روز آخر عمرش تدریس فرمود، و درسش تا آخرین روز زندگیش ترک نشده بود و در آن روز سر حال بود و هیچ آثار بیماری نداشت و چون شب فرا رسید که خیلی با شب و سحر انس و علاقه داشت داعی حق را لبیک گفت. یعنی در شب سه شنبه دوازدهم ربیع الثانی هزار و سیصد و نود و سه هجری قمری مطابق ۱۳۵۲/۲/۲۵ هجری شمسی مخاطب به خطاب ﴿

﴾ شده

است و در فردای آن شب از طهران به قم جنازه‌اش حمل و در وادی السّلام به خاک سپرده شد. ﴿



﴿ این چند جمله که از خامه نارسای این

خام به تحریر افتاد در حقیقت نامه سرکار این بنده را به حرف آورد.

روی تو دیدم سخنم روی داد ز آینه طوطی به سخن درفتاد

قم - حسن - حسن‌زاده آملی

جمعه ۱۳ ج ۱ سنه ۱۳۹۳ هـ. ق = ۱۳۵۲ / ۳ / ۲۵ هـ. ش





:

لأ



گل از باغ لاهوت چیدن خوش است	ز دام طبیعت پریدن خوش است
در آنجا رخ یار دیدن خوش است	بکاخ تجرّد نشستن نکوست
از آن باده جان پروریدن خوش است	می عشق نوشیدن از دست یار
چو گل جامه تن دریدن خوش است	نسیمی وزد تا ز باغ وصال
در آن آشیان آرمیدن خوش است	تویی خوش نوا مرغ باغ الست
ز دام علائق رهیدن خوش است	پر و بال دانش گشودن رواست
چو آهوی وحشی دویدن خوش است	از این شهر و این خانه تا کوی دوست
همی کنج غربت خزیدن خوش است	از این دیو و دد مردم پر غرور
چو نی ناله از دل کشیدن خوش است	همه شب به امید صبح وصال
به صحرای وحدت چریدن خوش است	الهی ز شوق غزالان عشق

کلمه‌ای چند از عزیزان بود یا روح و ریحان از گلشن رضوان که دماغ‌پرور و آرامش خاطر بود. سوگ الهی با دل دوستان افضل و امجد معادی و محمد چه کرد که از هر دری بهانه می‌گیرند و نامه تعزیت به این مرغ پرشکسته پابسته محبوس در قفس می‌فرستند. خدای متعال دوستانم را به جنت لقایش متنعم و

151. مجادله/۱۲

152. بقره/۲۷۰



مخلّد بدارد. آمین و یرحم الله عبداً قال آمینا.

امید هست کز اثر این دعا و سوز مأمول دل به چشم خلاق شود چو روز

در میان اساتیدم دو تن به نام الهی بودند: یکی آیت حق، عارف بالله، حکیم متألّه کامل مکمل، فقیه متبحر، سالک مجذوب، فنای در توحید جناب محمّد حسن آقای الهی طباطبائی تبریزی، و دیگری محیی الدین عارف بزرگوار عالم ربّانی، حکیم عالی مقدار، صاحب تصانیف کثیره، حافظ عصر شاعر مفلح، مجذوب سالک حضرت حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای اعلی الله تعالی مقاماتهما و رفع درجاتهما.

در سوگ این دو الهی:

همی گویم الهی یا الهی تو از سوز دل زارم گواهی

هجران الهی طباطبائی سخت برابم سنگین بود که دیری نگذشت به هجران الهی قمشه‌ای نیز مبتلا شدم.

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک آن سوز کم نگشت و از آنم بتر بسوخت این بنده در شهریور هزار و سیصد و بیست و نه شمسی برای ادامه تحصیل از آمل به طهران آمده بودم در چندین حلقه درس و مجلس بحث شرکت کردم هیچ یک را در تدریس به خوبی آیتین محمّد آقای غروی و عزیزالله طبرسی رضوان الله تعالی علیهما در آمل نیافته بودم حتّی بعضی را در فهم کتاب عاجز و از ادراک مطلب بسیار دور دیدم تا به محضر شریف عالم ربّانی، حکیم صمدانی، فقیه ماهر، استاد مرحوم حاج شیخ محمّد تقی آملی<sup>۱</sup> تشرف حاصل کردم ماجرا را به معظمّله بازگو کردم ایشان دو تن را به بنده معرفی کردند: یکی علامه بزرگوار فخرالاسلام حاج میرزا ابوالحسن شعرانی<sup>۲</sup> متّع الله تعالی علماء المسلمین بطول بقائه و دیگر مرحوم آقای الهی قمشه‌ای؛ پس از آن به خدمت آن هر دو



بزرگوار رفتم و گفتار مرحوم عظمی آملی را به ایشان عرض کردم ولی هیچکدام بنده را نپذیرفتند و حاضر نشدند که درسی برایم قبول کنند و حق با ایشان بود چنانکه معروض می گردد تا بالاخره پس از اصرار و ابرام و عجز و لابه و رفت و آمد زیاد خدای مقلب القلوب دل آن هر دو بزرگوار را به ما معطوف داشت که این ناقابل را در کنف تربیتشان پذیرفتند و سالیانی دراز در مزرعه دلم بذر معارف می افشاندند و هنوز هم از سفره های اسفار علمی آن بزرگان و خوان پر برکت مؤلفاتشان متنعم است که به قول مرحوم الهی:

**چه رفتیم از جهان دیگر نیابند ز ما نام و نشان الا به دفتر**

و جناب الهی قمشه ای در بعد که با هم انس و الفت گرفته ایم به این بنده فرمود: چون عشق و شوق و ذوق شما را در راه کسب علم مشاهده کردم روزی بدون اطلاع شما به مدرسه آمدم (در آن وقت در مدرسه مرحوم حاج ابوالفتح طهران حجره داشتم) از محصلین آنجا درباره شما استفسار کردم همه متفق القول گفتند: حسن زاده محصل است، جز تحصیل کاری ندارد و جز کتاب یاری. با این وجود چون به منزل مراجعت کردم به عنوان لیطمئن قلبی برای قبول درس شما با قرآن کریم استخاره کردم مصحف شریف را گشودم اولین جمله صدر صفحه مصحف این بود: ﴿ که دلم آرمد و شما را طلبید.﴾

و برآستی چون این دو بزرگوار بویژه علامه شعرانی این ناچیز را به تلمیزی پذیرفتند زبان حالم به این مقال مترنم بود:

**نوری از روزن اقبال در افتاد مرا که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا**

**ظلمت آباد دلم گشت چنان نورانی کآفتاب فلکی خود بشد از یاد مرا**

پس از آن رفقای پیشین به محض صفا و رسم وفا از من می پرسیدند که چرا از این محافل درس احتراز کرده ای، و از شرکت با ما اعراض؟ آن دوستان بی خبر از



این که:

کسی که بر لب کوثر کشید جام مراد دهان خویشتن از آب شورتر نکند

کسیکه سایه طوباش پرورید به ناز وطن به زیر سپیدار بی ثمر نکند

آنکه به معروض داشتنش وعده دادیم اینکه چون جناب الهی حکمت منظومه را شروع به تدریس کرد به این و آن اطلاع دادیم که هر کس بخواهد از این خرمن خوشه بردارد و از این مخزن توشه بگیرد مقتضی موجود است و مانع مفقود. به مدت قلیلی جمع کثیری در حدود پنجاه تا شصت نفر شرکت کردند، یک هفته دو تا نشد که حسن زاده یگه و تنها شد. نماز مغرب و عشاء را به مرحوم الهی اقتدا کردم بعد از ادای فریضه رو به من کرد و گفت: آقا منظومه را نیاوردی؟ عرض کردم چرا ولی کسی نیامد. فرمود: همیشه همین بود محصل کو، مگر حوزه درس ما در محضر استاد آقابزرگ غیر از این نحوه بود. منظومه را بده. باز کرد و شروع به تدریس فرمود تا پس از مدت مدیدی بعضی از یاران با وفا رفیق راه شدند. و به همین روش بود درسهایی که با استاد شعرانی و با دیگر اساتید داشتیم. و اکنون که خودمان سمت تدریس را حائزیم که هرکسی پنج روزه نوبت او است به همین منوال است، در ابتدای شروع ﴿

﴿ و پس از چند روزی ﴿ . آری مگر هرکس موفق است که از ابتدای طلوع فلق تا انتهای غروب شفق بلکه تا ماورای غسق دفتر دانش را ورق زند ﴿ .

این آقابزرگ، بزرگترین استاد مرحوم الهی بود در حیاتش وی را به غزلی به نام

153. نصر/۳

154. کشف/۱۹

155. مائده/۵۵



آفتاب عشق بستود<sup>۱۵۶</sup> و بعد از مماتش در رثای او نیز غزلی به عنوان غزل امیر کشور عشق بسرود<sup>۱۵۷</sup> و طلیعه‌اش این است: غزل امیر کشور عشق این غزل را در وفات استاد خود سید اجل حکیم متأله مرحوم آقابزرگ خراسانی سروده‌ام:

برفت اهل دلی رادمرد هشیاری      بلند همت و دانشور و وفاداری  
برفت از فلک دانش آفتاب کمال      بشد ز کشور فرزانی جهان‌داری

در غزل اول او را آفتاب عشق لقب داد و در دوم امیر کشور عشق. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

مؤلف تاریخ خراسان مرحوم میرزا عبدالرحمن گوید: «آقا میرزا عسکری معروف به آقابزرگ حکیم از حکما و متألهین عصر حاضر هجری و از رجال پاکدامن و وارسته خراسان و از کسانی بود که در وارستگی و جلالت کمتر عالمی به پایه او می‌رسد. حکایات وارستگی و بی‌اعتنائی او به زر و سیم دنیا و افراد آن زبانزد خاص و عام است و هنوز هم در هر مجلسی که سخن از وارستگان علما و حکما به میان می‌آید نمونه عالی‌هشاش را مرحوم آقابزرگ می‌دانند. معظم له فرزند حاج میرزا ذبیح‌الله و نواده میرزا مهدی شهید است در مشهد از محضر شیخ موسی منطقی و حاج میرزا محمدباقر شفتی و میرزا محمد خادم‌باشی و در طهران از بیانات حکیم شهیر میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا ابراهیم گیلانی و در نجف سالیانی از محضر آخوند خراسانی بهره‌مند شده پس از آن به مشهد مقدس بازگشته متجاوز از بیست و سه سال به تدریس خارج شرح لمعه و شرح قوشچی و اشارات و شوارق و شرح منظومه و اسفار و امثال اینها می‌پرداخته و هم اکنون

156. کلیات دیوانش، ص ۴۳۰

157. کلیات دیوانش، ص ۵۰۴

158. ص ۲۴۶



عده‌ای از شاگردان دانشمند او در قید حیات و نمونه‌های بارز اویند. معظم له در شب ۲۹ جمادی‌الثانیه سال ۱۳۵۵ وفات یافت و حسب‌الوصیه در دامنه شرقی کوه سنگی که هم اکنون مزار اهل صفا است مدفون شد.<sup>۱</sup>

و مرحوم آقای الهی در شبی از آن بزرگوار یعنی حکیم آقابزرگ حکایات و بعضی از کراماتش را برای این بنده نقل کرده است و بسیار دل‌باخته او بود و او را با احترام و تجلیل نام می‌برد.

**تا زگرد ره مردی نکنی سرمه چشم از پس پرده غیبت ننمایند جمال**

مرحوم الهی در شبی برایم حکایت کرد که جمعی از ارادتمندان مرحوم استاد آقابزرگ خواستند در مشهد رضوی به او خدمتی کنند یکی از مناصب عمده امور ثامن‌الائمه را به وی تفویض کردند آن بزرگ مرد با کمال آزادگی اظهار داشت که من دخالت در امور امام هشتم را به شرایط فعلی مشروع نمی‌دانم زیرا که جمیع موقوفاتش را در هم و برهم کردند و وقف‌نامه‌ها را از جعل واقفین انداختند.

دیگر از اساتید مرحوم الهی عارف بزرگوار و حکیم عالی‌مقدار جناب شیخ اسدالله یزدی مشهور به هراتی است. و او کسی است که منطق و حکمت شیخ اشراق را به شرح قطب‌الدین شیرازی که در حقیقت تقریرات درس استاد بشر خواجه نصیرالدین طوسی است با تعلیقات جناب صدر اعظم فلاسفه مولی صدرا شیرازی و با رساله جمع بین‌الرأیین اکبر فلاسفه اسلام معلّم ثانی ابونصر فارابی در حاشیه آن تصحیح کرده است که به طبع رسیده است و در صفحه اول آن فرموده است:

هو الموفق اعلم أن افضل العلوم والمعارف هو معرفة الله تعالى و صفاته و افعاله  
لان الانسان خلق لاجلها كما جاء في التنزيل ﴿

أی لیعرفون. و تحصیلها منحصر فی طریقین الاول الکشف و العیان کما هو طریق



الانبياء المرسلين و العرفاء الشامخين و الثانى النظر و البرهان كما هو طريق العلماء  
الراسخين و الحكماء المتألهين و افضل طرقهم طريق الاشراق لانه موافق للذوق  
والوجدان و احسن الكتب المدونة فى هذا الطريق هو شرح حكمة الاشراق كما  
لا يخفى على من نظر فيه حق النظر.

تا اينكه فرمايد:

جمعت نسخاً منه مع تعليقات العالم المحقق الربانى و الحكيم المتأله السبحانى  
صدرالدين الشيرازى نورالله مرقد و بذلت الجهد فى التصحيح و الطبع خدمة للمحصلين  
من الطلاب و انا الاقل اسدالله بن محمدحسن اليزدى المشهور بهراتى غفرالله لهما  
بالنبي و آله الطاهرين فى شهر ذى القعدة ١٣١٣.

در تاريخ خراسان نامبرده درباره شيخ عارف يزدى گويد: شيخ اسدالله يزدى از  
وارستگان عصر حاضر و از دانشمندان ارض اقدس رضوى بود؛ از لباس به  
معدودى اكتفا کرده چنانچه هرگاه پيراهن يا عمامه خود را مى شسته بايد صبر کند  
تا خشک شوند بعد پوشيده به انجام تکاليف خود پردازد و گاهى همچنانکه  
لخت بوده براى اينکه درس تعطيل نشود تدریس مى کرده و به مبلغ پنج تومان  
گذران ماهيانه خود را مى نموده و با كسى رابطه نداشته و معدودى از خواص  
براى كسب كمالات به محضر او حضور مى يافتند. و در حدود ١٣٤٥ وفات کرده  
است و او نخستين كسى بود كه در دامنه شرقى كوه سنگى مدفون و پس از او  
حكيم شهيدى (يعنى مرحوم آقابزرگ حكيم سابق الذكر) پهلوى وى آسود؛  
انتهى ملخصاً.

و مرحوم آقاى قمشه‌اى مى فرمود كه شرح فصوص قيصرى را در محضر  
جناب عارف بزرگوار آقا شيخ اسدالله يزدى تلمذ مى كرديم، به ما سفارش مى كرد  
كه بى وضو در اين درس حاضر نشويد.



دیگر از اساتید او مرحوم حاجی فاضل است. نام شریفش ملا محمدعلی و مشهور به حاجی فاضل بود و تاریخ وفات او (یا غفران) است یعنی سنه ۱۳۴۲. در تاریخ خراسان گوید: «وی یکی از محققان دانشمندان عصر حاضر و از حکما بود، شرح کمالات این عالم ربّانی هنوز هم زبانزد محافل و مجالس است. مردی بسیار خوش‌بزم و وارسته بود. معروف است فیض محمدخان سنّی، حاجی را گاهی اوقات برای صرف شیر به منزل خود دعوت می‌کرد حاجی پس از صرف شیر از وی تمجید می‌کرد و می‌گفت:

**رحمت حق بر تو و بر شیر تو در قیامت حشر تو با پیر تو**

و دیگر از اساتید او محمدهادی فرزانه قمشه‌ای است که جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در وارستگی و زهد و تقوی و بی‌اعتنایی به دنیا و زخارف آن ضرب‌المثل و مشارالیه بالبنان. و او همان کسی است که وقتی جمعی به نمایندگی از مقامات به حضورش شرفیاب شدند و از او تقاضای قبول کرسی درس کردند در پاسخشان فرمود: وقتی به سراغ ما آمدید که ضعف رو به قوّت و قوّت رو به ضعف می‌رود.

و دیگر از اساتید او مرحوم بررسی بود. در تاریخ خراسان گوید: که حاج شیخ حسن بررسی از مدرسین بزرگوار عصر حاضر و از متنفّذین آستان قدس رضوی بود و حوزه درس او از سایر حوزه‌ها با اهمّیت‌تر و افاضل طلاب که هنوز شاگردان او مشهور و به فضل و دانش معروفند به حوزه او حضور می‌یافتند.

و دیگر از اساتید او مرحوم آقا حسین فقیه خراسانی بود که در فنّ خود شهرت بسزا داشت؛ و مرحوم آقای الهی قمشه‌ای تربیت شده این بزرگان بود، و نمونه بارزی از هر یک آنان و به خصوص از حکیم آقابزرگ و عارف یزدی و حاج فاضل.





در روز اوّل فروردینی به حضورش شرفیاب شدم پس از طیّ تعارفات  
برخاست و به اندرون رفت و با فنجان بیرون آمد ألا یا ایها الساقی أدر کاساً و ناولها.

من احتراماً برخاستم و وی بنشست، با دست مبارکش فنجان را تسلیم ما  
کرد و ما تعظیم وی کردیم و سپس فرمود این شربتی است خاص، ساخته دست  
من مخصوص خواص، بر آن آیات و ادعیه و اوراد دمیدم و این پیمانه را برای  
شما برگزیدم. گفتم برای من ﴿ است. پس در آن صبح  
سعادت آن جام صبح دمیده را سرکشیده‌ایم و لذّت ﴿  
﴿ را چشیده‌ایم.

در حلقه گل و مل می‌خواند دوش بلبل هات الصبوح هَبّوا یا ایها السُّکّاری  
بعد از آن گفتم اگر رخصت فرمایی غزلی را که دوش ساختم در حضور شما  
پرداخته گردد.

مبتهجاً اجازت فرمود و گفتم:

شب عید آمد آن عیدی که باشد عید سلطانی

گروهی در سرورند و گروهی در پریشانی

گروهی فارغ از هردو نه‌این دارند و نی آنرا

به دل دارند با سلطان‌شان صد عید سلطانی

بسیار خوشش آمد و تحسین کرد و تشویق فرمود. تا اینکه گفتم:

پریشان نیستم از بی‌گلستانی چه درپیش است



خیلی خوشش آمد. تا گلستانی ز سعدی و پریشانی ز قآنی  
اینکه گفتم:

چه غم ما را که اندر حجره نبود نان و حلوایی

بود تا نان و حلوای جناب شیخ ربّانی

چه غم ما را که اندر بر نباشد شربت و شکر

که کام ما بود شیرین همی ز آیات قرآنی

بسیار تقدیر و تمجید کرد و با چه شوق شغف بنده را نگاه می کرد و به اشعارم  
گوش می داد، تا اینکه گفتم:

چه غم ما را ز بی گلدانی و گلهای رنگارنگ

بود زهر الریّیع سیّد و انوار نعمانی

چه غم ما را که دوریم از دیار و دوستان خویش

الهی اوستادی باشد و آقای شعرانی

خوشحال شد و خنده فرمود و گفت آقای شعرانی را خوب در قافیه آوردی. تا  
اینکه بیت آخر را خواندم:

حسن خواهد ز لطف بیشمار ایزد بیچون

دل پاکی منزّه باشد از اوهام شیطانی<sup>161</sup>

بسیار خوشش آمد و فرمود: احسنت. به قدری مجذوب این غزل شد که چون

161. دیوان نگارنده، ص ۱۶۴



جمعی به زیارتش آمدند به بنده امر فرمود که آن غزل را برای آقایان بخوان، این بنده از اوّل تا آخر غزل را که چند بیت آن در اینجا آورده شد خواندم.

اشعارش را با چه عنایتی برایم می خواند، و روی بزرگواری و آقایی خود گاهی از بنده نظر می خواست. در سنوات اخیر چندبار در قم تشریف آوردند و این بنده چند شبی افتخار خدمتشان را داشتم، هر شب به این بنده می فرمود اشعار خودتان را بخوانید، بنده عذر می آوردم که در برابر جنابعالی و اشعار عرشی شما که مصادیق ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحراً است چه بگویم و چه بخوانم. و به محضر مبارک شما به قول شیخ اجل سعدی: «اگر در سیاق سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت مزجات به حضرت عزیز آورده که شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد، و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندهد و مناره بلند در دامنه کوه الوند پست نماید» عذر می پذیرفت و بخواندم امر فرمود و امثال کردم تقریباً یک دوره دیوان اشعار بنده را ملاحظه فرمودند و بسیار تحسین کردند جز اینکه فرمودند چنانکه در میان برنج گاهی تک تک شلتوک پیدا می شود بعضی از کلمات باید اصلاح شود. سپس بر صفحه اوّل دیوانم قریب یک صفحه درباره گفته های نالایقم مطالبی مرقوم داشتند و تقریظی انشا فرمودند که افتخار داشتن دستخط مبارکش را دارم و جا دارد که به دو بیت اوحدالدین انوری ابیوردی در این مقام تمسک جویم و به تمثّل آورم:

هست در دیده من خوبتر از روی سفید      روی حرفی که به نوک قلمت گشته سیاه  
عزم من بنده چنانست که تا آخر عمر      دارم از بهر شرف خطّ شریف تو نگاه  
وقتی این غزل را برای آن بزرگوار خواندم:

ماییم و آنکه حضرت او نور مطلق است      دیگر هر آنچه هست از این نور مشتق است  
تا اینکه در تخلصش گفتم:

## در نزد عارفان سخن طبع آملی

بی شک عدیل عمیق و یغمای جندق است

فرمود اینها شعرای خاکی بودند.

خداوند رحمتش کناد با گذاشتن دندان عاریه مخالف بود و می فرمود که خود مزاج راهنما است. گیرم دندان عاریه گذاشتم با دستگاه گوارش پیر چه کنم، مگر دندان عاریه غذای جوان را خورد کرده و تحویل معده داد دیگ معده از عهدۀ طبخ آن بر می آید. در دو وعدۀ متوالی پختنی نمی خورد. اغلب ماست را آب می کرد و نان را در آن ترید می کرد و میل می فرمود و با چه مزه تناول می کرد. می فرمود در کودکی دندان نبود و غذا شیر بود الان غذای من این است.

می فرمود وقتی تنی چند از دوستان بدون اطلاع من دندان پزشکی را دیده بودند و در یکی از دید و بازدیدها او را حاضر کردند من از کار دوستان واقف شدم. چون طبیب از من سؤال کرد که آقا وضع دندان شما چگونه است؟ من دست بر روی یک دندان لقی گذاشتم و گفتم آقای دکتر این دندانم لق است آن را سفت کنید. گفت آقا این که نمی شود و اصلاً برای کسی میسر نیست. گفتم پس عرضی ندارم.

می فرمود که جناب شیخ الرئیس اعلی الله تعالی مقاماته مقامات عارفین اشارات را در یکی از اربعینهایش نوشت.

می فرمود که شیخ اشراق بعد از شیخ الرئیس مطلب تازه ای نیاورد جز اینکه اصطلاحاتی را تغییر داد.

می فرمود همانطور که انسان به اقتضای سنّش که رو به بالا می رود پوشاک خود را تغییر می دهد خوراکش را نیز باید تغییر دهد.



چون راه می‌رفت مستقیم‌القامه می‌رفت و سر به سوی بالا می‌داشت و تا آخر اینچنین بود هیچ خمیدگی و انحذاب در او پدید نیامد. عمرش متجاوز از هفتاد بود و عجب اینکه مویش پیر بود و رویش جوان یعنی محاسنش سفید بود و گونه‌هایش سرخ.

حقاً از نام و عنوان و شهرت تبرّی داشت چنانکه خود فرموده است :

**دریغا که در دام نامم هنوز اسیر خیالات خامم هنوز<sup>۱۶۲</sup>**

بسیار خوش محضر بود و مع ذلک بیش از دو جمله مطایبه در آن مدت مدید که با او حشر داشتم در نظر ندارم. بسیار عفت کلام داشت از لغو اعراض می‌فرمود، در مراقبت و حضور قوی بود. حقاً شاگرد آقابزرگ حکیم و آقا شیخ اسدالله عارف یزدی بود.

چه بسیار پیش آمد که در جلسه درس سخن را بجایی می‌کشانید که از ما گریه می‌گرفت، و این فقط خصیصه ایشان بود.

در زمستان‌ها در اطاق درسش نه کرسی بود و نه بخاری فقط یک چراغ لامپای گردسوز و فرش عتیق. و بعضی از شب‌ها که بسیار سرد می‌شد منقل زیر کرسی اطاق دیگر را که عائله‌اش بودند به اطاق درس می‌آورد و خاکستر رویش را به کنار می‌زد و بدان حال می‌گذراند.

بسیار به فرزندانش علاقه داشت. در شرح حالش که در نغمه عشاق<sup>۱۶۳</sup> آورده معلوم می‌گردد، علاوه اینکه به چشم می‌دیدیم. قصیده حسامیه را در فراق و مصیبت فرزند خود که قصیده را به نام او منتسب کرده است، سروده است و چه سوگ و ماتم و زاری دارد و مطلعش این است:

۱۶۲. تا آخر ابیات (ص ۳۸۵ کلیات دیوانش)

۱۶۳. ص ۲۶۷



ای مرغ من از چه ز آشیان رفتی      استاره شدی بر آسمان رفتی  
و مختمش این است:

تا چند الهی از غمت نالد      زان شهر که آمدی بدان رفتی  
این قصیده ۴۵ بیت است و بسیار شیوا است .

قصیده نظامیه را در نصیحت فرزند خود دوست بزرگوار فاضلم الاسلام  
نظام‌الدین الهی فرموده است، و مطلع آن این است :

نظام من ای سرو باغ معانی      نظام من ای طایر آسمانی  
و الحق قصیده غرائی است و دستورالعملی جامع مشتمل بر ۶۹ بیت که هر  
یک چون آب زلال است و یا سحر حلال. هرکس شنید گفتا لله در قائل.  
می فرمود خانه ما در هر شهری ساخته است و آن عبارت از مدرسه است. خدای  
متعال در جاتش را عالی کند خیلی با مدرسه و طلاب خوش بود و انس داشت.  
و در مدرسه بر طلاب آشنا وارد می شد و در اولین مرحله امکان عنان سخن  
را در دست می گرفت و حضار را نصیحت می کرد، بسیار بی قید بود. روزی در  
خدمت جناب استاد بزرگوار حضرت آیه علامه طباطبائی صاحب تفسیر قیّم  
المیزان ابقاه الله لاهل الايقان بودم فرمودند:

مرحوم قمشه‌ای بسیار بی قید بودند، وقتی در مشهد رضوی ۷۷ در محفل مذاکره  
و مباحثه ما با کلاه شب خوابی آمد مردم پنداشتند که او یک فرد عادی است.  
مرحوم آقای الهی قمشه‌ای کسی را نکوهش نکرده و کسی را جز پیغمبر و آل  
پیغمبر و اساتیدش را نستوده و گاهی بعضی از بزرگان علما را نام برده است.  
جناب علامه طباطبائی فرمودند که فلانی (یکی از فضلالی طهران را نام برد) از



من استاد طلبید، بدو گفتم آقای الهی قمشه‌ای که او غیر از این ظاهر است .  
احوال پرسی مرحوم الهی این بود: حال سرکار خوش است. و گاهی  
می فرمود: حال شریف خوش است .

وقتی در طهران به بنده فرمودند: حاضرید به عیادت آقای آملی برویم (در این  
وقت مرحوم آ الله حاج شیخ محمدتقی آملی فُتس سرّه الشریف سخت بیمار بودند و  
به کسالت قلبی دچار بودند که از حرکت کردن و برخاستن و نشستن ممنوع  
بودند) گفتم از جان و دل افتخار دارم که در خدمت شما باشم. در موعد معین و  
ساعت مقرر به حضورش تشرّف حاصل کردم با هم به عیادت مرحوم آیه الله آملی  
رفتیم این بنده سبقت گرفت و در زد کسی گفت کیه ؟ بنده به عادت زبان رائج  
گفتم آقا تشریف ندارند. مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند چرا جانب نفی را  
گرفته‌ای؟ و چون به حضور مرحوم آقای آملی نشستیم، مرحوم آقای قمشه‌ای از  
تعلیقات و حواشی آقای آملی بر حکمت منظومه حکیم متألّه سبزواری و از آثار  
علمی و قلمی او تحسین و تقدیر کرد. این بنده خام رو به آقای آملی کرد و  
گفت:

خداوند وجود شما را به سلامت بدارد. در جوابم فرمود: خداوند متعال وجود  
مرا به سلامت بدارد، وجود آقای قمشه‌ای را به سلامت بدارد، وجود شما را به  
سلامت بدارد و همه علمای شیعه و همه شیعیان و همه مسلمانان را به سلامت  
بدارد و رحمت او شامل حال همه و همه شود که شیخ‌الرئیس چه خوش فرمود:  
استوسع رحمه الله. این فرمایش آقای آملی چه قدر برایم ارزش داشت و تا چه قدر  
ادبم کرد. چون برخاستیم و از خانه بدر آمدیم خواستم به همان سمتی که آمدیم  
برویم مرحوم آقای قمشه‌ای به مطایبت فرمودند از سمت دیگر برویم تا تکرار در  
تجلی نشود.



مرحوم آقای قمشه‌ای می‌فرمودند: وقتی در یکی از مجالس مهم طهران که هم سیاسی بود و هم به عنوان جشن عروسی بنام، شعرای شیعه و سنی را دعوت کرده بودند، مرا نیز خواستند عذر آوردم و بالاخره ملزم به حضور شدم در آن جلسه هر کس به مناسبت جشن عروسی اشعارش را می‌خواند. از من نیز خواستند که از اشعارت را بخوان چون اکثر حضار را سنی دیدم قصیده غرّای طغرائیه<sup>۱۶۵</sup> را که ۷۶ بیت است از بدو تا ختم به مدد غیبی بدون هیچ سکتی و لکنت خواندم و چون به این ابیات رسیدم:

أَئِنَّهُ حُسْنُ اعْظَمَ اِيَزِدْ      إِلَّا شَهْ دِينَ عَلِيٍّ اَعْلَىٰ نِيَسْتِ  
مولی است بر اهل دل پس از احمد      هر کس نه غلام اوست مولی نیست  
فرمان ولایتش خرد داند      ای مردم با خرد به شوری نیست  
همه اهل مجلس از شیعه و سنی طوعاً او کرهاً احسنت احسنت گفتند.

وقتی در مجلس درس در معنی ماء شارحه سخن به میان آمد، مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند: معنی آن چه بود؟ عرض کردم:

معنی ماء شارحه این است      پاسخ پرسش نخستین است  
خندیدند و فرمودند: خوب به شعر درآوردی و خود دوباره شعر فوق را متبسماً می‌خواند، حسن‌زاده معرف الهی نمی‌شود الهی را باید الهی معرفی کند<sup>۱۶۶</sup>.

پرسند الهی کیستی من عاشقی بی‌حوصله

آواره‌ای بی‌خانمان دیوانه‌ای بی‌سلسله

پروانه‌ای پر سوخته شمع وفا افروخته

165. ص ۳۵۶ کلیات دیوانش

166. ص ۶۵۷ دیوانش





ز اهل صفا آموخته عشق و جنون و ولوله  
 مشتاق یار خویشتن حیران به کار خویشتن  
 دور از دیار خویشتن یاران هزاران مرحله  
 در راه آن دیر آشنا من شمع جان کردم فنا  
 گه سوختم گه ساختم گریان و خندان بی گله  
 خندیم ما دیوانگان بر قصر خاک و خاکیان  
 آنسان که می خندد فلک بر آشیان چلچله  
 ای کعبه من روی تو وی قبله من سوی تو  
 کارم براه کوی تو سعی و صفا و هروله  
 در راهت ای ماه حرم از شوق سرسازم قدم  
 خار مغیلان گر کند پای دلم پر آبله  
 چون نالم از عشقت شبی با آه یا رب یا ربی  
 از خاک برخیزد فغان افتد بگردون زلزله  
 ای حاجیان ای حاجیان در کعبه و دیر مغان  
 جوئید کوی دلستان از عاشقان یکدله  
 گر عاشقی بی سیم و زر در راه او شام و سحر  
 ز آه دل و خون جگر برگیر زاد و راحله  
 خواهم دلی مست خدا آزاد از نفس و هوا  
 از دام این عالم رها وز غیر عشق حق یله



بشکن بت و قدّوس زن تکبیر بر ناقوس زن  
 گامی براه دوست زن خوش باد رای قافله  
 زان زلف پرچین و شکن جانا خمی بر هم مزن  
 کانجا دل شیر فلک دارد بگردن سلسله  
 افروخت ماهی مهربان خوشتر ز خورشید جهان  
 کز شور و وجد عاشقان افلاک دارد غلغله  
 گفتم الهی در غزل مدحی ز سلطان ازل  
 کان شه به چشم مرحمت بنوازد و بخشدصله

در حکمت الهی<sup>۱۶۷</sup> چون بحث از عشق به عنوان (یکی از کیفیات نفسانیه عشق است) به میان آورد چنان است که گویی غریبی به وطن رسید، و تشنه‌ای به چشمه‌ای دست یافت. و در خاتمه همین بحث گوید: مبحث کیف و کیف نفسانی را به عشق که خاتم هر بحث و منتهای هر درس است ختم می‌کنیم. و در جلد دوم آن<sup>۱۶۸</sup> درباره شب و روز در تحت عنوان «منظره پر غوغای شب و روز آسمان» چه غوغا می‌کند.

در صفحه ۲۷۶ جلد اول آن در معنی تصوّف فرماید: بطور کلی اگر معنی تصوّف و صوفی عالمان ربّانی هستند که دارای مقام معرفه‌الله و تخلّق باخلاق‌الله

۱۶۷. ص ۱۵۴، ج ۱

۱۶۸. ص ۳۴۱



و تهذیب نفس به عبادت و ریاضت و مجاهده است و مخالفت هوای نفس و تزکیه روح و پاک ساختن دل از عشق و محبت ماسوی الله است و هدایت و تربیت خلق به معرفت و خدانشناسی و اخلاق حسنه و علم و عمل خالص و ذکر و فکر در اسماء و اوصاف الهی است و ترک شهوات حیوانی و فضولات دنیوی و احسان و خدمت بی‌ریا به خلق است و دستگیری از بیچارگان و اعانت مظلومان و ارشاد گمراهان وادی توحید و خدانشناسی است به حقیقت آنان شاگردان عالی مدرسه انبیا و این طریقه قرآن و مدرسه قرآن است که خلق را بر آن دعوت فرموده و پیروی حقیقی چون اصحاب صفه از رسول اکرم و اوصیای او است صلوات الله علیهم اجمعین .

لیکن باید دانست که مصداق تصوّف و صوفی و عارف بالله به این معنی نادری را در دوران عالم می‌توان یافت مانند زید و اویس قرن و کمیل و میثم و خواجه ربیع و ابوبصیر و هشام حکم و پسر ادهم و امثالهم در زمان ابو نصر و ابوعلی و ابوالحسن و ابوسعید ابوالخیر و خواجه طوسی و محیی‌الدین و عارف رومی و سنائی و حافظ و سعدی و شیخ اشراق و صدرا و فیض و حکیم سبزواری بوده‌اند و یا اینان خود از آن عارفان و صوفیان صفایند.

اما امروز که اثری از آن عالمان عارف صاحب سرّ امام کمتر یافت می‌شود خدای ما را به آن خداپرستان واقعی رهنماید و به مقام شامخ آنان برساند که آنها انسان حقیقی و خضر و موسای عقل و زنده به آب حیات معرفه اند.

و اگر معنی صوفی و تصوّف عبارت از ادّعای دروغ مقام ولایت است و نیابت خاصّه به هوای نفس و حبّ ریاست و خرقة بازی و سالوسی و ریا و دگّان‌داری و فریب‌دادن مردم ساده‌لوح (در عین حال مشتاق معارف حقّه) و تشکّلات و امور موضوعه موهوم و القاء اوهام و تخیّلات بر مردم زودباور به ادّعای کرامات دروغ



که عارف براستی گوید:

**صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد      بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد**<sup>۱۶۹</sup>

تا بالنتیجه از لذّات حیوانی و شهوت دنیوی کاملاً برخوردار گردند و به افسون و فریب جمعی را گرد خود به نام فقر و درویشی و ارشاد جمع کرده و دگّانی از آیات و اخبار عرفانی و گفتار نظم و نثر بزرگان حکما و علمای ربّانی باز کنند و حرف مردان خدا را بدزدند برای متاع دگّان خود چنانکه عارف قیّومی ملای رومی فرماید:

**چند دزدی حرف مردان خدا      تا فروشی و ستانی مرحبا**<sup>۱۷۰</sup>

و آه و ناله‌های شیطانی و نفس‌های سرد بی‌حقیقت کشیدن و خلسه و رعشه ریا و خودنمایی برای آنکه در دل‌های مردم ساده‌دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند و بر آنها به افسون و نیرنگ ذکر قلبی و سخنان ذوقی القاء کنند و از آخرت و مقامات اولیاء و مراتب سعادت روحانی سخن گویند و خودشان جز سعادت مادی و لذّات فانی بدن دنیوی بجایی معتقد نباشند.

دائم به فکر آنکه ثروتمندی را به دام آرند و از مال او و ارادات او تمتّع و اعتباری یابند و در مریدان هیچ تأثیر کمال نفس و صفای روح و خداشناسی و خداپرستی و تقوی نداشته بلکه تنها بر عونت و خودپسندی و ریاکاری و کبر و نخوت آنها بیفزایند و مردم را از استعداد فطری توحید و شوق ذاتی معرفه‌الله خارج کرده به وادی ضلالت و راه ریا و سمعت کشند و این گونه صوفی در هر دوره بسیار بوده و هستند ﴿ گر این است معنی صوفی

169. دیوان حافظ

170. مثنوی مولوی

171. حج/۷۴



صد نفرین حق بر این مردم باد که بد نام کننده نکونامان عالمند. و از حدیث حضرت علی<sup>7</sup> در اصول کافی در بیان تقسیم علماء به علمای حقیقی متقی خدایپرست مخالف هوای نفس که هادی و خیرخواه و خدمتگذاران معنوی خلقتند، و دیگر علمای ظاهری مدعی ریاکار و مجادل و ریاست طلب و طلب جاه و جلال دنیوی که مضلّ و گمراه کننده مردم اند این دو معنی را که در تصوّف گفتیم بخوبی توان دریافت. جعلنا الله من العلماء العاملين الربّانین و أَعَاذَنَا اللهُ مِنَ شرّ شياطين الجن و الانس اجمعين بجاه محمّد و آله الطاهرين.

و در صفحه ۳۱۵ جلد اوّل آن درباره معاد فرماید: «اقوال در مسئله معاد بر سه قول کلی است: ۱- معاد جسمانی فقط، ۲- معاد روحانی فقط، ۳- معاد جسمانی و روحانی هر دو».

قول اوّل عقیده ملّیین غیر اسلام و عوام است که عوام خلق آن عالم را فقط دار لذات جسمانی از اکل و شرب و نکاح و سایر لذّات بدنی دانند. قول دوم قول حکمای غیر اسلام و قبل از اسلام است که آن جهان را دار لذات عقلی و نشئه کمال و سعادت و ابتهاج و نشاط روحانی دانند و روح را در عالم تجرد برتر از تعلّق به اجسام و توجّه به لذّات جسمانی شناسند.

قول سوم قول حکمای اسلام و علمای ربّانی و همه محققین از متکلمین و محدّثین و فقهاء مارضوان الله علیهم اجمعین است. و می توان گفت قول به معادین جسمانی و روحانی عقیده اسلام و همه مسلمین است. الاّ ما شدّ و ندر که جسمانی فقط دانند و عقیده نگارنده نیز هر دو معاد جسمانی و روحانی است و ادّله ما ناظر به این عقیده است یعنی در آن جهان آخرت و بهشت ابد هم لذّات جسمانی است از طعام و شراب و نکاح و مناظر زیبا و صور حسناء و ابتهاجات و نشاط بی حدّ و هرگونه لذّت که در این جهان است در آنجا بطور اتمّ و اکمل و

اشد و اقوی از اینجا خواهد بود، متتهای امر در این عالم لذات منقطع و فانی و مشوب بالام است و آنجا لذاتش دائم ﴿ و بدون مزاحم و بی ملال و کدورت و خالص و صرف لذات است ﴾

﴿ و هم لذت روحانی در بهشت معرفت به لقای حسن مطلق الهی و شهود آن جمال اعظم نامتناهی و شراب و سکر حیرت در مشاهده او که لذت ملائکه مهیمن و روحانیین است که فوق هرگونه لذت حسّی و خیالی است برای نفوس قدسیّه حاصل است، و نفوس بر حسب درجات معرفت و اعمال صالح در آن دو بهشت (بهشت لقای منعم و بهشت نعمت دائم) درجات مختلف دارند ﴿ انتهی کلامه الشریف. ﴾

مرحوم استاد الهی قمشه‌ای یکی از نوادر روزگار بود به ارتحال خود دل اهل الله را سوگوار کرد. در هجران اینگونه بزرگان باید گفت: ای دریغا عالمی. اگرچه به نص لاریبی تنزیل آسمانی و حکم محکم فرقان محمدی ۶ ﴿ ولی به قول عارف معروف مجدود بن آدم ﴿

سنائی غزنوی ::

هر خسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید صبر سوز و مرد باید گامزن

قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع

عالمی گویا شود یا فاضلی صاحب سخن

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

172. رعد / ۳۶

173. مبارکه زخرف / ۷۲

174. بقره / ۱۰۷



لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن  
صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز

تا قرین حق شود صاحب قرانی در قرن

الهی سحری بود. الهی شب با ستارگان گفتگو داشت. الهی را مناجاتهای آتش  
سوز است. الهی گریه‌ها داشت. الهی عالم ربّانی بود. الهی اهل ایقان بود. الهی  
مفسّر قرآن بود. الهی سوز و گداز داشت. الهی راز و نیاز داشت. الهی مراقب بود.  
الهی عارف بود. الهی عاشق بود. الهی مهربان بود و حسن‌زاده را آرام جان بود.  
الهی محبّ خالص پیغمبر و آل پیغمبر بود. الهی صاحب تألیفات بود. الهی نغمه  
حسینی بسرود. الهی تربیت شده آقابزرگ حکیم و عارف یزدی بود. الهی الهی  
بود. الهی بیش از هفتاد سال در این نشئه بزیست و غریب بود، موت الغریب  
شهادة الاسلام بدا غریباً و سيعود غریباً کما بدا فطوبی للغریاء.

سلطان ملک عشقم و جانانم آرزو است

نالان درد هجرم و درمانم آرزو است

تا دل کند نظاره آن حسن دل فریب

از دیده محو جلوۀ خوبانم آرزو است

من مرغ باغ عالم قدسم الهیا

زان آشیان به گلشن رضوانم آرزو است



قم- حسن حسنزاده آملی

سه شنبه ۱۷ج ۱ سنه ۱۳۹۳ هـ . ق = ۲۹ / ۳ / ۱۳۵۲ هـ . ش





بسم الله الشافی

حُسن تو همیشه در فزون باد      رویت همه ساله لاله گون باد

اندر سر ما خیال عشقت      هر روز که باد در فزون باد<sup>۱۷۵</sup>

به ولای ولایی که ﴿﴾ در دارالسلام شافی  
 علی الاطلاق سبحانه نعمت سلامتی عائد گردید خاطر مبارک ولیّ من ایمن باشد،  
 در پیشگاه والای آن صنم ربّ النوع انسانی به شیرین زبانی عرض می شود که  
 امثال این بنده را آن شایستگی نیست که به زمزمه در بلا هم می چشم لذّات او  
 گویا باشد. و نغمه:

ساقی سیم ساق من گر همه درد می دهد

کیست که تن چو جام می جمله دهن نمی کند<sup>۱۷۷</sup>

مترنّم باشد؛ و دم از مقام صبر و رضا زند که:

هزار نکتۀ باریکتر ز مو اینجاست

نه هر که سر تراشد قلندری داند<sup>۱۷۸</sup>

ولی:

چون خدا خواهد که یاری مان کند

میل ما را جانب زاری کند<sup>۱۷۹</sup>

که از لطف عمیم و مصلحت کامله اش در اقبال حوادث حالتی می دهد تا به

۱۷۵. دیوان حافظ

۱۷۶. واقعه/۷۷

۱۷۷. دیوان حافظ

۱۷۸. دیوان حافظ

۱۷۹. مثنوی معنوی از مولوی علیه الرحمه



180 ادم

تدابیر می

۱۸۳

الحمد لله رب العالمين.

۱۳۵۳/۱۰/۲ ه. ش.

180. دیوان حافظ

181. انبياء/ ٢٤

182. آل عمران/ ۱۸۳ و انفال/ ۵۲ و حج/ ۱۱

183. نجم/ ۴۴ و ۴۵ و ۴۹



عاقل را اشاره کافی است. از سلیمان نبی<sup>7</sup> روایت است که به مردم می فرمود:  
مواظب واردات و صادرات دهن خودتان باشید.  
از ثامن الائمه<sup>7</sup> سؤال شد که چرا خداوند از خلق در حجاب است؟ در جواب  
فرمود: حجاب از بسیاری گناهان مردم است. قال الرجل: فلم احتجب؟ فقال  
ابوالحسن<sup>7</sup>: انّ الحجاب علی الخلق لکثرة ذنوبهم، ؛ پس حجابی جز  
گناه نیست.

سعدی حجاب نیست تو آینه پاک دار

زنگار خورده چون بنماید جمال دوست

آقا بداند همانطور که پایان شب سیه سپید است چون آدمی از لیل طبیعت  
بدر رفت و از ظلمت تن رهایی یافت به عالم نور می رسد و ربّ الفلق ظلمت را  
به نور می کشاند، خوشا بحال آنکه جز به او توجه ندارد و سر جز به پیشگاه او  
نمی نهد و اکل و شرب و نطق و سکوت او جز لله نیست.

شب را با عالم غیب شباهت است، از شب به غیب توان راه یافت،  
در ﴿ ۱۸۵ ﴾ ﴿ ۱۸۶ ﴾ دقت بسزا باید  
کرد تا دریافت که آب حیوان در ظلمات است. خلق ظاهر است و خلق باطن، آن  
کس حسن الخلق و الخلق است که ظاهر و باطنش نیکو باشد، حسن ظاهر جمال  
است و حسن باطن غلبه صفات حمیده. خدایت خلق حسن داده بکوش تا

184. نمل/ ۳۱ و ۳۲

185. قدر/ ۲

186. دخان/ ۴



خُلقت أحسن شود. تفاوت در باطن بیش از تفاوت در ظاهر است چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿اگر ظاهر را

آفتی رسد جمال و زیبایی ظاهر از انسان می‌رود، اگر خوی‌های ناپسند در باطن نشیند سیرت انسان را که همان حقیقت انسان است به صورتهای بسیار زشت در می‌آورد و با همان صورت‌ها که هیئات اعمال او است محشور می‌شود و الآن هم با آنها محشور است و همیشه انسان با خودش محشور است و خودش اعمال خودش است و اعمال او خود او است همه جا دوش بدوشند مکافات و عمل.

ارباب بصیرت گفته‌اند: از جمله ضروریات دانستن این است که هر فعلی و عملی در عالم برزخ صورتی دارد که آن فعل بر آن صورت بر فاعلش بعد از انتقال او به عالم برزخ ظاهر می‌شود و جزا همین است که ﴿

﴾. و نیز فرموده‌اند: که علم انسان مشخص روح است و عملش مشخص بدن او در نشئه آخری برانگیخته می‌شود به سبب خصوصیت خود که او آنست هر جا که باشد.

جناب آقای سلیمان مهران بدانند که یکی از الطاف دوست این است که:

**خلق را با تو چنین بد خو کنند تا تو را ناچار رخ زانسو کنند<sup>188</sup>**

آنکه رو به سوی او آورده و با او خو کرده کمتر از کبوتر نباشد که عیسی پیامبر<sup>7</sup> به مصیبت رسیده‌ای تعزیت کرد و گفت: کُن لربک کالحمام الالف یذبحون فراخه و لایطیر عنهم عیسی روح الله به مصیبت زده گفت با پروردگارت چون کبوتر خوگرفته باش که جوجگانش را سر می‌برند و از آنان نمی‌پرد یعنی از آنان نمی‌برد و دور نمی‌شود.

187. اسراء/ ۲۲

188. مثنوی معنوی از مولوی



آقا بدانند که هرکس در سلوک الی الله تکاسل ورزد ستمی بر خود روا داشته است که کمترین آه حسرتش برترین زبانه آتش دوزخ است.

اگر آقا بیدار شد باید به فکر درمان دردهایش باشد که وقتی نمانده است و ابد در پیش است، شست و شو لازم است و گفتگو می باید. هیچ کس جز خداوند ارحم الراحمین و اولیای وی به آقا مهربان تر از خود آقا به آقا نیست.

آقای عزیز پیر و جوان روزگار ما شکار دنیا شده اند یعنی دنیا زده اند ﴿ جوان گوید تا پیر شوم، پیر هم که سرمایه به رایگان از کف داده است در جوانی کاری نکرده است و در پیری هم از او کاری نیاید که پیر پیر است گرچه شیر بود. خود را باش.﴾

نظر آقا در توحید باید خیلی بلند باشد که توحید نه فقط یکی گفتن است بلکه یکی دیدن است بکوش تا درجه درجه به علم الیقین بلکه به عین الیقین بلکه به حق الیقین بیایی که او است و او است.

دم چو فرو رفت هاست هوست چون بیرون رود

یعنی از و در همه هر نفسی های و هوست

آقا بدانند که از او جز خیر و نیکی نیاید و شرور از ما است نه از او ﴿

﴿<sup>190</sup> معنی آیت نه این

است که انسان در معاصی به حول و قوت و قدرت خود انجام می دهد که خداوند را از سلطان و اقتدارش بیرون ببرد و دیگری را در ملک او فاعل مستقل بدانند ک





در بیان این نکته باریک به تمثیلی اکتفا می‌کنیم: خورشید به دیوار می‌تابد  
 دیوار روشن می‌شود و می‌گوید من روشنم، و چون خورشید به او تابید سایه‌دار  
 شد و می‌گوید سایه دارم، نور دیوار اگرچه به دیوار انتساب دارد که می‌گوییم  
 دیوار روشن است ولی در حقیقت نور و روشنایی از آن خورشید است این حسنه  
 است که ﴿ که اولاً و بالذات نور از آن خورشید است  
 و ثانیاً و بالعرض به دیوار انتساب دارد. ولی سایه دیوار بالعکس که خورشید  
 سایه ندارد و بالذات سایه نداد و سایه از آن دیوار است هر چند اگر خورشید بر  
 دیوار نمی‌تابید دیوار سایه نمی‌داد و لکن خورشید اولاً و بالذات سایه به دیوار  
 نداده است بلکه نور به دیوار داده است و سایه از دیوار پدید آمده است آن سایه  
 سیئه است که ﴿ پیدایش شرور را در خلق این  
 چنین بدان که از  
 ﴿

اگر عباراتم نشیب و فراز دارد معذورم بدار که کی شعر ترانگیزد خاطر که  
 حزین باشد. اکنون خود این روسیاه نامه تباه در سوز و آهی است که دماغ سجع  
 و قافیه ساختن و حال عبارت پرداختن ندارد.  
 گویند بهاران شد و گل آمد و دی رفت او هیچ ندانست که کی آمد و کی رفت  
 کتب الله علیکم الرحمة.

ارادتمند صمیمی: حسن حسن‌زاده آملی

۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۹۴ هـ . ق = ۱۹ دی ۱۳۵۳ هـ . ش



نامه ایست که به دوستی نوشته ایم:

بسم الله خير الأسماء

غرض گر آشنایی های جانست چه غم آر صد بیابان در میانست<sup>۱۹۲</sup>

آورده اند که فاضل اطبا جالینوس معاصر عیسی مسیح ۷ بود، و هنگامی که آن پیغمبر خدا مبعوث شد جالینوس پیر شکسته بود، و چون شنید که آن بزرگوار مرده زنده می کند گفت این طب نیست این نبوت است لذا از غیب بدو ایمان آورد، و خواهرزاده خود بولص را به متابعت آن جناب امر فرمود، وی را به سویش گسیل داشت و خود از مهاجرت به سبب پیری و ناتوانی عذر خواست و نامه ای بدین مضمون برای آن حضرت ارسال داشت: ای طبیب نفوس، ای پیغمبر خدا بسا که بیمار به سبب عوارض جسمانی از خدمت طبیب باز می ماند خواهرزاده ام بولص را حضور شما فرستادم تا به آداب نبوت جان خویش را معالجه کند.

بولص به حضور روح الله ۷ تشرّف حاصل کرد و نامه جالینوس را تقدیم داشت؛ آن بزرگوار اکرامش کرد و وی را گرمی داشت. و این بولص یکی از حواریین آن جناب شد و تا بدان پایه رسید که گفته اند: اگر در حواریون حضرت مسیح ۷ کسی جز بولص نمی بود هر آینه بولص کافی بود.

و آن پیغمبر خدا در جواب نامه جالینوس بدو نوشت: ای کسی که از علم صحیح خود انصاف دادی، مسافت حجاب جانها نمی گردد. والسلام.  
باری به قول بلبل بستان عشق حافظ شیرین سخن:



گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌نوشیم      بُعد منزل نبود در سفر روحانی  
 جلوه بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا      چشم‌بد دور که هم جانی وهم جانانی  
 آیا مولای من حاج علی‌محمد صادق صادق‌پور کتب الله تعالی علیه الرحمة از داستان  
 هفت‌خوان رستم که حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ در شاهنامه آورده است آگهی  
 دارد؟

هفت‌خوان، هفت عقبه و منزل بوده است که وقتی کیکاوس در مازندران به بند  
 افتاده بود رستم برای نجات او به مازندران می‌رفت در اثنای راه چند جا دیوان و  
 جادوان کشت و به هفت روز به مازندران رفت و کیکاوس را نجات داد و به  
 سبب آنکه از هر منزلی که می‌گذشت به شکرانه آن ضیافتی می‌کرد آن را  
 هفت‌خوان گفته‌اند.

خوان اول: در راه جایی آسایید و به خواب رفت شرزه شیری آهنگ وی کرد  
 و رخس شیر را هلاک کرد، چون رستم بیدار شد دید که به همت رخس از شرّ  
 شیر رهایی یافت و همی خداوند جهان را شکر کرد.

خوان دوم: پس از آن به راه افتاد و به بیابانی بی‌آب رسید و گرمایی سخت  
 بود که نزدیک بود تهمتن و رخس از تشنگی هلاک شوند آنقدر به درگاه خداوند  
 تضرّع و زاری کرد تا از رحمت خداوند میشی صحرایی پیدا شد و رستم در  
 پی او رفت که به راهنمایی آن میش به چشمه آبی رسید و جان به سلامت بدر  
 برد و خدا را شکر کرد.

خوان سوم: چون از آن چشمه سیراب شد و رخس را آب و شستشو داد عزم  
 شکار کرد، گوری بیفکند و از گرسنگی هم نجات یافت و خواب آمد در کنار  
 چشمه بخفت ازدهایی دژم که از دُم تا به دَم هشتاد گز بود و از هراس وی هیچ  
 جانوری در آن بیابان نیارست پا گذارد پدیدار شد، رخس سم بر زمین کوفت و





رستم بیدار شد و با اژدها در نبرد افتاد و رخس هم کمک کرد تا عاقبت سر از تن اژدها جدا ساخت و خدا را شکر کرد.

خوان چهارم: پس از آن بر رخس سوار شد و به راه افتاد تا به چشمه‌ای و سبزه‌زاری رسید در کنار چشمه خوراکی‌ها و اسباب عیش فراهم دید از خوراکی‌ها بخورد و رود در دست بگرفت و بنواخت، زنی جادو همینکه آواز سرود شنید حاضر شد که رخ خود را بسان بهار آراسته بود، رستم به ستایش خداوند لب گشود. آن زن همین که نام خدا را شنود رنگ وی برگشت و سیاه شد و رو برگردانید. رستم در حال کمند بینداخت و جادو را به بند آورد و گفت تو کیستی که آنچنان بودی و اینک نام خدا را شنیده‌ای این چنین سیاه گشته‌ای باید آنچنان که هستی خویش را به من بنمایی، رستم دید آن زن جادو به شکل گنده پیری بدر آمد، فی الحال خنجر کشید و آن جادو را دو نیم کرد و از آسیب وی ایمن بماند و خدا را شکر کرد.

خوان پنجم: پس از آن رستم به راه افتاد تا به دشتی خرم رسید و رخس را به چرا رها کرد و خود بیاساید، دشتبان آمد و دید رخس در سبزه‌زار است و رستم در خواب، با خشم هر چه بیشتر بسوی رستم آمد و چوبدستی که در دست داشت بر پای رستم زد و با او پرخاش کرد که چرا اسب را در دشت و سبزه‌زار رها کردی؟ رستم چیزی نگفت ولی برخاست و دو گوش دشتبان را بگرفت و هر دو را از بیخ برکند و به دست دشتبان داد و باز دوباره بخفت. بیچاره دشتبان با دو گوش کنده و خون از دو جانب سر روان شکایت به اولاد برد، اولاد دیوی سهمگین بود که در آن مرز و بوم بزرگ همه بود، اولاد چون آن بدید با سپاه خود بسوی رستم آمد و پس از نبرد لشکر اولاد شکست خورد و رو به گریز نهاد و اولاد نیز گزیری جز گریز ندید رستم به دنبالش رخس روانید تا کمند بینداخت



و اولاد را در کمند گرفت و او را از اسب به زمین افکند و بدو گفت اگر خواهی خون تو را نیزم و تو را در این سرزمین شاه کنم باید بنمایی که دیو سپید، کاوس شاه را کجا در بند کرده است؟ اولاد پذیرفت و با رستم به راه افتاد.

خوان ششم: در اثنای راه ارژنگ دیو- که وی و پولاد از پهلوانان و پیروان دیو سپید بودند، و ارژنگ دیو از دیگر دیوان دلیرتر و سالارشان بود- در فرا راه رستم با وی به نبرد برخاست، و سرانجام در دست رستم به خواری کشته شده است، و دیگر دیوان چون سالارشان را چنان دیدند رو به فرار نهادند.

خوان هفتم: رستم با اولاد چون به شهری که کاوس شاه گرفتار بود وارد شدند، رخس رستم شیپهای چون رعد برآورد، کاوس چون شیپه رخس بشنید دریافت که رستم به شهر وارد شد بسیار خوشحال گردید و به یارانش گفت اندوه و گرفتاری ما بسر آمد، رستم در نزد وی آمد و همه سر فراز و سربلند شدند، کاوس شاه به رستم گفت باید کاری شود که دیوان نفهمند و گرنه انجمن کنند و رنجهای تو بی بر شود اکنون دیو سپید که بزرگ دیوان است در فلان غار است و بی خبر است باید کار او را بسازی. پس رستم بسوی آن غار رهسپار شد غاری چون دوزخ بدید در آن وارد شد و با دیو سپید بسیار بجنگید و عاقبت بر وی چیره شد و وی را بر زمین زد و جگرش را از نهادش بدر آورد و دیوان دیگر همینکه این واقعه را بدیدند رو به هزیمت گذاشتند. رستم جای پاکی طلب کرد و سر و رو بشست و به درگاه خداوند نیایش و ستایش کرد و سپس بسوی کاوس شاه آمد و کاوس وی را آفرین گفت.

آیا مقصود از داستان هفتخوان همین صورت ظاهر است یا شرح حال ما است که تا آفرین بشنویم باید با جادوها و دیوهای رهنز نبرد کنیم که جهاد نفس است. دیدی که در خوان سوم ازدها را کشت بدانکه به قول عارف رومی:



نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است  
و دیدی که در خوان چهارم همین که زن جادو نام خدا را شنید روی او سیاه  
شد با اینکه در آغاز برای فریفتن با رخساری آراسته هویدا شد. دیدی که چگونه  
نام خدا را شنید رو برگردانید. در تفسیر سوره مبارکه ﴿ به  
عرض رساندم که خناس صفت دیو وسواس است که تا یاد خداوند متعال در  
بیت المعمور قلب ذاکر نزول اجلال فرمود و نام شریفش به زبان آمد دیو وسواس  
باز پس شود و خود را کنار می کشد و روبر می گرداند و گرنه چون ابن عرس و مار  
که مضمون روایات است قلب را به دهن می کشد اعاننا الله تعالی منه. پس هیچگاه دیو  
وسواس بر دل مراقب و حاضر دست نمی یابد. خداوند متعال توفیق مراقبت که  
کشیک نفس کشیدن است مرحمت بفرماید.

آری باید رستم بود (بلکه بالاتر از رستم که جهاد با نفس جهاد اکبر است) و  
با دیوان و جادوان جنگید و از هفتخوان درگذشت تا نفس مطمئنه گردد و به  
خطاب ﴿ مشرف شود و به قول عارف معروف<sup>۱۹۳</sup>  
جناب مجدود بن آدم سنایی ؛:

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گراز قرآن نصیبت نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا

این داستان هفتخوان بود، از هفت شهر هم اشارتی شود. این هفت شهر عشق



است که مراتب هفتگانه نفس ناطقه است و از آن به لطائف سبع تعبیر می‌کنند و همانست که عارف جامی دربارهٔ شیخ عطار می‌گوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم  
آن هفت شهر عبارتند از: ۱- طبع. ۲- نفس. ۳- قلب. ۴- روح. ۵- سر. ۶- خفی. ۷- اخفی.

از آن جهت که نفس ناطقه انسانی که النفس فی وحدتها کلّ القوی مبدأ حرکت و سکون است طبع گفته‌اند. و به اعتبار مبدئیت آن برای ادراکات جزئیة نفس گفته‌اند. و به لحاظ مبدئیت آن برای ادراکات کلیة تفصیلیه قلب گفته‌اند.

و به اعتبار حصول ملکه بسیطه که خلاق تفصیل ادراکات کلیه است روح گفته‌اند. و به اعتبار فنای آن در عقل فعّال سرّ گفته‌اند. و به اعتبار فنای آن در مقام واحدیت خفی گفته‌اند. و به اعتبار فنای آن در مرتبهٔ احدیت اخفی گفته‌اند.

این هفت مرتبهٔ نفس در اصطلاح عارفین است. حکما نیز گفته‌اند که نفس را هفت مرتبه است: ۱- عقل هیولانی. ۲- عقل بالملکه. ۳- عقل بالفعل. ۴- عقل مستفاد. ۵- محو. ۶- طمس. ۷- محق.

به اعتبار آنکه قابل تحصیل کمالات است آن را عقل هیولانی گفته‌اند. و چون یک سلسله معقولات اوّلی و علوم اوّلیه را حاصل کرده است که بدانها می‌تواند معقولات ثانیه و علوم مکتسبه را کسب کند عقل بالملکه گفته‌اند. و چون از راه اکتساب به فکر یا حدس اقتدار بر استحضار معقولات ثانیه و علوم مکتسبه پیدا کرد که هرگاه بخواهد بالفعل استحضار و استنباط کند تواند آن را عقل بالفعل گویند. و به اعتبار حضور و حصول خود آن علوم و عقول مکتسبه عندالنفس که کمال اویند عقل بالمستفاد است که از عقل فعّال مُخرج نفوس بشری از درجهٔ عقل هیولانی به درجهٔ عقل مستفاد استفاده شده است. محو مقام توحید افعالی



است. طمس مقام توحید صفاتی است. محق مقام توحید ذاتی.

از جناب سرور اولیاء امیرالمؤمنین علی<sup>7</sup> است که فرمود: اللهم نور ظاهری  
بطاعتک، و باطنی بمحبَّتک، و قلبی بمعرفتک، و روحی بمشاهدتک، و سرّی  
باستقلال اتصال حضرتک یا ذاالجلال و الاکرام.

برادرم الطّیّبات للطّیّین.

یاد او اندر خور هر هوش نیست      حلقة او سخره هر گوش نیست  
خیر و سعادت همگان را از حقیقت عالم جلت عظمته خواهانم.

ارادتمند حقیقی و صمیمی دوستان

حسن حسن زاده آملی

پنجشنبه ۱۲ ع ۲ سنه ۱۳۹۵ هـ. ق. = ۴ / ۲ / ۱۳۵۴ هـ. ش



نامه‌ایست که برای دوستی فرستاده‌ایم:

بسم الله كلمة المعتصمين

كتب الله تعالى عليكم الرحمة.

طیب ابن طیب

مبارک باد این فرصت مبارک      همایون باد این دولت همایون

﴿<sup>۱۹۴</sup> مشرف

به تشریف حکم متین ﴾

شدن، و ندای ملکوتی ﴾      ﴿خلیل الرحمن را لَبَّیک گفتن خیلی سعادت

است.

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت      بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت

به خصوص در اوان جوانی و زمان خواهش‌های گوناگون نفسانی. از ابن‌یمین

یادی شود:

باغبانی بنفشه می‌انبود      گفتم ای کوژ پشت جامه کبود

این چه رسمی است در جهان که تورااست      پیر ناگشته بر شکستی زود

گفت پیران شکسته‌دهرند      در جوانی شکسته باید بود

از این تعبیر قصد تعبیر سالخوردگان ندارم ولی آنچه در احوال ارباب وصول و

اصحاب کشف و شهود خوانده‌ایم و شنیده‌ایم اغلب آن بزرگان در جوانی که

شجره ملعونه دنیا در آنها ریشه ندوانیده بود به مقامات سامی نائل شدند. این

قرآن حکیم است که درباره‌ی اصحاب کهف فرماید: ﴿

﴿<sup>۱۹۵</sup>

194. آل عمران/۹۸

195. کهف/۱۵



درباب اصول کافی کلینی؛ روایت شده است که رسول الله صبح بگذارد و بعد از نماز جوانی را در مسجد دید که پینگی می زد و سرش را فرود می آورد. رسول الله بدو گفت: ای فلان چگونه صبح کرده ای؟ گفت: یا رسول الله صبح کرده ام در حالی که صاحب یقینم. رسول الله از گفتار وی به شگفت آمد و گفت هر یقینی را حقیقتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ گفت ای رسول الله یقینم مرا اندوهگین کرد و شبم را به بیداری و روزهای گرم را به تشنگی کشانیده است تا آنکه گویا من اکنون به عرش پروردگار نگاه می کنم که برای حساب واداشته شده است و خلافت برای حساب محشورند و من در میان آنانم و گویا که به اهل بهشت می نگریم که در بهشت متنعمند و یکدیگر را می شناسند و بر اریکه ها تکیه داده اند و گویا که اهل آتش را می بینم که در آتش معذبند و فریاد برمی آورند و گویا که من اکنون آواز زبانه آتش را می شنوم که بر گوش های من می پیچد.

رسول الله به اصحاب خود فرمود: هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ اِنَّ بِنْدَةَ اَيْسْتِ كِهْ خَدَاوَنْد دِل اَوْ رَا بَه اِيْمَان رُوشَن كَرْدَه اِسْت.

سپس رسول الله بدو فرمود: اَلْزَمْ مَا اَنْتَ عَلَيْهِ اِز اَيْنِ حَالْ جَدَا مَشُو. آن جوان گفت: یا رسول الله برای من از خداوند بخواه که در خدمت تو شهادت را روزی من گرداند. رسول الله به خواست که طولی نکشید آن جوان در بعضی از غزوات نبی<sup>ص</sup> بعد از نه نفر که وی دهمین بود شربت شهادت چشید.

عارف جامی در سُبْحَةُ الْاَبْرَارِ گوید:

والی مصر ولایت ذوالنون      آن باسرار حقیقت مشحون



گفت در کعبه مجاور بودم      در حرم حاضر و ناظر بودم  
 ناگه آشفته جوانی دیدم      نه جوان سوخته جانی دیدم  
 لاغر و زرد شده همچو هلال      کردم از وی ز سر مهر سؤال  
 که مگر عاشقی ای شیفته مرد      که بدینگونه شدی لاغر و زرد  
 گفت آری به سرم شور کس نیست      کش چومن عاشق رنجور بسیست

جناب علامه شیخ بهائی<sup>۱</sup> در سفر حج بیت الله الحرام زمزمه‌هایی را به نام نان و حلوا غُقر راه یعنی سوغات آورده است در آن کتاب در بیان قول خداوند متعالی:

﴿ ۱۹۷ گوید:﴾

أَبْذِلُوا أَرْوَاحَكُمْ يَا عَاشِقِينَ      انْ تَكُونُوا فِي هَوَانٍ صَادِقِينَ  
 دانداین را هر که زین ره آگه است      کاین وجود همنشین سدّ راه است  
 گوی دولت آن سعادت‌مند برد      کو پپای دلبر خود جان سپرد  
 گرهمی خواهی حیات و عیش خوش      گاو نفس خویش را اوّل بکش  
 در جوانی کن نثار دوست جان      رو      را بخوان  
 پیر چون گشتی گران جانی مکن      گوسفند پیر قربانی مکن<sup>۱۹۸</sup>

و می‌دانید که بهشتی‌ها جوانند و رسول الله<sup>۶</sup> در این باره اشارتی فرموده است که

الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنة.

فخرالدین علی صفی در لطائف الطوائف آورده است که: مروی است صفیه بنت عبدالمطلب که عمه آن حضرتست (یعنی حضرت رسول الله<sup>۶</sup>) روزی نزد حضرت آمد در حالی که پیر شده بود گفت یا رسول الله دعا کن تا من به بهشت

197. بقره ۶۸

198. نان و حلوا شیخ بهائی





روم. حضرت بر سبیل طیبیت فرمود که زنان پیر به بهشت نخواهند رفت. صفیه از مجلس حضرت برگشت و می‌گریست. حضرت تبسم فرمود و گفت او را خبر دهید که اول پیر زنان جوان شوند آنگاه به بهشت روند و این آیت بخواند: ﴿

﴿<sup>۱۹۹</sup> یعنی بدرستی که ما بیافریدیم زنان را در دنیا آفریدنی پس خواهیم گردانید ایشان را دختران بکر و دوشیزه در آخرت که ایشان را به بهشت درآوریم.

عارف بزرگوار جامی این واقعه را در عقد سی و دوم سبحةالابرار نیکو به نظم درآورده است:

کرد آن زال کهن سال سؤال	از نبی کای شه فرخنده خصال
روز محشر که بهشت آریند	رستگاران به بهشت آسایند
شود آن منزل عالی و طنان	راحت آباد چو من پیر زنان
گفت حاشا که چنان خوش وطنی	گردد آرامگه پیر زنی
گل آن باغ جوانان باشند	غنچه‌اش تنگ دهانان باشند
پیر زن چون ز نبی قصه شنید	ناله از سینه پر غصه کشید
از فغان زمزمه غم برداشت	وز مژه گریه ماتم برداشت
شد نبی مزدهدهش چابک و چست	که همه کهنه عجوزان ز نخست
یک بیک دختر دوشیزه شوند	چون در آن روضه پاکیزه شوند
اول کار جوانی بخشند	آنگه آمال و امانی بخشند

این بنده در نکاتش آورده است که: هر وقت به یاد اوایی جوانی. الحسن و



الحسین سیداً شباب اهل الجنة. اذا اوى الفتية الى الكهف فقالوا ﴿

﴿ فی الکافی عن الصادق<sup>۷</sup> انه قال لرجل ما الفتی عندکم فقال له الشاب فقال لا الفتی المؤمن ان اصحاب الکهف کانوا شیوخاً فسمّاهم الله فتية بايمانهم. و فی الصافی: و العیاشی عنه<sup>۷</sup> مثله الا انه قال کانوا کلهم کھولاً و زاد من آمن بالله و اتقى فهو الفتی.

البته مقصود نه این است که سالخورده اگر بخواهد کودک نفس خویش را از شیر دایه دنیا باز گیرد محال باشد ولی سخت دشوار است. این ابن مسکویه عالم عظیم الشان اسلامی امامی است در کتاب گرانقدر خود طهارة الاعراق گوید:

. می بینی که چگونه ابن مسکویه می گوید: در زمان پیری و استوار شدن عادت درجه درجه به فطام نفس خویش پیش رفتم و جهادی بزرگ کرده ام تا بدان نایل شده ام .  
اهل بینش گفته اند: وصول الاثر اثر الوصول این وصول اثر به مثل پیغام عاشق است که به قول سوخته بارقه عشق باباطاهر عریان: دل عاشق به پیغامی بسازد. این پیغام ندای ﴿ است که بحمدالله آن را لئیک گفته اید.

خودآگاهی که در صورت به سوی خانه رهسپاری و در معنی خداوند خانه با تو است که علّت تامّه معیت قیومیّه با معلول دارد ﴿<sup>۲۰۰</sup>  
﴿<sup>۲۰۱</sup>.

200. حدید/ ۵

201. شعراء/ ۶۳



جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم

برادرم وصول اثر گوناگون است و همه آنها اثر وصول است چه اینکه:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

تو که اهل اشارتی بدان که خداوند سبحان درباره دو کلمه طیه‌اش حضرت

مریم و میوه‌اش حضرت عیسی روح‌الله سلام الله تعالی علیهما فرمود: ﴿

﴿<sup>۲۰۲</sup> و نیز درباره دو بلد فرماید: ﴿

﴿<sup>۲۰۳</sup> و هم لسان‌الله امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> فرمود: و

اعلم ان کل عمل نبات و کل نبات لا غنی به عن الماء و المیاه مختلفه فما طاب

سقیه طاب غرسه و حلت ثمرته و ما خبث سقیه خبث غرسه و أمرت ثمرته . این

سخن بسیار بسیار بلند است. فرمود: هر عملی نباتی است و نبات را از آب

بی‌نیازی نیست، و آنها گوناگونند آن نباتی که آب وی پاکیزه است غرس وی پاک

و میوه‌اش شیرین شود و آن که آب وی بد، غرس وی بد و بارش تلخ گردد.

بارها از ما شنیده‌اید که گفتیم اعمال شما بذرهایی است که در مزرعه جانتان

می‌افشانید. پس:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

گر نغمه بلبل از پی گل شنوی گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

202. آل عمران/ ۳۸

203. اعراف/ ۵۹

204. آخر خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه

205. دیوان فخرالدین عراقی رباعیات



الحمد لله که بذرت همه طیب و مزرعه آن طیب و آب آن از سرچشمه کوثر ولایت، و خود طیب ابن طیب، دیگر چه خواهی.

کسی که بر لب کوثر کشید جام مراد دهان خویشتن از آب شور تر نکند

آری خلعت ثمین قابل قامت رسای مقربان بارگاه الهی است.

شیخ نجم الدین کبری را در موت اختیاری رساله ایست در آن رساله گوید طرق الی الله تعالی با همه کثرت آن در سه نوع محصور است: یکی طریق ارباب معاملات به کثرت صوم و صلو و تلاوت قرآن و حج و جهاد و غیر آنها از اعمال ظاهری، این طریق اخیار است. دیگر طریق اصحاب مجاهدات و ریاضات به تبدیل اخلاق و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تحلیه روح و سعی در آنچه به عمارت باطن تعلق دارد، این طریق ابرار است. دیگر طریق سائرین الی الله و طائرین بالله، این طریق نُظار است.

این نظار عارفان بالله اند. شیخ بزرگوار ابن سینا در فصل دوم نمط نهم اشارات فرماید: آنکه از متاع و طبیات دنیا روگردانید مخصوص به اسم زاهد است. و آنکه بر نفل عبادات از قیام و صیام و مانند آنها مواظب است مخصوص به اسم عابد است. و آنکه فکر خود را به قدس جبروت منصرف گردانیده است که شروق نور حق را در سر خود مستدیم است عارف است.

و در فصل ۲۷ نمط رابع گوید: و لا اشاره الیه (یعنی الی الله) الا بصریح العرفان العقلی. این عرفان عقلی شهود است. و در فصل نهم نمط هفتم فرماید: کمال الجوهر العاقل أن تتمثل فيه جلیة الحق الاول قدر ما يمكنه ان ينال منه بهائه الذی یخصه. این کلمات عرشی انواری اند که آنها را از مشکو ولایت و مصباح نبوت استضاء کرده اند.

امیرالمؤمنین ۷ فرمود: العارف اذا خرج من الدنيا لم يجده السائق والشهيد



فی القیمۃ، و لا رضوان الجنۃ فی الجنۃ، و لا مالک النار فی النار. قیل و این یقعد العارف؟ قال 7: ﴿

امام صادق 7 فرمود: نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس. و هم فرمود: ان روح المؤمن اشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها. و امام باقر 7 ﴿ فرموده است: يُطَهَّرُهُم عن كل شيء سوى الله اذ لا ظاهر من تدنس بشيء من الاكوان الا الله. عارف شبلی از اینجا گفته است: ما فی الجنۃ احد سوى الله یعنی در بهشت جز خدا نیست.

بحمدالله در تجرد نفس ناطقه انسانی، غیر از ادله نقلی حدود شصت دلیل عقلی در دست داری بنابراین در این فائده ای که جناب خواجه نصیرالدین طوسی 1 در تعارف ارواح پس از مفارقت ابدان فرموده است: دقت بفرما تا توانی باذن الله تعالی در خویشتن پیاده کنی: قد ثبت فی العلوم العقلیۃ أن کل مجرد عن المادۃ قائم بذاته فقد یمکن أن یقبل جمیع المجردات بغیر آله. یعنی در علوم عقلیه ثابت شد که هر مجرد از ماده قائم بذات خود را این امکان است که همه مجردات را به نفس ذات خود بدون آلت جسمانی بپذیرد.

یکی از دقائق من عرف نفسه فقد عرف ربه این که نفس حادث و مجرد است و چون مجرد است ذات وضع نیست پس فاعل آن که معطی الوجود است از وضعیات نیست که به مشارکت وضع فاعل باشد بلکه از مجردات است و واجب است که به واجب بالذات منتهی شود، حافظ 1 فرماید:

الا ای طوطی گویای اسرار مبادا خالیت شکر ز منقار



سرت سبز و دلت خوش باد جاوید که خوش نقشی نمودی از رخ یار  
طوطی به حروف ابجد ۳۴ است : ط ۹، و ۶، ط ۹، ی ۱۰، دل هم به حروف  
ابجد ۳۴ است : د ۴، ل ۳۰، دل قلب است امام موسی بن جعفر ۸ به هشام بن  
حکم فرمود:

﴿<sup>۲۰۸</sup> یعنی عقل، اهل معرفت از نفس ناطقه به طیر و بویژه به طوطی و کبوتر  
که تازی آن ورقاء و حمامه است تعبیر می کنند. باب الحمامه کلیله و دمنه، و  
قصیده عینیه ابن سینا:

هبطت الیک من المحل الأرفع ورقاء ذات تعزز و تمنع  
و وی، و منطق الطیر عطار، و امثال این رسائل از دیگر دانشمندان  
شرح حال نفس ناطقه انسانی اند.

بحمد الله آگاهید که تکرار در تجلی نیست ﴿ هر دم در  
قلوب عارفان نظری تازه دارد و در دیده آنان جلوه ای برون از اندازه. عارف  
بزرگوار مجدود بن آدم سنایی چه خوش فرمود:

عارفان هر دمی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید کنند  
و نیز جناب خاقانی در این باره نیکو گفته است :

تکرار تجلی بخدای متعال نسبت کردن بنده شرّ است و وبال  
زان روی که تکرار عبث باشد و بس فعل عبث از خالق افعال محال  
برادرم در قرآن کریم آمده است: ﴿. ﴿

﴿<sup>۲۱۰</sup> در روایات، لیلۃ القدر در شهرور

208. ق ۳۸/

209. دخان/ ۴

210. بقره/ ۱۸۶



رمضان و شعبان و رجب آمده است. و آن بزرگی که گفته است هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی شاید از این روی گفته باشد که همه صحیح است و اختلافی نباشد از این روی که طلوع و ظهور حقیقت ليله مبارکه قدر به اختلاف آفاق انفس انسانی مختلف باشد والله تعالی اعلم. به نکته ۶۴۷ هزار و یک نکته رجوع شود.

به نقل روایتی از تفسیر عظیم الشان جناب فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی که یکی از علمای حدیث قرن سوم هجری و در عصر امام جواد ۷ بوده است و تفسیرش مورد اعتماد و اعتبار اعظم علماء بود و هست، تبرک بجویم تا درباره قدر اهل اشارت را بشارتی باشد.

قال: حدثنا محمد بن القسم بن عبید معننا عن ابی عبدالله ۷ قال ﴿

﴿ الليلة فاطمة و القدر الله، فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر و انما سميت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها او معرفتها، الشك من ابی القسم. قوله: ﴿ یعنی خیر من الف

﴿ مؤمن و هی ام المؤمنین: ﴿ و الملائكة المؤمنون الذی یملكون علم آل محمد ۷ و الروح القدس هی فاطمة ﴿ یعنی حتی یخرج القائم.

. از این بنده دستور العمل و اسرار اعمال حج خواستی مگر نشنیده ای کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی، آنکه گفته است:

شبستری بود نه این شب بستری.

درباره مطلوب شما رساله تذکر المتقین فائز بفیوضات باری جناب محمد



بهارى، و نيز رساله منظوم مرحوم استاد الهى قمشه‌اى روحى له الفداء به غايت مطبوع است و بحمدالله كه از هر دو برخوردارى. وانگهى حال شما در بيان اسرار اعمال حج بمراتب از مقال من گوياتر است.

اجمالاً فرمايش امام صادق<sup>7</sup> را بخاطر بياوريد كه فرمود: **ما اكثر الضجيج و العجيج و اقل الحجيج**. ضجيج كسى است كه به تلبيه گفتن ناله و زارى كند. و عجيج آنكه به تلبيه گفتن بانگ و فرياد برآورد. امام<sup>7</sup> فرمود: ناله و زارى كننده و بانگ و فرياد برآورنده به تلبيه چه بسيارند و حاجّ چه كم؟! و تمام حديث را تيمناً نقل كنيم: **فى كتاب الراوندى عن الصادق<sup>7</sup> قال قلت له ما فضلنا على من خلفنا فوالله انى لارى الرجل ارخى بالا و اكثر مالا و انعم عيشا و احسن حالا و اطمع فى الجنة، قال فسكت عنى حتى اذا كنا بالابطح من مكة رأينا الناس يضحون الى الله فقال<sup>7</sup> يا ابا محمد هل تسمع ما اسمع قلت اسمع ضجيج الناس الى الله تعالى فقال<sup>7</sup>: ما اكثر الضجيج و العجيج و اقل الحجيج و الذى بعث بالنبوة محمداً<sup>6</sup> و عجل بروحه الى الجنة ما يتقبل الله الا منك و من اصحابك خاصة قال ثم مسح يده على وجهى فنظرت فاذا اكثر الناس خنازير و حمر و قرده الا رجل بعد رجل.**

از امام<sup>7</sup> مى پرسد فضل ما بر مخالف ما چيست كه سوگند به خدا مرد را (مخالف را) مى بينم دل آسوده تر و مالدarter و خوش زندگى تر و نيكو حال تر و به بهشت آزمندتر است؟ امام<sup>7</sup> در پاسخ خاموشى گزید تا به سرزمين ابطح رسيديم مردم را ديدم كه ناله و زارشان بسوى خداوند بلند است، امام به من فرمود: اى ابا محمد آيا مى شنوى آنچه را من مى شنوم؟ گفتم ضجه مردم را بسوى خداوند مى شنوم، امام<sup>7</sup> فرمود: ناله و زارى كننده و بانگ و فرياد برآورنده به تلبيه چه بسيارند و حاجّ چه كم سوگند به آن كسى كه محمد<sup>6</sup> را به پيغمبرى برانگيخت و روح او را بسوى بهشت شتافتن فرمود، خداوند نمى پذيرد مگر فقط از تو و از





یاران تو. پس گفت: امام 7 دست بر رویم مالید و نگاه کردم دیدم بیشتر مردم خوک و درازگوش و بوزینه‌اند مگر مردی پس از مردی.

الحمد لله که سرکار عالی در دریای نور ولایت مستغرقی.

چه بسا مردمی که از این سفر فقط شهرت و عنوان کسب کرده‌اند و دست آویزی برای اغراض دنیوی بدست آورده‌اند این فرقه اثمهم اکبر من نفعهم اعاذنا الله الحفیظ منهم مثل آنان چنان است که عربی را گفتند وقتی که برادر تو وفات یافت برای زن خود چه میراث گذاشت؟ گفت چهار ماه و ده روز عده وفات.

کتاب توحید جناب المحدثین صدوق رضوان الله تعالی علیه مکرر به طبع رسیده است از آن جمله در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری در ایران به خط محمد رسول اسکوئی با ضمیمه حدیثی بعد از ختم کتاب توحید چاپ شده است. این حدیث ضمیمه در دیگر مسفورات مخطوطه نیز به نظر رسیده است اگر توفیق رفیق گردد و مجال و فرصت دست دهد باید در پیرامون آن از جوامع روایی فحص شود. مضمون آن بسیار عالی و سرمشق نویسندگان و سرایندگان به نثر و نظم اسرار حج است و ما اینک به ترجمه آن اکتفاء می‌کنیم: شبلی به حج رفته بود و پس از انجام اعمال حج به حضور امام سیدالساجدین 7 مشرف شد، امام 7 از وی پرسید:

ای شبلی حج گذاردی؟

شبلی: آری یا ابن رسول الله.

امام 7: زمانی که به میقات فرود آمدی آیا نیت کرده‌ای که جامه معصیت را از خود بدر آوردی و جامه طاعت پوشیدی؟ شبلی: نه.

امام 7: زمانی که از جامه خود برهنه شدی آیا نیت کردی که از ریاء و نفاق



برهنه شدی؟

شبلی: نه.

امام 7: زمانی که غسل کردی آیا نیت کردی خویشتن را از بدیها و گناهها

شست و شو دادی؟

شبلی: نه.

امام 7: آیا خویشتن را پاکیزه کردی و احرام بستی و عقد وقت حج بستی؟

شبلی: آری.

امام 7: زمانی که خود را پاکیزه کردی و عقد بستی آیا نیت کردی که آنچه را

خداوند متعالی حرام کرده است بر خویشتن حرام کرده‌ای؟

شبلی: نه.

امام 7: زمانی که عقد حج بستی آیا نیت کردی که هر عقدی برای غیر خداوند

عزوجلّ است گشودی؟

شبلی: نه.

امام 7: خویشتن را پاکیزه نکردی و احرام نبستی و عقد حج نبستی. امام 7

فرمود: آیا داخل میقات شدی و تلبیه گفتی؟

شبلی: آری.

امام 7: آنگاه که داخل میقات شدی آیا نیت کردی که به نیت زیارت داخل

شدی؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که دو رکعت نماز گزاردی نیت کردی که به خداوند متعال به

بهترین اعمال و بزرگترین حسنات عباد که نماز است تقرب جستی؟

شبلی: نه.



امام 7: آنگاه که تلبیه گفتی آیا نیت کردی که برای خداوند به هر طاعتی گویا شدی و از معصیت او خود را باز داشتی؟

شبلی: نه.

امام 7: در میقات داخل نشدی و نماز نخواندی و تلبیه نگفتی (تلبیه = لبیک گفتن).

سپس امام 7 فرمود: آیا در حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟

شبلی: آری.

امام 7: آنگاه که داخل حرم شدی آیا نیت کردی که بر خود هرگونه عیب اهل ملت اسلام را حرام کرده‌ای؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که به مکه رسیدی و کعبه را دیدی و دانستی که آن خانه خدا است آیا قصد خداوند سبحان کردی و از غیر او بریدی؟

شبلی: نه.

امام 7: پس نه داخل مکه شدی و نه داخل حرم.

سپس امام 7 فرمود: آیا طواف بیت را بجای آوردی و ارکان را مسّ کردی و

عمل سعی را انجام دادی؟

شبلی: آری.

امام 7: آنگاه سعی کردی آیا نیت کردی که از همه گریختی و بسوی خداوند

فرار کردی، و صدق این نیت را علام الغیوب شناخت؟

شبلی: نه.

امام 7: نه طواف بیت کردی و نه سعی بجا آوردی.

سپس امام 7 فرمود: آیا در مقام ابراهیم 7 وقوف کردی و در آن مقام دو رکعت



نماز گزاردی؟

شبلی: آری.

امام 7 در این هنگام صیحه‌ای برآورد که نزدیک بود از دنیا مفارقت کند سپس فرمود: آه آه کسی که به مقام قرب رسیده و با خدا مصافحه کرده کجا است. حقتعالی با آن عظمت و جلال مسکینی را به این مقام برساند آیا جایز است بر او که حرمت چنین پروردگار مهربان را ضایع کند؟ هرگز چنین نیست که کسی با خدا مصافحه کند بعد از آن مخالفت او را جایز داند. پس از آن فرمود:

آنگاه که در مقام ابراهیم ایستادی آیا نیت کردی که بر انجام هر طاعت ایستادی، و پشت به هر معصیت کردی؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزاردی آیا نیت کردی که چون نماز ابراهیم 7 نماز گزاری؟ و به نمازت بینی شیطان را بخاک مالیدی؟

شبلی: نه.

امام 7: در مقام نایستادی و در آن نماز نخواندی.

پس از آن فرمود: آیا بالای چاه زمزم برآمدی؟

شبلی: آری.

امام 7: آنگاه که بر بالای چاه زمزم برآمدی آیا نیت کردی که بر طاعت برآمدی و چشمت را از معصیت پوشانندی؟

شبلی: نه.

امام 7: پس بر چاه زمزم برنیامدی و از آن ننوشیدی.

پس از آن فرمود: آیا سعی میان صفا و مروه را بجای آوردی و در میان آن دو

مشی و تردد داشتی؟



شبلی: آری.

امام 7: از سعی میان صفا و مروه آیا نیت کردی که در میان خوف و رجایی؟

شبلی: نه.

امام 7: پس نه سعی کردی و نه مشی و تردد بین صفا و مروه. پس از آن

فرمود: آیا از مکه خارج شدی و به منی رفتی؟

شبلی: آری.

امام 7: به منی رفتی آیا نیت کردی که مردم را از زبان و دل و دست خود

ایمن گردانیدی؟

شبلی: نه.

امام 7: پس به منی نرفتی.

بعد از آن امام 7 فرمود: آیا در موقف عرفه وقوف کردی؟ و بر جبل الرحمة

برآمدی؟ و شناختی و خداوند متعالی را در جبل الرحمة و جمرات خواندی؟

شبلی: آری.

امام 7: در موقف عرفه آیا معرفت حق سبحانه و تعالی و اطلاع او را بر سرائر

و قلب خود شناختی؟

شبلی: نه.

امام 7: بر جبل الرحمة که بالا رفته ای آیا نیت کرده ای که خداوند هر مؤمن و

مؤمنه را رحمت می کند؟

شبلی: نه.

امام 7: آیا به مزدلفه (مشعر) رفتی؟ و از آنجا سنگ ریزه ها از زمین برکنیدی؟ و

به مشعرالحرام مرور کردی؟

شبلی: آری.



امام 7: آنگاه که در مُزدلفه مشی می‌کردی و از آن سنگ ریزه‌ها بر می‌کندی آیا نیت کردی که هر معصیت و جهل را از خود برکندی و هر علم و عمل را در خود نشاندی؟

شبلی: نه.

امام 7: به مشعرالحرام مرور کردی آیا نیت کردی که شعائر اهل تقوی و اهل خوف را شعار قلب خود قرار دادی؟

شبلی: نه.

امام 7: در مُزدلفه مشی نکردی، و آن سنگ ریزه‌ها برنداشتی، و به مشعرالحرام مرور نکردی.

پس از آن امام 7 فرمود: در منی نماز گذاردی؟ و رمی جمره کردی؟ و حلق رأس (سر تراشیدن) را انجام دادی؟ و فدیة قربانی خود را ذبح کردی؟ و در مسجد خیف نماز خواندی؟ و به مکه بازگشتی؟ و طواف افاضه بجای آوردی؟

شبلی: آری.

امام 7: آنگاه به منی رسیدی و رمی جمره‌ها کردی آیا نیت کردی که به مطلب خود رسیدی و هرگونه حاجت تو برآورده شده است؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه سر تراشیدی آیا نیت کردی که از پلیدیها پاک شدی و از هر گناه و بد عاقبتی که بنی آدم را است بدر آمدی مثل آن روزی شدی که از مادر متولد شدی؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که در مسجد خیف نماز خواندی آیا نیت کردی که نترسی مگر از خدا و امیدوار نباشی مگر به رحمت او؟



شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که قربانی خود را ذبح کردی آیا نیت کردی که طمع را سر بریدی و به ابراهیم 7 به ذبح فرزندش اقتدا کردی؟

شبلی: نه.

امام 7: آنگاه که به مکه بازگشت کردی و طواف افاضه بجای آوردی آیا نیت کردی که افاضه (کوچ کردن) به رحمت خدا کردی و به طاعت او بازگشت کردی و بسوی او تقرّب جستی؟

شبلی: نه.

امام 7 فرمود: به منی نرسیدی، و رمی جمره ها نکردی، و حلق رأس انجام ندادی، و قربانی ات را ذبح نکردی، و در مسجد خیف نماز نگذاشتی، و طواف افاضه بجای نیاوردی، و بسوی خداوند تقرّب نجستی، چه اینکه تو حج نکردی. پس شبلی از تفریط حجّش به ندبه و زاری افتاد و پیوسته آداب حج می آموخت تا سال دیگر از روی معرفت و یقین حج بگذارد. پایان

حکیم ناصر خسرو علوی قصیده غرّایش: «حاجیان آمدند با تعظیم...» را از این حدیث اتخاذ کرده است و حقاً نیکو به نظم درآورده است و شهرت آن ما را از نقلش بی نیاز گردانیده است. و نیز همین روایت امام سجّاد 7 را استاد بزرگوارم عارف متألّه و شاعر مفلّق جناب حکیم میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان الله علیه به اسم «مناسک حج عاشقان» به نظم درآورده است که در کلیات دیوان آن جناب درج شده است.

فضائل و اسرار حج از اهل بیت عصمت و وحی و از اعظام حَمَلَةُ آثار نبوت بسیار روایت شده است و بیان گردیده است. اقدام جناب عالی مرهون بدین وقت



بوده و گرنه در تدوین رساله‌ای بدین موضوع می‌بایستی از پیشتر به ﴿استعانت و تمسک جست تا بیشتر بتوان نکات و دقائقی گرد آورد

که:

چه بهتر مرد را از یادگاری که بعد از وی بماند روزگاری

اگر چه نگارشم برای محمّد تذکره است نه تبصره ﴿

﴿ ۲۱۴ .

﴿ ۲۱۳ ﴿

قم - حسن حسن‌زاده آملی

نهم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۹۵ هـ. ق

۱۳۵۴/۸/۲۲ هـ. ش

این نامه جواب نامه‌ای است :

بسم الله خير الأسماء

212. قلم/۲

213. قصص/۸۶

214. يوسف/۶۵





از آن اسمند موجودات قایم بدان اسمند در تسبیح دایم



پیشوایان دین فرمودند برای فرزند نام خوب بگذارید تا در بزرگی از نام خود شرمنده نباشد. وصی بلا فصل، امام کل<sup>7</sup> فرمود: انّ للولد علی الوالد حقّاً و انّ للوالد علی الولد حقّاً فحق الوالد علی الولد ان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله سبحانه و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمہ و یحسن ادبہ و یعلّمہ القرآن.

فرمود: فرزند بر پدر حقّی و پدر بر فرزند حقّی دارد: حق پدر بر فرزند این است که پدر را در هر چیز جز در نافرمانی خداوند سبحانه فرمان برد. و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکو بر وی گذارد، و نیکو ادبش کند، و قرآن یادش دهد.<sup>215</sup>

و بحمدالله خوشنام هم هستی و خوشنام بودن در اجتماع خود سعادت است و امیدوارم که در ﴿ که باطن عین ظاهر

می شود هم نیکنام بوده باشی که بسیار رسوایی دارد انسان بد نام محشور شود. و کاسب هم حبیب الله است، امام باقر<sup>7</sup> فرمود که رسول<sup>6</sup> فرمود: العبادۃ سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال . یعنی عبادت هفتاد جزء است برترین جزء آن طلب حلال است.

ابوعمر و شیبانی گوید: امام صادق<sup>7</sup> را دیدم که بیلی در دست داشت و جامه ای

215. شبستری در کلشن راز

216. نحل/ ۳۳

217. نهج البلاغه، کلمه حکمت ۳۹۱

218. وافی، ج ۲، ص ۲



درشت در بر، در باغی که از آن حضرتش بود به کار بود و عرق از پشت وی می‌چکید، گفتم فدای تو کردم بیل به من ده تا کفایت کنم، گفت دوست دارم که مرد در طلب معیشت به گرمای خورشید رنج بیند .

علاوه اینکه افتخار انتساب به پیغمبر و آل هم از شجره سیادت خود داری. مرحمت فرمودید از وضع قلب این بیدل تفقدی فرمودید- خداوند مقلب القلوب قلبت را نورانی کند- که:

**گدایی گردد از یک جذبه شاهی به یک لحظه دهد کوهی به کاهی**

آری مهربانی با خلق خدا سیرت مردم بیدار است که می‌داند و می‌بیند خلق به چه کسی وابسته‌اند. مجنون را دیدند میخی را که خیمه لیالیش بدان بسته بود می‌بوسید، بوالفضولی به طعن گفت: مجنون این چه دیوانگی است؟! گفت: طناب بر این میخ بسته است و چادر بر طناب و لیلی من در زیر این چادر است. ولی این بیچاره کی دل داشت تا از آن استفسار شود مگر عارف شبستری در گلشن راز با من در خطاب و عتاب نیست؟

**چه می‌گویم حدیث عالم دل ترا سر در نشیب و پای در گل**

مگر داستان روباه و خر و شیر گرگین کتاب کلیله و دمنه به سمع مبارک آقا نرسیده است؟: شیری را گر برآمد که از حرکت فرو ماند روباهی که از باز مانده شکار او طعمه چیدی، روزی او را گفت آیا ملک این بیماری را علاج نخواهد فرمود؟ شیر گفت چنین می‌گویند که جز به گوش و دل خر علاج نپذیرد. روباه خر گازی را به چرب زبانی فریب داد و نزد شیر آورد، شیر قصد وی کرد و زخمی انداخت و مؤثر نیامد و خر بگریخت. روباه بار دوم آنقدر افسون بر گوش

219. وافی، ج ۲، ص ۸

220. گلشن راز شبستری



درازگوش بخواند تا باز وی را به شیر رسانید. در این بار شیر بر خر جست و سخت او را بشکست، و روباه را گفت شست و شویی بکنم و پس گوش و دل خر بخورم که دواى بیماری من است، چون شیر غائب شد روباه گوش و دل هر دو را بخورد. چون شیر باز آمد گفت گوش و دل کو؟ جواب داد که اگر او گوش و دل داشتی که یکی مرکز عقل و دیگر محلّ سمع است پس از آنکه صولت ملک دیده بود دروغ من نشنودی و به فریب من فریفته نشدی و با پای خود به سر گور نیامدی.

آقای عزیز آنکه دل دارد دلّ دل دارد.

عاشقی پیدا است از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل<sup>۲۲۱</sup>

می بینید که سوخته بارقه عشق باباطاهر عریان را چه سوز و گداز از درد دل است که دوبیتی ها و دیگر گفته هایش هر یک شعله آتشین است :

آلا تا زار چون تو دلبرستم	سراپا همچو سوته مجمرستم
جدا از تو بخلد و حور و طوبی	اگر خرسند گردم کافرستم
نه بی از افسر شاهیم فخری	که این ژولیده مو به زافسرستم
چو شمعم گر سر اندازند صدبار	فروزنده تر و سوزان ترستم
سمندروش میان آتش عشق	یکی پر کنده مرغ بی پرستم
اگر روزی دو صدبارت بوینم	به جان مشتاق بار دیگرستم
خدایا عشق طاهر بی نشان بی	که از عشق بتان بی پا سرستم

آقا از کدام دل می پرسد؟ آیا از دلی که مخروطی شکل صنوبری است و در پهلوی چپ قرار دارد؟ این دل در کار است و بطور طبیعی در قبض و بسط



است. ولی این دل را درازگوش و خرگوش و استر و اشتر و دیگر جانوران نیز دارند و با آنها در داشتن این دل انبازیم و بدون هیچ دو دلی ممیز انسان از حیوان این دل نیست و آنکس که گفته است:

آنکس که سرشت ناز گل کرد      گل را به چهل صباح دل کرد  
دل آینه ظهور خود ساخت      دل مظهر پاک نور خود ساخت

درباره این دل مشترک نگفته است. و اگر از قلبی که لطیفه غیبی الهی است و قابل است که گنجینه معارف ربوبی گردد که بدان انسان از دیگر جانوران ممتاز است می پرسد؟ خداوند عالمیان شاهد است که از جواب آن شرمسارم.

به مجنون کسی گفت کای نیک پی	چه بودت که دیگر نیایی بحی
مگر در سرت شور لیلی نماند	خیالت دگر گشت و میلی نماند
چو بشنید بیچاره بگریست زار	که ای خواجه دستم ز دامن بدار
مرا خود دلی دردمند است و ریش	تو نیزم مزن بر سر ریش نیش
نه دوری دلیل صبوری بود	که بسیار دوری ضروری بود
بگفت ای وفادار فرخنده خوی	پیامی که داری به لیلی بگوی
بگفتا مبر نام من پیش دوست	اوست <sup>223</sup>

آقای عزیز یکی از بزرگان اهل تمیز گفته است: اگر عرش و آنچه را که در بر دارد صد هزارهزار برابر آن در گوشه‌ای از گوشه‌های دل عارف بالله نهاده شود بدان احساس نمی‌کند. دیگری گفته است: این بزرگ مرد از گنجایش دل خویش بدانچه یافته است سخن می‌گوید نه آنچنانکه گنجایش دل است. آنگاه خود در

222. داعی شیرازی

223. بوستان سعدی



گنجایش دل عارف بالله سخن گفته است که این زمان بگذار تا وقت دگر.  
 نه این است که خاتم 6 فرمود: لی مع الله وقت لایسعی فیه ملک مقرب و لانبی  
 مرسل. یعنی مرا با خداوند وقتی است که در آن وقت هیچ ملک مقرب و هیچ  
 پیغمبر مرسل نمی گنجد. و از این پیغمبران مرسل یکی خود آن حضرت است،  
 سبحان الله از حلاوت گفتار. به حکم حدیث شریف قدسی: لاتسعی ارضی و  
 سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن دل محل ظهور تجلیات انوار الهی است.  
 ترجمه این حدیث را از زبان عارف رومی بازگو کنیم:

گفت پیغمبر که حق فرموده است      من نگنجم هیچ در بالا و پست  
 در زمین و آسمان و عرش نیز      من نگنجم این یقین دان ای عزیز  
 در دل مؤمن بگنجم ای عجب      گر مرا جویی در آن دلها طلب  
 عرش با آن نور و با پهنای خویش      چون بدید اورا برفت از جای خویش  
 آری در حدیث دیگر است که قلب المؤمن عرش الله الاعظم یعنی دل مؤمن  
 عرش اعظم خداوند است.

حقیقت هر چیز را صورت آن چیز گویند که همان هویت و واقعیت او است،  
 لذا فرموده اند که کریمه ﴿ بیان صورت انسان است و این  
 اسماء حقائق اشیاء است که قلب انسان چون بدانها آگاهی یابد غذای قلب بلکه  
 عین قلب می شوند و این قلب همان لطیفه غیبی الهی است که ظرف علوم و  
 معارف است و تشنه آب حیات علم است و دریایی است که هر چه آب بگیرد  
 گنجایش آن بیشتر می شود. صاحب دلان در ظهور و تجلیات انوار این اسماء در افق  
 بی کران عالم قلب حکایتها دارند .

عجایب نقش ها بینی خلاف رومی و چینی



### اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل

قلبی که جامع همه اسماء حُسنی و مظهر جمیع صفات عُلیا است آن قلب انسان کامل است که به اقتضای ذاتی و تکوینی هر اسمی باذن الله تعالی اسمی و رسمی و حکم و اثری دارد و لغت شناسان و زبان دانان وی را به اسامی مختلف خوانند: من جمله جبرئیلش می گویند که از عالم حقائق و دقائق خبر می دهد.

میکائیلش می گویند که از معارف و مکارم به طالبان رزق بخش است.

اسرافیلش می گویند که از معاد و بازگشت مریدان را آگاه می فرماید.

عزرائیلش می گویند که قتل نفس اماره مریدان می نماید.

قطب وقت است او و اسرافیل جان      مرده ساز و زنده ساز در زمان

گر سرافیلش بخوانی تو بجا است      جبرئیلش گر بگویی هم روا است

اوست میکائیل ارزاق حضور      اوست عزرائیل نفس پر شرور

آدم کل است و مسجود ملک      غایت ایجاد و مقصود فلک

آدمش می گویند زیرا که معلّم طالبان راه هدایت است.

نوحش می گویند برای آنکه نجات دهنده از طوفان بلا است.

ابراهیمش می گویند زیرا که از نار هستی گذشته و نمرود خواهش را کشته و خلیل حضرت حق جلّ شأنه گشته است.

موسایش می گویند برای اینکه فرعون هستی را به نیل نیستی غرق نموده، در طور قرب اله مناجات می کند.

خضرش می گویند به جهت آنکه از آب حیوان علم لدنی خورده و به حیات

جاودانی پی برده.

الیاسش نیز می گویند زیرا که جالوت هستی را کشته و خلیفه خدا گشته.



لقمانش نیز می گویند زیرا که حکیم الهی است و به حقیقت اشیاء او را کمال آگاهی است.

افلاطونش نیز می گویند زیرا که طیب نفوس است و در شناختن علل و امراض باطنی مانند جالینوس است.

سلیمانش نیز می گویند زیرا که زبان مرغان می داند یعنی مطلع بر احوال مریدان است و به طیور حواس ظاهری و باطنی خود حکمران.

عیسی زمانش نیز می نامند برای آنکه دلهای مرده را زنده می سازد و دجال اعدا را بر می اندازد.

و مهدی و هادی نیز می گویند چنانکه مولوی گفته:

اسکندرش نیز می گویند زیرا که سدّ یاجوج و مأجوج خطرات نفسانی و خطوات شیطانی مریدان را می بندد.

و سیمرغش نیز می گویند بدان جهت که در پس قاف قلب مخفی است. سواد اعظم و بحر محیط نیز می گویند برای آنکه هر طالب که خود را بدان می رساند او را از آلودگی پاک می کند.

یوسف نیز می گویند جهت آنکه در مصر ولایت عزیز است. آفتابش نیز می گویند زیرا که پرتو شفقت بر هر کس می اندازد. ابر و سحب نیز می گویند برای آنکه طالبان را از معارف سیراب می سازد. ترسا نیز گویند برای آنکه مجرد و آزاد است.

مرآت و آینه نیز گویند از جهت آنکه هرکس به وی مقابل می شود اگر متقی است نیک مشاهده می نماید و اگر شقی است زشت ملاحظه می کند کما قال المولوی:



گفت من آینه‌ام مصقول دوست ترک و روم و هندوآن بیند که اوست

خلاصه معلّم بتعلیم علم الاسماء و لوح محفوظ صور همه آنها و مصداق تامّ

﴿<sup>۲۲۴</sup> است که انسان کامل است و عاقل را اشاره

کافی است. این چند اسم و بیان آن را به نقل از ریاض السیاحه جناب شیروانی<sup>۱</sup>

تبرک جسته‌ایم.

این قطب و قلب عالم امکان و امام‌الکل فی‌الکل امروز ولی‌الله الاعظم قائم آل

محمد حجّه بن الحسن العسکری مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

از فیض وجود اوست عالم گلشن

خورشید اگر چه هست در ابر نهان از نور ویست باز عالم روشن

باز از مقالت بلند عارف مذکور از دو کتاب دیگرش حدائق السیاحه و

بستان السیاحه تبرک بجویم و از آن دو گلشن جان به اهدای شاخ گلی دماغ روح

را معطر سازیم: منتّ خدای را که فقیر را همچون آفتاب روشن شده است که

کیمیاگر از اجزای متفرقه اکسیری ساخته بر نقره طرح می‌کند و آن نقره را طلای

احمر می‌گرداند و حال آنکه نقره در اندک زمان پوسیده و ناچیز می‌شود و طلا بر

عکس آن چندین هزار سال برقرار و بر یک حال و منوال است و نابود نمی‌شود

پس اگر ولیّ خدا مانند آن کیمیاگر از اکسیر التفات خویش بدن خود را همرنگ

روح گرداند و باقی و دایم سازد بدیع و بعید نباشد بلکه برخلاف آن عجب باشد.

آنان که منکر وجود ذی‌جود آن حضرتند و لفظ مهدی و صاحب‌الزمان را تأویل

می‌نمایند از کور دلی ایشان است و الا به اندک شعور چه جای انکار آنست



224. پس/۱۳

225. بقره/۲۱۴





اگر دل که عرش رحمن است بسوی آسمان حقیقت دهن باز کند و خواهان شروق نور حق شود البته خداوند فیاض دهن باز را بی روزی نمی‌گذارد بلکه روزی قلب که آب حیات علم است همواره از آسمان حقیقت فرو می‌ریزد و حقیقه الحقائق فیاض علی‌الاطلاق است، کوتاهی و قصور از این سو است نه از آن سو. غرض اینکه ما نمی‌گیریم نه او نمی‌دهد. به تعبیر باقر علوم النبیین<sup>7</sup> قلب منکوس است که دل سرنگون است، چون کاسه وارونه است که دهن آن به سوی زمین و پشت آن بسوی آسمان است، باران که بیارد قطره‌ای از آن نصیب چنین کاسه نمی‌شود و ظرف دیگر دهن آن بسوی آسمان باز است و به اندازه گنجایش خود از آب باران بهره می‌گیرد دلها با باران رحمت رحیمه اینچنین‌اند.

اگر حال داری بیا با هم به گلشن راز برویم که بوی این مشهد و مقام را باید از آن گلشن استشمام کرد:

شراب بیخودی درکش زمانی	مگر از دست خود یابی امانی
بخور می تا زخویش وارهاند	وجود قطره با دریا رساند
شرابی را طلب بی ساغر و جام	پیاله چشم مست باده خوار است
شرابی خور ز جام وجه باقی	شراب باده خوار ساقی آشام
طهور آن می بود کز لوث هستی	سقا هم ربه هم او را است ساقی
همه عالم چو یک خمخانه او است	ترا پاکی دهد در وقت مستی
	دل هر ذره‌ای پیمانه او است

جهانی خلق از او سرگشته دائم	ز خان و مان خود برگشته دائم
یکی از بوی دُردش عاقل آمد	یکی از رنگ صافش ناقل آمد



یکی از نیم جرعه گشت صادق      یکی از یک صراحی گشته عاشق  
 یکی دیگر فرو برده به یکبار      خم و خمخانه و ساقی و میخوار  
 کشیده جمله و مانده دهن باز      زهی دریا دل رند سرافراز  
 در آشامیده هستی را به یکبار      فراغت یافته ز اقرار و انکار  
 حدیث آن قدوه عالمیان امام باقر<sup>۷</sup> را در اقسام قلب زینت و زیور این گرامی  
 نامه قرار دهیم:

القلوب ثلاثة قلب منكوس لایعی شیئا من الخیر و هو قلب الکافر، و قلب فیه نکتة  
 سوداء فالخیر والشر فیه یعتلجان فأیّهما کانت منه غلب علیه، و قلب مفتوح فیه  
 مصابیح تزهو و لایطفأ نوره الی یوم القیمة و هو قلب المؤمن .

ترجمه حدیث شریف به اختصار اینکه: دلها سه گونه‌اند: دل سرنگون که هیچ  
 خیری را نگاه نمی‌دارد و آن دل کافر است، و دلی که در آن خَجَکی (نقطه‌ای)  
 سیاه است خیر و شر در آن در کشتی و کشمکش‌اند پس هر کدام از آن دو شده  
 است همان بر وی چیره خواهد شد، و دلی که گشوده است، در آن چراغهایی  
 می‌درخشند و تا روز رستاخیز خاموش نمی‌شوند و آن دل مؤمن است.

دل بینا می‌باید تا درباره دل سخن بگوید این کوردل چه بگوید. خداوند متعال  
 توفیق تحصیل قلب سلیم مرحمت بفرماید که ﴿  
 ﴿ در پیش داریم. در خاتمه با عرض معذرت خواهش می‌کنم دست  
 از دلم بردار و دل به دست صاحب‌دلی بسپار.



قم حسن حسن زاده آملی

۱۱ صفر ۱۳۹۶ ه.ق = ۲۳ / ۱۱ / ۱۳۵۴



﴿ ( / ) ﴾



### دل و جان ما سر بسر پیش تست

نفخه‌ای از نفحات بهشت برین بود، یا شمامه‌ای از گلشن جان‌جانانی که بسان نام نیکویش حسن، و مانند وصف دلجویش امین، مشام روح را معطر ساخت. پاکتش جونه‌ای، و کلمات صحیفه مکرم و مطهرش هر یک دستنبویه‌ای که خاطر را عاطر، و زبان را به تمثیل گفتار رودکی: بوی یار مهربان آید همی ذاکر گردانید. هر کجا هست خدایا به سلامت دارش، یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن.

از این مسجون در سجّین آمال و امانی نفسانی، و مغبون از بازرگانی بازار انسانی، تفقدی فرموده‌اید بسیار شاکرم. مقالات معهود که به حسن نظر آن که «آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد» مطبوع افتاده بود، و به خاتم قبولی انگشت سلیمانی آن جناب مختوم شد، به طبع رسیده است.

شگفتا که آن طایر قدسی از چون منی مرغ بال و پر شکسته و چشم و پا بسته، دستورالعمل طیران به قلّه قاف قرب الی‌الله تعالی را انتظار دارد. در ترک امتثال بیم اسائه ادب است، لذا کلماتی چند به عنوان ﴿ ۲۲۷ ﴾ که از مائده و مآدبه جود حاتمان علم و ادب فراهم گردید.

تمتّع ز هر گوشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم  
به رشته تحریر درآمده است، امید است که دلپذیر واقع شود.



نیکخواهان دهند پند ولی نیکبختان شوند پند پذیر  
 آقای من! پیشانی صدق و اخلاص در درگاه دوست نه، و از صمیم قلب بگو  
 آمدم. اگر گفتند اینجا چرا آمدی؟ بگو به کجا روم و به کدام در رو کنم؟  
 این ره است و دگر دوم ره نیست این در است و دگر دوم در نیست  
 اگر گفتند به اذن چه کسی آمدی؟ بگو شنیدم:  
 بر ضیافتخانه فیض نوال منع نیست

درگشاده است و صلا درداده خوان انداخته

اگر گفتند تا به حال کجا بودی؟ بگو راه گم کرده بودم.  
 اگر گفتند چه چیزی آورده‌ای؟ بگو: اولاً دل شکسته که از شما نقل است :

و ثانیاً:

من گدایم چه توانم بیرم در برشاه

و ثالثاً: الهی آفریدی رایگان، روزی دادی رایگان بیامرز رایگان تو خدایی نه  
 بازرگان.

اگر گفتند: بیرونش کنید، بگو:

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگر برون کنید از این در درآیم از درد دیگر

اگر گفتند: این جرئت را از که آموختی؟ بگو از حلم شما.

اگر گفتند: قابلیت استفاضه نداری، بگو قابلیت را هم شما افاضه می‌فرمایید.

باز اگر از تو اعراض کردند، بگو:



اگر گفتند: مذنبی، بگو اولاً شنیدم شما غفارید، و ثانیاً من ملک نیستم  
آدم زاده‌ام، و ثالثاً:

اگر گفتند این حرفها را از کجا یاد گرفتی؟ بگو:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

اگر گفتند چه می‌خواهی؟ بگو:

جناب امین چنانکه آب و نان غذای جسم می‌شوند و خود بدن می‌گردند، علم  
و عمل نیز انسان سازند. و به حکم حکیم برهان قطعی و معصوم اتحاد عاقل به  
معقول اعنی اتحاد عالم به معلوم و مدرک به مدرک، علم ذات جوهر نفس نفیس  
انسانی می‌شود، و انسان به یافتن علم که آب حیات روان است سعت وجودی  
می‌یابد و وجود وی شدید و قوی می‌گردد چه این که مرجع و مآل علم به نور  
وجود است و این نور وجود چشم نفس ناطقه بلکه عین وی می‌گردد  
العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء.

و به عبارت کوتاه بسیار بلند معلّم ثانی در مدینه فاضله: کلّ ما کان وجوده اتم  
فانه اذا علم و عقل کان ما یعقل عنه و یعلم منه اتم پس هر اندازه که روان قویتر



باشد قوت وی که نور علم است شریفتر و فاضلتر خواهد بود، و هر اندازه قوت روان فاضلتر باشد قوت آن بیشتر می‌گردد، و نیروی نور ذاتش فزونی می‌گیرد و فروزانتر می‌شود و با حیات محض ﴿ ۲۲۹﴾ سنخیت بیشتر پیدا می‌کند.

به مثل پاره زغال که در همسایگی انگشت آتش اندک اندک خود آتش می‌شود، همچنین نفس از نقص بسوی کمال مطلق که بیان هر کمال است و تمام بلکه فوق تمام است گرایش پیدا کرده رهسپار می‌شود و سفر از خلق به حق می‌کند و آثار تکوینی حقایق اسماء حسنی و صفات علیای الهی ﴿ ۲۳۰﴾

از جوهر ذات او بروز و ظهور می‌کند و کم کم قرآن را صورت کتبیّه انسان کامل و تفسیر مسیر تکاملی نوع انسان می‌شناسد و شخص انسان کامل را ظرف حقایق قرآن و امام قافله نوع انسان و متن صراط مستقیم اعنی صراط‌الله و صراط الی‌الله می‌یابد، و می‌فهمد که هر کس از آن تجاوز کرده است از سیر تکاملی انسانی و حرکت استکمالی الی‌الله تعالی باز می‌ماند و بر خویشتن ستم کرده است ﴿ ۲۳۱﴾ چه این که راه راست بیش از

یک راه نمی‌تواند باشد، به قول ارشمیدس: المستقیم اقصر خطّ واصل بین النقطتين و در این حال به سرّ عظیمی که در گفتار ولی‌الله الأعظم امام علی<sup>۷</sup>: بل کیف تعمّهون و بینکم عتره نبیکم و هم أزمّة الحق و أعلام‌الدین و السنة‌الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن نهفته است، می‌رسد.

و در بیان شأن چنین انسانی، گاهی بدینسان به ترنم آید که

229. عنکبوت ۶۵/

230. بقره ۳۲/

231. طلاق ۲/

232. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۵



و گاهی بدین نحو زمزمه دارد که:

انسان بیدار همواره کشیک نفس می‌کشد، و پاسبان حرم دل است، و واردات و صادرات دهان خود را می‌پاید، و دار هستی را کارخانه‌ای بزرگ می‌یابد که با عمّال بیشمار ﴿ دست هم گرفته در کارند تا انسان بسازند و از عالمی تحویل به عالم دیگر دهند. آری عالم کارخانه آدمسازی است، مروت و شرط انصاف نباشد که کفران شود و جبران نشود و خسران شود. این بی‌سر و پا را دو جزوه یکی موسوم به الهی‌نامه، و دیگری مسمی به نکات است، سخنی چند از آن دو به حضور سَمیّ سامی سخن‌سَنجَم جناب آقای دکتر سید حسن امین‌زاده الله المتعالی القرب الیه تقدیم بدارم: در نکات آورده‌ام:

نکته: نورانیة القول علی قدر نورانیة القلب.

نکته: اسیر بطن اهل باطن نمی‌شود.

نکته: جزاء نفس عمل است ﴿

نکته: از انسان سر برود و سحر نرود.

نکته: ملکیت با عالم ملک است و خیالت با عالم مثال و عقلت با عالم عقول، قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه کسب همه، صادق آل محمد صلوات الله علیهم فرمود: ان الله عزوجلّ خلق ملکه علی مثال ملکوتیه، و أسّس ملکوتیه علی مثال جبروتیه لیستدلّ بملکه علی ملکوتیه و بملکوتیه علی جبروتیه درست بخوان و درست بدان.





نکته: تا بیننده و گیرنده نشدی انسان نیستی.

نکته: انسان درختی است باژگونه که ریشه آن بسوی آسمان است. نبات از زمین می‌روید و انسان از آسمان، و دیگر جانوران برزخند که آفریده‌ای‌اند نه اینچنین و نه آنچنان، بنگر که کدام یک از این سه گروهی.

نکته: هر کسی زرع و زارع و مزرعه خود است و نیات و اعمالش بذرهایش، بنگر تا در مزرعه خویش چه کاشتی؟، و در قول رسول‌الله: الدنيا مزرعة الآخرة دقت کن. و به عبارت دیگر: هرکسی سفره خود و مهمان سفره خود است.

نکته: قرآن صورت کتبی انسان کامل است، و عالم صورت عینی حقیقت وی. نکته: آنچه در احوال و اطوار سالک در خواب و بیداریش عایدش می‌شود میوه‌هایی است که از کمون شجره وجودش بروز می‌کند.

نکته: جناب وجود ملک است و اسماء حسنی و صفات علیایش لشکرش، هر کجا آن شاه قدم نهاد این لشکرش با اوست.

نکته: از شاه اولیاء امیرالمؤمنین<sup>7</sup> سؤال کردند که وجود چیست؟ گفت: به غیر وجود چیست؟. در الهی نامه گفته‌ام:

الهی به حق خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده.

الهی همه از تو دوا خواهند و حسن از تو درد.

الهی همه گویند بده، حسن گوید بگیر.

الهی همه برهان توحید خواهند و حسن دلیل تکثیر.

الهی اگرچه درویشم ولی دارا تر از من کیست که تو را دارم.

الهی در ذات خودم متحیرم تا چه رسد در ذات تو.

الهی هر چه بیشتر دانستم نادان تر شدم بر نادانیم بیفزای.



الهی گروهی کوکو گویند و حسن هوهو.  
 الهی خنک آن کس که وقف تو شد.  
 الهی شکر ت که این تهیدست پابست تو شد.  
 الهی همه از مردن می ترسند و حسن از زیستن که این کاشتن است و آن درویدن.

الهی شب پره را در شب پرواز باشد و حسن را نباشد.  
 الهی خوشا آنان که همواره بر بساط قرب تو آرمیده اند.  
 الهی خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند که پیری خود شکستگی است.  
 الهی حرفهایم اگر مشوش است از دیوانه پراکنده خوش است.  
 ببخشید که سبب تضییع اوقات شریف شما شدم. اگر غرض ایتمار امر سرکار عالی نمی بود تا بدین حدّ یک طومار اطاله سخن روا نمی داشتم.  
 ترقی و تعالی آن ذات محترم را از فیاض علی الاطلاق مسئلت دارم، و با دلی آرمیده می گویم: خوش باش که عاقبت به خیر است تو را.

قم ارادتمند صمیمی: حسن حسن زاده آملی  
 ۱۶ صفر ۱۳۹۶ هـ. ق. = ۲۸ / ۱۱ / ۱۳۵۴ هـ. ش

نامه ایست بشرح زیر که بخواسته دوستی نوشته ایم و بدو ارسال داشته ایم:

بسم الله خير الأسماء



## الله اکبر

بعد التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ؛ مولای مکرم جناب آقای حاج عزّت الله نجفی که خداوند  
متعالی بر عزّتش بیافزاید که ﴿ از این دست و پا  
در طناب که نه سفر آفاقی کرده است و نه انفسی، و از این چشم و گوش در  
حجاب که نه از ظاهر چیزی دیده و نه از باطن چیزی شنیده، معنی این بیت  
لسان الغیب<sup>1</sup> را خواسته است که:

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

در انجاز آن بیم انفعال است و در اعراض آن ترس سوء ادب. چه اینکه هر  
بیتی از غزلیات این عارف بزرگ دوره اسلامی و فروزنده از فروغ شمس حقیقت  
قرآنی و سیراب از سرچشمه ولایت اهل بیت عصمت و طهارت  
صلوات الله علیهم اجمعین دُرّج گهر است. و چنانکه دقائق نکات ادبی آن دستور استوار  
ادیان است رقائق لطائف عرفانیش ترجمان اسرار خاصگان اعنی اهل شهود و  
ایقان است. و بدان اندازه که لهجه اش شیرین است صد چندان معانی عرشی آن  
دل نشین است.

کاشف رموز و کنوز معارف حقّه، مصداق کریمه ﴿

﴿ واصل به رحمت خاص باری متأله سبزواری متخلص به اسرار که  
اشعار دُرّ بارش شاهد إنّ من الشّعْر لحکمه است در شأن خواجه حافظ  
عظیم الشان گفته است :

هزاران آفرین بر جان حافظ      همه غرقیم در احسان حافظ

آری قُللِ معارف سالکان قدس و اوکار عرشی سیمرغان انس، اشمخ و ارفع از آن است که زاغان و بومان خو کرده به جیفه و ویرانه هوا و هوس توانند بدانها راه یابند، و اقیانوس معانی ماورای طبیعت اعظم از آنست که خسان را یارای غَوّاصی در آن باشد. شاعر گوید:

مادح خورشید مدّاح خود است  
که دو چشم سالم و نامرمد  
است

اما معنی بیت: در نماز، طهارت باید و به حضور سلطان عشق رسیدن بی وضو  
نشاید، پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک انداز. و از سر چشمهٔ عشق وضو



ساختن باز همانست که حافظ فرمود:

### نماز در خم آن ابروان محرابی

معراج نردبان است و نماز معراج مؤمن و قربان کل تقی است بدین معراج با خدایش به راز و نیاز پردازد که المصلی یناجی ربه، وضوی چنین نمازی باید از چشمه عشق باشد و گرنه بیم آن است که قرب نیاورده بعد آورد. لذا شیخ بزرگوار ابن سینا در فصل هشتم نمط نهم اشارات که در مقامات عارفین است در یکی از آداب ریاضت عارف گفته است که: العبادۃ المشفوعة بالفکره. یعنی پرستشی که جفت با اندیشه باشد. و این فکرت حضور قلب است.

خواجه طوسی در شرح آن گوید: و فائده اقترانها بالفکر أن العبادۃ تجعل البدن بکلیته متابعاً للنفس فان کانت النفس مع ذلك متوجهة الى جناب الحق بالفکر صار الانسان بکلیته مقبلاً علی الحق و الا فصارت العبادۃ سبباً للشقاوة كما قال عزوجل ﴿

یعنی فایده اقتران فکرت به عبادت در عبارت شیخ این است که عبادت بدن را بکلی پیرو نفس می گرداند پس اگر نفس با این وجود از روی فکرت متوجه به جناب حق باشد انسان بکلی روی به حق آورده است و اگر فکرت در عبادت نباشد عبادت سبب شقاوت می گردد چنان که خداوند عزوجل فرمود: ﴿الآیة. این نکته بسیار باریک است.﴾

این سخن نیست در خور هر فهم واعظ آنرا مگو به ملا تو خواجه طوسی در شرح فصل ۱۸ نمط ۸ اشارات عشق را چنین تعریف کرده است: و الحب اذا افراط سمی عشقا. یعنی محبت که به غایت رسد عشق است. و



اگر خواهی آن را الفت بنامی هم روا است و در آیات الفت قرآن تدبیر شود .  
 پیچک را بتازی عشقه گویند. همچنین در فرهنگ فرانسه لی\_ئر (Lier , Lierre) به معنی بستن و پیوستن است و پیچک را چون سخت به  
 درخت می‌پیوندند لی\_ئر (Lier , Lierre) گویند که در اصطلاح صرف عربی کثره  
 المبانی تدل علی کثره المعانی، و به همین مناسبت عاشق را لی\_ئر خوانند.

دیدي که چگونه پیچک سخت درخت را در بر می‌گیرد، درباب عبادت اصول  
 کافی از امام صادق<sup>7</sup> روایت شده است که آن حضرت فرمود: قال رسول الله: 6:  
 افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها و أحبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو  
 لایبالی علی ما اصبح من الدنيا علی عسر أم علی يسر.

نصر بن مزاحم منقري کوفی در کتاب صفین گوید که امیرالمؤمنین<sup>7</sup> در مسیر  
 صفین چون به نینوی رسید توقف کرد و بدانجا اشارت نمود و فرمود:  
 هذا مناخ رکاب و مصارع عشاق لا یسبقهم من قبلهم و لا یلحق من بعدهم. و  
 همین عبارت از امام باقر<sup>7</sup> نیز روایت شده است.

حکیم نظامی 1 چه خوش فرموده است:

عشقی که نه عشق جاودانی است	بازیچه شهوت جوانی است
عشق آینه بلند نور است	شهوت ز حساب عشق دور است
در خاطر هر که عشق ورزد	عالم همه جبه‌ای نیرزد
چون عاشق را کسی بکاود	معشوق از او برون تراود
چون عشق بصدق ره نماید	یک خوبی دوست ده نماید

235. آل عمران/۱۰۴، انفال/۶۴ و غیرهما

236. ص ۶۸، ج ۲ معرب



﴿ ۲۳۷ ﴾ سخن درباره عشق کوتاه باید کرد که این



بارقه الهی ورای قیل و قال است.

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل گردم از آن

البته حجابی برای انسان جز خود انسان نیست.

تو را تا آینه زنگار باشد حجاب دیدن دلدار باشد

و جناب صدرالمتألهین در شواهد ربوبیه حجب را پنج قسم کرده است و در آخر فرمود: اعظمها الاشتغال بغير الحق من الصور الموهومة و فی الحديث عن صاحب هذه الشریعة لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء. و وضوء که از چشمه عشق گرفته شود زنگار را می زداید.

از اینکه وضوء به چهار عضو سر و رو و دست و پا اختصاص یافت این است که ایزد تعالی چون نماز را واجب کرد نخواست که بندگان وی آلوده به خدمت آیند، ایشان را فرمود وضوء کنند و با این چهار عضو مخصوص کرد زیرا که آدم اوّل روی به درخت گندم کرد و به پای برفت و به دست از درخت گندم باز کرد و بر سر نهاد و بر حوا آورد، ایزد عزّ اسمه بفرمود این چهار عضو گناه کار را به گناه خدمت بشتن و مسح کردن تطهیر کنند. این داستان بیان حال آدم و آدمی زاد است و همانند آن در آیات و روایات بسیار است الحمد لله که مولای مکرّم خود اهل اشارت است.

نکته ای که در این بیت باید بدان اهمّیت داد این است که گفت : من هماندم که از چشمه عشق وضوء ساختم، یکسره بر هر چه که هست چهار تکبیر زدم.

237. انعام/۱۶۱

238. ص ۱۷۶ چاپ سنگی

239. این مطلب را از ترک الاطناب فی شرح الشهاب، ص ۱۵۱ تألیف ابن القضاة با اندک تصرّفی نقل کرده ایم.



یعنی از چشمه عشق وضو ساختن همان و چهار تکبیر زدن همان. نظیر بیت دیگرش:

**عاشق آندم که بدام سرزلف تو فتاد      گفت کز بند غم و غصه نجاتم دادند**

یعنی به دام سر زلف افتادن همان و از بند غم و غصه نجات یافتن همان. پس دیده بصیرت آدمی را حجابی جز غبار کدورت نفس نیست و همین که در چشمه عشق پاک شد دیده بر آن پاک انداخت اعنی تا این را ببرد آن را بدید.

اما چهار تکبیر: نمازگذار چون وضو ساخت و به نماز ایستاد در آغاز اذان چهار تکبیر دارد، و در اقامه نیز چهار تکبیر دو در آغاز و دو در انجام. این مطلب را در تقریب و استیناس ذهن به معنی بیت تذکر داده‌ایم ولی باید در چهار تکبیر سرّی نهفته باشد. این فقیر الی الله الغنی وقتی جواهرالاسرار منتخب مفتاح الاسرار را - که با شرح اشعه الممعات جامی و چندین رساله دیگر سودمند در یک مجلد در سنه ۱۳۵۳ به طبع رسیده است - درباره مراتب توحید به این عبارت صاحب کتاب رسید : بدان که توحید را به اعتبار مراتب وجود سه مرتبه است :

اول توحید عام است و آن را توحید تصدیقی گویند که عوام تصدیق کرده‌اند که آفریدگار یک است و یگانه است، الخ.

توحید ثانی توحید اهل استدلال است که علماء به دلیل عقلی بعد از ایمان انواع علوم را با یکدیگر تطبیق و توفیق دهند و به معارضه و مجادله مقدمات نقلیه و برهانات عقلیه اثبات کنند که صانع عالم جز یکی نمی‌باشد، الخ.

اما مرتبه سیم که توحید اهل کشف است و این آنست که سالکان بعد از

240. در ابتدای این کتاب چنین مسطور است: نبذه‌ای از کتاب جواهرالاسرار منتخب مفتاح الاسرار تألیف علی حمزه بن علی ملک بن حسن الطوسی المنسوب الی احمد بن محمد الزمعی الهاشمی المروزی المعروف بأذری که در سنه ۸۴۰ انتخاب شده.





توحید اوّل و ثانی به تحلیه مشغول گردند و در لقمات احتیاط بجای آرند و ترک لذّات و شهوات نفسانی بگویند و روی از شهادت انفس و آفاق بگردانند و متوجه غیب آفاق و انفس گردند و چهار تکبیر بر سر شش جهت عالم گویند و خلوت و عزلت و دوام طهارت و مواظبت ذکر را شعار خود سازند چندانکه آبگینه وجود ایشان از غبار کثافت پاک گردد و عکس پذیر شود و نقوش اسرار ملک و ملکوت در آن ظاهر گردد و ندای ﴿ در رسد و خطاب ﴿ در ملکوت اندازند و از ملکوت اسفل به ملکوت اعلی ترقی نمایند پس به عین‌الیقین معنی این آیت را بینند که ﴿

﴿ و سرّ عرف ربّه او را روی نماید، الخ. غرض اینکه در این عبارت آورده است: چهار تکبیر بر سر شش جهت عالم گویند. و در فرهنگ دهخدا نیز از بدایع‌الازمان نقل شده است که: چهار تکبیر بر آن حضرت کرد و عنان عزیمت بر صوب غور و غزنین گردانید. استعمال این کلمه در نظم و نثر سخنوران پیش از حافظ نیز متداول بود، مثلاً انوری گوید:

رغبتش رغم کان و دریا را      چار تکبیر کرده و سه طلاق  
و سنایی گوید:

سه شراب حقیقتی بخوریم      چار تکبیر بر مجاز زنیم  
و نظامی گوید:

اتابک ایلدگز شاه جهانگیر      که زد بر هفت کشور چار تکبیر

و این بزرگان به ترتیبی که نوشتیم یکی پس از دیگری بوده و همه پیش از حافظ. و بسیاری از این شواهد در لغت‌نامه نامبرده نام برده شد. اما این اصطلاح از کجا آمده است در کتب فرهنگ لغات در معنی چهار تکبیر زدن، چهار تکبیر



کردن، چهار تکبیر گفتن و مانند اینها چنین گفته‌اند: نماز جنازه در مذهب اهل سنت کردن و کنایه از ترک چیزی و از ترک همه چیز و همه کس گفتن و تبری مطلق از ما سوی نمودن و پشت پا به دنیا و مافیها زدن. خلاصه کنایه از ترک است چه اینکه در نماز جنازه به مذهب اهل سنت فقط چهار تکبیر است و بعد از آن میت را وداع کنند.

به مذهب عامّه در نماز میت چهار تکبیر واجب است و به مذهب امامیه پنج تکبیر که در میان آنها چهار صلوة است اعنی چهار دعاء که صلوة به معنی لغوی است. و هر تکبیری بجای یکی از نمازهای پنجگانه شب و روز است که فرائض یومیّه گویند، و یا فرائض پنج است: صلوة و زکوة و صوم و حج و ولایت و هر یک تکبیر بجای یکی از این فرائض است، در هر دو قسم روایات در جوامع روائیّه امامیه وارد است. و چون چهار تکبیر کنایه از ترک چیزی شده است این اصطلاح در محاورات ادبای شیعه و سنی بکار رفته است هر چند پیدایش آن از جهت صلوة جنازه به مذهب عامّه باشد لذا صرف بکار بردن این اصطلاح دلالت بر سنی بودن قائل آن ندارد چنانکه مثل سنائی و حافظ که هر دو بدون هیچ دغدغه از اکابر امامیه‌اند آن را بکار برده‌اند.

به عنوان اَلْق دِلُوك فِی الدَّلَاء این مفتخر به تاج عزّت ولایت اهل بیت وحی و عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین در یکی از قصائدش به نام قصیده قدریه گفته است:

مطلع فجر شب قدر نهاد      کرد از بند گرانم آزاد  
اندر آن یک و تد طالع صبح      چار تکبیر زدم بر اوتاد



برخی از زبان‌نهم‌ها بقدری ژاژ خاییده است که از بیت مورد سؤال حافظ را سنی شناسانده است. علاوه اینکه به قول عارف رومی:

هرکسی را اصطلاحی داده‌ایم      هرکسی را سیرتی بنهاده‌ایم  
 هندیان را اصطلاح هند مدح      سندیان را اصطلاح سند مدح  
 چهار تکبیر در لسان اهل‌الله اشارت به یکی از مطالب عرفانی دارد که بازگو خواهیم کرد.

اما این اصطلاح اعنی بکار بردن چهار تکبیر در ترک از چه زمانی رائج شده است کاوش بسیار می‌خواهد این زمان بگذار تا وقت دگر.  
 چهار تکبیر در اصطلاح عارفان:

**چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم**  
 اهل کشف و شهود اعنی سلسله جلیله عارفان بالله از چهار تکبیر چهار مرحله سیر و سلوک سالک را اراده کنند که آنها را چهار مرحله فنا نیز گویند، که هم دلالت بر معنی اصطلاحی اولی آن که ترک چیزی گفتن است دارد و هم نازک کاریهایی که این طایفه در فن خود بکار دارند. مثلاً حافظ گوید:

### راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی

بو اسحاقی که آن فیروزه است در نیشابور منسوب به بو اسحاق. در مخزن‌الادویه گوید: فیروزه سنگی است رنگ آن مرکب از زرق و خضرت به رنگ آسمان و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربایجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در جبال بهتنت نیز می‌شود و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان است که در صفای هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد که ابو اسحاقی نامند، الخ. و در عین حال مضمون شعر: اشاره است به سریع‌الزوال بودن دولت امیر شیخ ابو اسحاق که پادشاه ممالک فارس و ممدوح خواجه حافظ



بود که بعد از سلطان ابوسعید بهادر خان بر ممالک فارس مسلط شد و چند روزی سگّه به نام او زده شد و در عرصه‌ای قلیل دولت او از دست آل مظفر مستأصل گشت که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود و به حکم مبارزالدین ابن مظفر کشته شد. و همچنین این بیت دیگر حافظ:

هزار نقد به بازار کائنات آرند      یکی به سگّه صاحب عیار ما نرسد

این بیت و ابیات قبل از آن در مدح خواجه عالم، رسول خاتم‌الاست و صاحب عیار، لقب خواجه قوام‌الدین است که یکی از ممدوحین خواجه حافظ و از امرای عصر او بود. در تاریخ حبیب‌السیر گوید: چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد و خواجه قوام‌الدین صاحب عیار بر زیلوچه وزارت نشست.

و همچنین سعدی گوید:

آن سیل که دوش تا کمر بود      امشب بگذشت خواهد از دوش  
که دوش دوم به دو معنی می‌تواند باشد: یکی روشن که شانه است، و دیگر دوش چون دوش مصراع نخست.  
و دیگری گفته است:

پیوسته کسی خوش نبود در عالم

که پیوسته در مصراع ثانی به دو معنی است.

کمال‌الدین اصفهانی گوید:

گوش تو شنیده‌ام که دردی دارد      درد دل من مگر به گوش تو رسید  
به گوش تو رسید در مصراع دوم دو معنی دارد. و از اینگونه شواهد در نظم و نثر بسیار است.



عارف در سیر استکمالی خود کم کم بجایی می رسد که همه پرده پندار از پیش چشم توحید او برکنار می رود و در این مقام در اثبات ماسوی دلیل می خواهد نه در اثبات واجب چه اینکه دولت اسماء کبرای ﴿

﴾ در انسان العین معرفتش به منصّه ظهور می رسد و سلطان عزّت علم در می کشد که جهان سر به جیب عدم فرو می برد:

که فرج تا که دیده بگشاده است چشم او بر جهان نیفتاده است  
الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک.

حال به نور ایمان و ایقان بالعیان می باید که لا اله الا الله وحده وحده وحده که به توحید ذات و صفات و افعال می رسد و این مراحل سه گانه را مراحل فنا نیز گویند و بعد از آن فنای در فناء نیز مرحله ایست نظیر این بیت :

بر کلاه فقر می باید سه ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک ترک

و گاهی از این مراحل چهارگانه تعبیر به اسفار اربعه نیز می نمایند. مرحوم دارابی در رساله ای که در شرح اشعار حافظ نوشته است و یک نسخه خطی آن در کتابخانه محقّر این حقیر موجود است در شرح شعر مورد نظر فرماید:

وضو ساختن از لوث انانیت بالمرّة پاک شدن است و چهار تکبیر عبارت از چهار فنا است که فنای آثاری و فنای افعالی و فنای صفاتی و فنای ذاتی باشد. فنای آثاری این است که سالک آثار همه موجودات را در آثار وجود حقیقی محو و مضمحلّ داند چنانکه به غیر آثار او آثاری نبیند. و علی هذا القیاس فنای افعالی و صفاتی و ذاتی. می فرماید که من هماندم که از کدورات و شوائب هستی و انانیت و ظلمات غواشی جسمانیت برآمدم این مراتب چهارگانه که بمنزله اسفار اربعه است برای من حاصل شد و تفصیل این مراتب را لسان الغیب در غزل دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند تا - آخر - فرموده است. پایان گفتار دارابی 1.



بیان مرحوم دارابی نیز وجهی بسیار وجیه و بر مبنای محکم عرفان سخت استوار است و به خصوص اشارت به اینکه غزل دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند تفصیل آن مراتب است، خیلی جالب است .:

تبصره: از آنچه در پیدایش چهار تکبیر و کنایه بودن آن از ترک چیزی گفته‌ایم باید توجه داشت که مراحل چهارگانه را و یا به تعبیر دیگر ما سوای موهوم را بمنزله مرده‌ای پنداشتند و آن را ترک گفتند تا به حیّ بالذات بلکه به حیوة محض رسیدند. و آنچه را مرده باید پنداشت چنانکه گفتیم پرده‌های پندار است نه مرتبه‌ای از اعیان وجودات و شأنی از شئون هستی زیرا اعیان وجودات همه شئون ذاتیه حق‌اند.

مجموعه کون را به آیین سبق      کردیم تصفّح ورقاً بعد ورق  
حقاً که ندیدیم و نخواندیم در او      جز ذات حق و شئون ذاتیه حق

و اگر در روایات از آنها تعبیر به حجاب شد باز به حجب نوریّه تعبیر شده است انّ لله سبعاً و سبعین حجاباً من نور، الخ. و فی روایة سبعمائه حجاب و فی آخری سبعین الف حجاب، روایات درباره حجاب به این معنی بسیار است و این خود لطیفه‌ای شگفت است که نور حجاب باشد زیرا نور باید رفع حجاب کند.

245. عارف جامی

246. معلم ثانی فارابی در اوائل کتاب فاضلش مدینه فاضله مطلبی دارد که ترجمه آن به فارسی به قلم این بنده چنین است: همچنانکه روشنی در میان دیدنیها نخستین و برترین و هویداترین آنها است و دیگر دیدنیها به وی دیده می‌شوند و او سبب است که رنگها دیده می‌شوند، و واجب است هرچه روشنی تمامتر و بزرگتر باشد دیدن دیده مروی را نیز تمامتر باشد و می‌بینیم امر بر خلاف این است زیرا روشنی هرچه بزرگتر شد دیدن ما وی را ناتوان‌تر می‌شود، این امر از پوشیدگی و کوتاهی روشنی نیست چه این که وی خودش در هویدایی به غایت است و لکن چون به کمال است نور چشمها را می‌رباید و دیده‌ها در دیدن وی سرگردان می‌شوند، همچنین است سنجش سبب نخستین و خرد نخستین و حق نخستین با خرد ما که خرد ما از یافتن آنها ناتوان است نه از اینروی که کوتاهی از آنها است، و نیز دشواری یافتن خرد ما آنها را از روی دشواری آنها در وجودشان نیست بلکه از ناتوانی خرد ما و دشواری یافتن او است که آنها را نارسا در خویش می‌یابد.



اما روایات فرموده‌اند البته صحیح است چنان که مأثور است یا خفياً من فرط الظهور.

چشم ما دیده خفّاش بود ورنه ترا

پرتو حسن به دیوار و دری نیست که

نیست

غرض اینکه در برخی از نوشته‌ها که به طبع رسید و در دست مردم است درباره‌ی شعر مورد نظر گفته شد: «ممکن است حافظ عوالم هستی و اعیان موجودات را چنان پست و نازل شمرده که چهار تکبیر را استعمال فرموده است». این بندگان خدا در کتابها چیزهایی می‌خوانند و یا از اتراب خودشان چیزهایی می‌شنوند و هم می‌خواهند کاری بکنند آنگاه چنین نوشته‌هایی تحویل اجتماع می‌دهند. این گوینده هنوز ندانسته است که عارف قائل به وحدت شخصیه وجود است و یک ذره از حیطة آن بدر نیست و به جز حق جمله اسم بی‌مسمی است به این معنی که اسمای اشیاء راجع به مسمای حقیقی است. البرهان القطعی علی أن الوجودات و ان تکثرت و تمايزت الا انها من مراتب تعینات الحق الاول و ظهورات نوره و شؤونات ذاته لا انها امور مستقلة و ذوات منفصلة. و دار هستی یکپارچه کمال و حیات بلکه به تعبیر صاحب اثولوجیا کأنها حیوة تفور و به فرموده حکیم ابوالقاسم فردوسی: ندانم چه‌ای هر چه هستی تویی. و به حکم محکم وحی الهی ﴿و هنوز نخوانده است که هو (عارف) فرحان بالحق و﴾

247. متاله سبزواری

248. ص ۱۶، ج ۱ اسفار طبع اول رحلی



بکل شی فانه یری فیه الحق بنابراین در مصراع دوم بیت مذکور تأمل شود که مراد از یکسره هر چه که هست چیست؟

﴿ ۲۰۰ ﴾ بدانکه شرّاً از نقص :

زاید و نقص از ماده و آن حقیقتی که تمام بلکه فوق تمام است از همه شرور و نواقص مبری است لذا محبوب بالذات و منتهی رغبه راغبین و غایه آمال مشتاقین است و محبوب بالذات معشوق بالذات همه و خود عشق و عاشق و معشوق و کمال محض و بیان کل کمال است و لکونه وجوداً بریئاً عن الشرور محبوب ، این چنین حقیقت که به اتفاق اولوالالباب محبوب و معشوق بالذات و کمال محض و بیان کل کمال است پس باید گفت نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا که رهن ما شدند. خوشا آنان که از چشمه عشق وضو ساختند و چهار تکبیر بر اوهام و خیالات و نمودارها زدند و به حیات ابدی و عیش جاودانی رسیدند ﴿ والسلام.﴾

ارادتمند صمیمی: حسن حسنزاده آملی

قم لیلۃ جمعه ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۹۶ = ۴ / ۴ / ۱۳۵۵

249. فصل ۲۱ نمط دهم اشارات شیخ‌الرئیس در مقامات عارفین

250. مطففین/ ۲۷

251. اوائل مدینه فاضله معلم ثانی، ص ۱۸، آخر مقاله هشتم الهیات شفای شیخ‌الرئیس، ص ۵۹۸، فصل ۱۲ مرحله دهم اسفار

صدرالمتالهین، ص ۲۸۹





نامه ایست که به دوستی نوشته ایم:

بسم الله خير الأسماء

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزرده گزند مباد

بعد التحية والسلام، هر چند:

گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزاوار سہانیست

ولی زهی مایه مباحات سہا که در خاطر عاطر ماهی خورشید فر گذرد.

از این که سیمرغی عرش آشیان از خولی بی نام و نشان تفقدی فرموده است  
کمال عنایت مبذول و نہایت مکرمت معمول داشته است. و به مفاد «یاد یاران یار  
را میمون بود»، حقیقت عالم گواه است که این دلجویی و جوانمردی سرورم تا  
چه اندازه سرورم بخشیده است.

خورشید فرا اجازه فرما، آن مصداق و مصدوق کریمه ﴿

﴾ را با گردن فرازی به خطاب دوست تبرک جویم، و تشرّف

حاصل کنم، و بدان خطاب بر خویش ببالم.

البته مبتہجم کہ در گرانہای صدفی کہ پیرایہ شرف است، و پیری دل بہ  
دست آورده کہ خود جوانی آزاده است، دوست حسن زاده است. گویا ابن یمین  
فریومدی در این سرودہ اش دوستم را ستودہ است کہ:

باغبانی بنفشہ می انبـود گفتم ای کوژپشت جامہ کبود

پیر ناگشتہ بر شکستی زود



### گفت پیران شکسته دهرند در جوانی شکسته باید بود

دوست بزرگوارم جناب آقای اسدالله شیدفر از نام نامی و شهرت گرامیت  
تغال نیکی زدم که بارقه الهی بود درخشید، نیت خیر مگردان که مبارک فالی است  
و آن این که شید، خورشید و یا نور آن است. در برهان قاطع لغت گوید: شید به  
معنی نور باشد مطلقاً که آن روشنائی معنوی است و هر چیز بسیار روشن را نیز  
گویند و یکی از نام‌های آفتابست و چشمه آفتاب را نیز می‌گویند. و در علم نجوم  
مقرر است که هر یک از سبعة سیاره را که بتازی قمر، عطارد، زهره، شمس،  
مریخ، مشتری، زحل، و به پارسی به ترتیب مذکور ماه، تیر، ناهید، خورشید،  
بهرام، برجیس، کیوان نامند یک خانه یا دو خانه از بروج دوازده‌گانه است و چون  
کوکب به خانه خود رسد اثر تکوینی وی فزونی گیرد و شیر که برج اسد است  
خانه شمس است که نیر اعظم است. و من عین عبارت حکیم ریاضی‌دان رصدی  
مولوی ابوالقاسم غلامحسین جونپوری شیعه اثنا عشری را که از مفاخر عالم علم و  
اسلام است از صفحه ۶۷۸ زیج او معروف به زیج بهادری نقل می‌کنم:

«باید دانست که چون آفتاب سلطان‌الکواکب بود و اسد سلطان‌البروج و هر دو  
در مزاج موافق لهذا اسد را بیت شمس گردانیدند و هرگاه کوکب در خانه خود  
بود به غایت قوت خود باشد و ظهور تأثیرش به قوت باشد چه هرکس را اختیار  
در خانه خود مثل اختیار سلطان بر مملکت است». از پیشگاه فیاض علی‌الاطلاق  
مسئلت دارم که این فال نیکم در عداد تغالوا بالخیر تجدوه بوده باشد. به عنوان  
مطابقت عرض می‌شود: فال می‌گیریم.

دوست عزیزم در اصول کافی ثقة‌الاسلام کلینی<sup>۱</sup> از امام بحق ناطق صادق آل  
محمد صلوات الله علیهم اجمعین در باب تکاتب دو روایت نقل شده است یکی این که:



التواصل بين الإخوان في الحضر التزاور و في السفر التکاتب، و دیگر این که: ردّ جواب الكتاب واجب کوجوب ردّ السلام و البادی بالسلام اولی بالله و رسوله.

در حدیث اوّل فرمود: پیوستگی برادران در حضر به دیدار یکدیگر، و در سفر به نامه نگاری است.

و در دومی فرمود: جواب نامه چون جواب سلام واجب است و آن کس که سبقت در سلام (و نامه) دارد به خدا و رسول اولی است. لذا از لطف سرکار تقدیر می کنم و از تأخیر جواب عذر تقصیر که خواستم نامه ای به یادگار بنویسم بالاخره فرصت دست نداد.

چون از مشرب سروران دوستکامم آگاهم که بهترین عُقر راه و ارمغان برای آنان مأدبه آداب و معارف است که از هر نُقل و نباتی در کامشان شیرین تر است کلمه ای چند در ختام این همایون نامه نقل کنیم:

در فضیلت سجده بر تربت حسینیّه روایت است که ان السجدة علی التربة الحسينية تخرق الحجب السبع این هفت حجاب باید چه باشد. البته استحضار دارید حجبی که در روایات به طرق گوناگون نقل شده است، حجب نور است که از شدت ظهورشان حجابند، زآنکه هفتصد پرده دارد نور حق بلکه از زبان جبرئیل 7بینی و بین الله سبعون الف حجاب من نور لو دنوت واحدا لا حترقت .

در توحید صدوق؛ سائل از ثامن الائمه در یک حدیث طولانی می پرسد پس چه چیز حجاب خلق از خالق شده است؟ امام 7در جواب فرمود: کثرة الذنوب. پس حجابهایی که حائل و مانع انسان از نیل به جنّة اللقاءند ، در خود انسانند.

بنابراین آیا می شود این هفت حجاب را تطبیق با لطائف سبع به اصطلاح عارف و یا مراتب سبع به اصطلاح حکیم دانست که به هر دو اصطلاح درباره مراحل نفس ناطقه انسانی است و انسان کامل از این حجابها و مراحل بدر رفته است؟



بنا بود کلمه‌ای چند نقل کنیم، این یک کلمه هم ناتمام ماند. رزقنا الله تعالی و  
ایاکم القرب الیه.

قم - ارادتمند صمیمی حسن حسن‌زاده آملی  
ج ۲ / ۱۳۹۶ ه. ق = ۵ / ۴ / ۱۳۵۵ ه. ش



نامه ایست که در تسلیت به آشنایی نوشته ایم:



خوشا وقت شوریدگان غمش      اگر زخم بینند و گر مرهمش  
گدایانی از پادشاهی نفور      به امیدش اندر گدایی صبور  
که تلخی شکر باشد از دست دوست  
اسیرش نخواهد رهایی ز بند      شکارش نجوید خلاص از کمند

هوالمسالام، حسن به حضور ابوالحسن سلام تقدیم می دارد و خیر آن جناب را  
از خیر محض مسئلت می نماید. خبر آوردند که واقعه ای به حضرت شما روی  
آورده است، به دل گفتم:

بنویس دلا بیار کاغذ      بفرست به آن نگار کاغذ

این نامه را نیابتاً از خودم به پیشگاه شما گسیل داشتم تا ترجمان ضمیر داعی و  
لسان، بیان جمله ای چند بوده باشد.

جناب شیخ عالم عامل جلیل ابی محمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی معروف  
به ابن شعبه که از قدمای فرقه ناجیه امامیه است در کتاب نفیس تحف العقول از  
مثل اعلای الهی صاحب لواء حمد و مقام محمود، خاتم انبیاء محمد<sup>6</sup> روایت  
کرده است که:

کتب<sup>6</sup> الی معاذ یعزیه بابنه: من محمد رسول الله الی معاذ بن جبل سلام علیک

256. بقره / ۱۵۶ و ۱۵۷

257. بوستان سعدی



فأني أحمد الله الذي لا اله الا هو اما بعد فقد بلغني جزعك على ولدك للذي قضى الله و انما كان ابنك من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة عندك فمتعك الله به الى اجل و قبضه لوقت معلوم فانا لله و انا اليه راجعون لا يحبطن جزعك اجرک ولو قدمت على ثواب مصيبتك لعلمت ان المصيبة قد قصرت لعظيم ما اعد الله عليها من الثواب لاهل التسليم و الصبر و اعلم ان الجزع لا يرد ميتاً و لا يدفع قدراً فأحسن العزاء و تنجز الموعود فلا يذهبن أسفك على ما لازم لك و لجميع الخلق نازل بقدره والسلام عليك و رحمة الله و بركاته .

معاذ به ضمّ میم و ذال نقطه دار نام تنی چند از صحابه رسول الله است که ابن اثیر در اسدالغابه هفده تن از صحابه را به نام معاذ نام می برد، و این معاذ نامبرده در نامه که معاذ بن جبل انصاری خزر جی است از اجله صحابه است، همان معاذ است که در تهجد شب می گفت: اللهم نامت العيون وغارت النجوم وانت حي قيوم. مفاد روایت تحف به پارسی این است که: معاذ پسری داشت که پیش از وی از این سرا سفری شد، رسول الله 6 این نامه را در تعزیت معاذ بدو نوشت : از محمد رسول الله به معاذ بن جبل، سلام بر تو، حمد می کنم خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد خبر بی تابی تو در مصیبت فرزندت که قضای الهی بر وی جاری شد به من رسید. همانا که فرزند تو از موهبت های گوارای الهی بوده و به عاریت در دست تو سپرده، خداوند تو را تا زمانی به او لذت بخشود و به وقت معلوم او را از تو بگرفت پس ﴿انا لله و انا اليه راجعون﴾. مبدا بی تابی تو پاداشت را تباه کند. اگر بر ثواب مصیبت خود بررسی هر آینه خواهی دانست که آن در برابر عظمت ثوابی که خداوند برای اهل تسلیم و صبر آماده کرده است، اندک



است. بدانکه بی تابی، مرده را بر نمی گرداند و قَدَر را دفع نمی کند. شکیبایی نیکو پیشه کن. و به موعود، وفا کردن جوی. و اندوه تو بر چیزی که لازم تو است و بر جمیع خلق به وقتش نازل خواهد شد، نگذرد. وَالسَّلَام عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ.

و نیز جناب سید رضی: در اواخر نهج البلاغه از حضرت آدم اولیاء امیرالمؤمنین علی<sup>7</sup> نقل کرده است که: قَالَ 7 مِنْ صَبْرِ الْأَحْرَارِ إِلَّا سَلَا سَلَوًا غَمَارًا. و نیز نقل کرده است که: أَنَّهُ 7 قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ مَعْرِيًّا: ان صبرت صبر الأکرام و الا سلوت سُلُوَّ الْبَهَائِمِ. مقصود این که اندوه خواه با بردباری و خواه با بی تابی روزی سپری خواهد شد، اگر چون آزادگان و بزرگان شکیبایی پیشه کرده ای چه بهتر، وگرنه اندوه آن چنان که از گولان و چهارپایان سپری می شود، بسر آید.

آقای حاجی ابوالحسن ساروی هرکس از مرگ می ترسد در حقیقت از خود می ترسد وگرنه مرگ سبب انتقال از نقص به کمال و از داری به دار دیگر است و آدمی مهمان سفره کردار خود و بهره مند از کشتزار خود است و به عبارت دیگر محشور با اعمال خود است بلکه عین اعمال خود است، اگر کشت او نیک است ﴿ ۱ ﴾

تخم هایی که شهوتی نبود      بر او جز قیامتی نبود  
و اگر تخم بد کاشته است ﴿ ۲ ﴾

انتقال از اصلاّب به ارحام، و از ارحام به این نشأ، و از این نشأ به نشأ دیگر متدرجاً از منزلی به منزلی سفر کردن و از گاهواره ای پس از گاهواره ای بدر رفتن است ﴿ ۳ ﴾

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه      چون گشت راهرو، فکند مهد یک طرف



در تنگنای بیضه بود جوجه از قصور      پر زد سوی قصور چو شد طایر شرف  
ز آغاز کار جانب جانان همی روم      مرگ ارپسند نفس نه جان راست صد  
ش\_\_\_\_\_عف

حجّت کبرای حق ولی الله اعظم، امام اوّل است که در اوان ارتحال فرموده  
است: والله ما فجائی من الموت وارد کرهته و لا طالع انکرته و ما کنت إلا کقارب  
ورد و طالب وجد و ما عندالله خیر للابرار.

سوگند به خدا از جانب مرگ فرود آمده‌ای ناگهانی که آن را ناخوش بدارم، و  
ظهور کننده‌ای که آن را زشت بشمارم، به من روی ننمود. من در اشتیاق به مرگ  
چنانم که خواهنده‌آبی به آب فرود آید، و جوینده‌ای که خواسته‌ خود را بیابد و  
آنچه در نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر است.

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان      او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

این که منطق حجّت خداست بین شاگردان و پیروانشان را چه حالت است:

چون بلال ازضعف شد همچون هلال	رنگ مرگ افتاد بر روی بلال
جفت او دیدش بگفتا واحرب	پس بلالش گفت نی نی و اطرب
تاکنون اندر حرب بودم ز زیست	تو چه دانی مرگ چه عیش است و چیست
این همی گفت ورُخش در عین گفت	نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت
تاب رو و چشم پر انوار او	می گواهی داد بر گفتار او
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال	گفت نی نی الوصالست الوصال

259. دیوان متأله سبزواری

260. دیوان شمس تبریزی





گفت جفت امشب غریبی می روی      از تبار و خویش غایب می شوی  
گفت نی نی بلکه امشب جان من      می رسد خوش از غریبی در وطن  
گفت ای جان و دلم واحسرتا      گفت نی نی جان من یا دولتا  
گفت آن رویت کجا بینیم ما      گفت اندر حلقه خاص خدا  
حلقه خاصش به تو پیوسته است      گر نظر بالا کنی نی سوی پست  
گفت آن رویت کجا بینیم ما      گفت اندر حلقه خاص خدا  
اندر آن حلقه ز رب العالمین      نور می تابد چو در حلقه نگین  
گفت ویران گشت این خانه دریغ      گفت اندر مه نگر مگر به میغ<sup>۲۶۱</sup>

آقای عزیز آن نیکبختی که در آفرینش خود و هستی و نظام آن بیندیشد دریابد که کارخانه حیرت آور هستی و اداره آن از اراده ایست که صدق صرف و عدل محض است ﴿ راستی در برابر<sup>۲۶۲</sup> ۲۶۲

یک چنین اراده و اداره چه جای چون و چرا است.

آن جناب آگاه است که گاه گاهی این مفتاق الی الله به عنوان طبع آزمایی الفاظی را با یکدیگر تلفیق می کند، و در صورت نظم تنسیق. در ذوالحجه سال جاری (۱۳۹۶ ه. ق) در غزلی گفته است :

دار وجود نظم تمام است بی گزاف      بانظم تام خواجه چه جای شکایت است

اکنون که از نظام احسن دار وجود سخن به میان آمد مناسب است که از بیچون نامه و اسرار خلقت، دو اثر گرانمایه سرهنگ آزادگان مرحوم احمد اخگر، یادی شود. کتابی به قطع خشتی در ۸۲۲ صفحه، محتوی سیصد و اندی مقالت از فضلا و ارباب قلم عصر، نظماً و نثراً است. و شایان است که در عداد یکی از

261. مثنوی عارف رومی

262. انعام/ ۱۱۶



کتب تذکره درآید. قریب سیصد مقالت آن در تقریظ و تعریف بیچون‌نامه و اسرار خلقت نامبرده است. آقای حسین مطیعی صاحب امتیاز و مدیر نامه کانون شعرا آنها را گرد آورده است و در یک مجلد در سنه ۱۳۱۶ ه.ش به طبع رسانیده است و در ظهر آن کتاب چنین مسطور داشته است:

«کتاب اسرار خلقت، نگارش سرکار سرهنگ احمد اخگر از نشریات روزنامه کانون شعرا، گرد آورنده حسین مطیعی».

الحق آقای مطیعی خدمتی بسزا به علم و اهل علم کرده است و اثری پاینده و ارزنده از خود به یادگار گذاشته است.

مرحوم اخگر بیچون‌نامه و اسرار خلقت را در ردّ گفته‌های یکی از معاصرینش به نام عبدالحسین بهمنی که در دو منظومه یکی به عنوان «محاكمه با خدا»، و دیگری به نام «چون و چرا نامه» اعتراضاتی در آفرینش از خود اظهار داشت، سروده است.

آقای مطیعی در پایان کتاب مذکور گوید: کتابی که اکنون در معرض انتشار قرار گرفته چنانکه خوانندگان محترم اطلاع دارند، آقای بهمنی در سال ۱۳۰۸ منظومه‌ای به نام محاكمه با خداوند! انشاء و به معرض مطالعه دیگران گذاردند و سرکار سرهنگ احمد اخگر، که از شعرای خوش قریحه و توانای عصر حاضر ایران می‌باشند و همواره اشعار ایشان برخلاف بعضی از شعرای معاصر دارای مضامین بکر و مطلوب است، با دلایل متین و استواری چون و چراهای آقای معترض را به بهترین وجهی پاسخ گفته‌اند. مجدداً جوابی به نام «چون و چرا نامه» اثر طبع آقای بهمنی به وسیله روزنامه خوزستان منطبعه اهواز طبع و منتشر گردید و طبع و انتشار چون و چرا نامه سبب شد که پاسخ مشروح و مبسوطی در هشتصد و سی و سه بیت به نام اسرار خلقت از طرف سرکار سرهنگ اخگر به



چون و چرانامه آقای بهمنی داده شد که تمام آنها در این کتاب مندرج است و به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد.

غرض داعی از عنوان کردن کتاب مزبور این که مرحوم اخگر در بیچون‌نامه در پاسخ منظومه بهمنی که محاکمه با خدا است، به بهمنی خطاب کرده دو داستان نغز آورده است که به قول یکی از صاحبان نظر در همان کتاب فوق:

جوابست و چو آبست و چو خوابست      به نغزی و روانی و گواری  
و چون آن دو داستان بیچون را در موضوع گفتارم موزون یافتم نقل آن را مناسب دیدم.

اینک صاحب السیف والقلم سرهنگ اخگر ستوده خصال سخن می‌گوید :  
ادیبی بهمنی نام از زمانه      گرفت از کوی حقگویی کرانه  
ز سیر چرخ و اختر تنگدل شد      به شعر سخت گفتن سنگدل شد  
تا اینکه گوید:

ادبیا سوی من لختی بده گوش	چراها را جواب طرف بنیوش
چو تو بسیار کس آشفته بودند	که حق تلخست و تلخی ذوق فرسای
همه غافل چو تو ز اسرار امکان	چراها پیش ازین بس گفته بودند
بلی با سر خلقت کس نشد جفت	همه گم کرده راه و رسم برهان
کنون بهر در تحقیق سفتن	بقدر عقل خود هر کس سخن گفت
که چون دریا برایم آفریدی	ندارم چاره جز افسانه گفتن
مرا هرگز بخشکی نیست حاجت	بکوی حق در چون و چرا زد
	خط خشکی چرا گردش کشیدی
	چرا بیرون زحاجت گشت خلقت



نمی‌دانست آن مسکین که دنیا  
 جهان را چون کماهی آفریدند  
 برای او نگردیده مهیا  
 درون آب ماهی آفریدند  
 هوای نفس انسانی است شیطان  
 هوای نفس چون گردید مطلوب  
 بد مطلق جهان را نیست در کار  
 کهن پیراهن گل گر دریدند  
 چو آگه نیستی از سرّ امکان  
 لب از این گفته بیهوده برزند  
 جهان چون خط و خال و چشم و ابروست  
 بگویم قصّه دیگر برایت  
 پی تعیین اوقات شب و روز  
 نخست آورد انسان سنگ در چنگ  
 چو از تاب حرارت کرد گرمش  
 مدوّر چرخهایی آهنین ساخت  
 برای رفع حاجت فکر استاد  
 برای ثانیه، ساعت، دقیقه  
 برای ثانیه استاد آگاه  
 که در هر ثانیه گامی نهد پیش  
 برای او نگردیده مهیا  
 درون آب ماهی آفریدند  
 برای تو نشد دنیا مهیا  
 بغیر از نفس انسان کیست شیطان  
 شد آدم از دم ابلیس مغلوب  
 بد و خوبی به نسبت شد پدیدار  
 برایش جامه‌ای از نو بریدند  
 مکن چون و چرا در کار یزدان  
 که خوش فرمود آن شیخ خردمند  
 که هر چیزی بجای خویش نیکوست  
 کنم روشن چراغی پیش پایت  
 چو شد حاجت بانسان ساعت آموز  
 بزور پتک و سندان کرد نرمش  
 مقعر طاسهایی نیز پرداخت  
 به آهن شکل‌های گونه‌گون داد  
 مهیا کرد آلت با سلیقه  
 سبک رو آلتی پرداخت کوتاه  
 کند طی یک دقیقه دوره خویش



نمود از بهر ساعت آلتی ساز      میان بالا و کند و بی تک و تاز  
 یک آلت بر دقیقه ساخت برتر      به قامت با دو یار خود برابر  
 که اندر راه خود آرام می‌رفت      به چندین ثانیه یک گام می‌رفت  
 شنیدستم که روزی آلت خرد      شکایت خدمت استاد خود برد

چرا آن قد بلند قامت آرای      نمی‌جنبید چو من بر رفتن از جای  
 گرش با من بسنجی یک زشمت است      ز ساعت گستر پر کبر و ناز است

تبسم کرد استاد هنرور      که هر یک را دگرگون رسم و خویست  
 بگفت ای ثانیه‌گرد محقر      ز پا افتی در اینجا گر نهی پای

به حکمت بود هر کاری نمودم      کزین کم کرده بر آن یک فزودم

این بود آنچه که از بیچون‌نامه به نقل آن تبرک جسته‌ایم. خداوند متعالی  
 درجات مرحوم آقای اخگر و نظایر وی را عالی گرداناد. و آقای مطیعی و اشباه  
 وی را جزای خیر دهد، و به بهمنی و امثال وی توفیق هدایت و بیداری مرحمت  
 کند.

برادر گرامیم جناب آقای حاج ابوالحسن ساروی باید با نور علم و معرفت از



روی طوع و رغبت در برابر نظام احسن عالم سر تسلیم نهاد و گردن بندگی پیش کشید که وجود عالم بر این نظام خیر محض است و ایجاد آن کمال تام، و واجب الوجود فیاض علی الاطلاق و جواد مطلق و خیر محض، و از خیر محض جز نکویی ناید.

بنده بیدار خداوند باش      بندگیش می کن و خرسند باش  
امر هیچ عقد و حلی در نظام وجود در دست ما و وابسته به ما نیست تا دم از چون و چرا بزنیم.

آقای عزیز خوشابه حال کسانی که به خطاب ﴿

﴿ مخاطب اند و به دعوت ﴿

مشرّف. به قول خواجه عبدالله انصاری :

و همو گفت :

الحمد لله تعالى توفیق قبول ولایت را یافته ایم که از مصباح حقیقت ختمی مرتبت و آل اطهارش استضاء می کنیم و پیرو آنانیم. آری:

جز بدست و دل محمد نیست      حلّ و عقد خزینه اسرار

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه مولانا امیر المؤمنین علی<sup>7</sup> و اولاده الطاهرین:.

این خوشه چین از خرمن ولایت اهل بیت عصمت و طهارت نه اینکه به تقلید آباء و امّهات و پیروی از ابنای عصر و متابعت اهل بلد و طایفه و قبیله و یا به گفته زید و عمرو به مذهب اثنا عشری است بلکه از نور علم و درایت، و برهان و معرفت چون آفتاب زلال درخشان در نصف النهار در هوای صحو برایش مبرهن و



روشن است که دین حق و صدق همین است و بس. و به علم یقین بلکه به عین یقین یافته است که صراط مستقیم که شب و روز از خداوند تبارک و تعالی طلب می کنیم جز این نیست.

رساله ای در امامت نوشته ام که در جلد دوم شرح اینجانب بر نهج البلاغه مندرج است و در جمادی الاولی سنه ۱۳۸۴ هـ. ق یعنی دوازده سال پیش از این در مطبعه اسلامیة طهران به طبع رسیده است در پایان آن رساله (صفحة ۱۶۴) گفته ام: قال المؤلف الشارح الفقير المفتاح الى رحمة ربّه و المشتاق الى حضرة جنابه حسن بن عبدالله الطبري الآملي: أشهد أن هؤلاء أئمتي و سادتي و قادتي أئمة الهدى و مصابيح الدجى و ينابيع الحسنی من فاضل طينتهم خلقت و بحبهم ولدت، و بحبهم أعيش و بحبهم أموت و بحبهم أبعث حياً ان شاء الله تعالى و بهم أتولى و من أعدائهم أتبرأ. قد افلح من استمسك بذيل ولايتهم و فاز من دخل فى حصن امنهم و شرفهم و اغترف من قاموس علمهم و ارتوى من بحر جودهم و من أعرض عنهم فان له معيشة ضنكاً و هو فى الآخرة من الخاسرين لأنهم شهداء الله على خلقه و خلفاؤه فى أرضه و ابواب رحمته و انهم نور الله و ولاه أمره و خزنة علمه و عيبة وحيه و بهم عرف الصواب و علم الكتاب فمن أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصاه. هم العروة الوثقى و الوسيلة الى الله جلّ و على. صدق ولى الله الاعظم ابو عبدالله الصادق حيث قال لخثيمة يا خثيمة نحن شجرة النبوة و بيت الرحمة و مفاتيح الحكمة و معدن العلم و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و موضع سر الله و نحن وديعة الله فى عباده و نحن حرم الله الاكبر و نحن ذمة الله و نحن عهد الله فمن وفى بعهدنا فقد وفى بعهد الله و من خفها فقد خفر ذمة الله و عهدده.





وقتی آن ارواح پاک را به این رباعی خوانده‌ام:

ای یک ده و دو که جمله روحید همه      از صبح ازل مست صبو حید همه  
افتاده به قلم فنا ییم و شما      بر کشتی کائنات نوحید همه

مقصود این که حجّت بر ما تمام است و دستورالعمل به نحو اتمّ و اکمل به ما داده شد و جز آن دستورالعملی نیست. خداوند متعالی توفیق توجّه و حسن عمل مرحمت فرماید، و صبر جمیل در نشیب و فراز زندگی، و ثبات قدم در اقبال و ادبار دنیا دهد، و مراقبت و حضور علی‌الدوام را روزی کند، آمین.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۹۶ هـ. ق. = ۲۵ / ۹ / ۱۳۵۵ هـ. ش





حضور شریف آقای حاج علی اکبر میوه چیان رزقه الله سبحانه القرب اليه سلام علیکم ؛ درباره شجره امامزاده عظیم الشان لازم التعظیم «پشنک اسک لاریجان آمل» که وعده داده ام ، معروض می دارد: آن جناب از اولاد و اعقاب حسین اصغر فرزند بلا فصل آدم اهل البیت امام زین العابدین<sup>7</sup> است.

مؤلفین کتب انساب نوشته اند که همه اعقاب امام چهارم از شش پسر آن حضرت اند که از آن جمله حسین اصغر است.

در بحر الأنساب گوید: «الحسین الاصغر بن حضرت امام زین العابدین مکنی به ابی عبدالله مردی با فضل و ورع و محدث و عزلت جوی و پرهیزگار و به استجابت دعا مشهور بود.» تا این که گوید: «بازماندگان آن جناب در حجاز و عراق و شام و بلاد عجم و مغرب بسیار بود. و از پنج تن عقب بگذاشت...» که از آن پنج تن ابو محمد حسن را نام می برد ، و امامزاده فوق الذکر از اعقاب این ابو محمد حسن بن الحسین الاصغر بن امام زین العابدین است. اکنون بیش از این مجال فحص درباره امامزاده مذکور<sup>7</sup> پیش نیامده است، ﴿



این شجره که از هامش یکی از نسخ خطی تقدیم می شود، امکان دارد که بعضی از افراد سلسله آن تخفیفاً القاء شده باشد چنان که سیرت نسبیین این چنین است که اشخاص را به یکی از آباء و اجداد امجد و اشهرشان نسبت می دهند. کیف کان صورت آن بدین گونه است: «شجره امامزاده علی<sup>7</sup> که در پشنک اسک لاریجان مدفون است: علی بن عبدالله (عبیدالله) بن محمد بن الحسن بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی بن الامام الحسین الشهید بن الامام علی بن



ابی طالب: والله تعالی اعلم بحقائق الامور» .

جناب آقای حاج علی اکبر میوه چیان قرآن کریم فرموده است: ﴿و در حدیث آمده است که حق جلّ و علی فرموده است: در روز قیامت همه نسبت ها قطع می شود مگر نسبت به من. و در روایت دیگر آمده است که حق تعالی به موسی کلیم الله<sup>7</sup> فرموده است: انا بُدک الالزم یا موسی .

و همچنین از اهل بیت عصمت: مروی است که هر سببی و نسبی در روز قیامت قطع می شود مگر سبب و نسب به رسول الله<sup>6</sup>.

پس خوشا به حال آن عزیزی که به حقیقت توحید صمدی رسیده است و فهم معنی نسبت خود را به ربّ العزّه و به رسول خاتم و اهل بیت عصمت و طهارت و وحی تحکیم کرده است. برادرم این نسبت به ربّ العزّه، نسبت اعتباری اضافی متعارف در بین ما نیست که می گوئیم مثلاً: آن زمین من است، آن کتاب من است، آن لباس من است بلکه این نسبت حقیقی ﴿

﴿ است که به مراتب اشدّ از نسبت قوای روح آدمی بدانست. سخنم را به این ابیات عارف رومی خاتمه می دهم:

نسبت این فرع ها با اصل ها	هست بیچون ار چه دارد وصل ها
نسبتی گر هست مخفی از خرد	هست بیچون و خرد کی پی برد
ارتباطی بی تکّیف بی قیاس	هست ربّ الناس را با جان ناس

قم - ارادتمند: حسن حسن زاده آملی

۲۸ شعبان المعظم ۱۳۹۶ ه. ق



﴿ ( / ) ﴾



الحمد لله که آن به از جان و دیده و دل من در زمرهٔ آمین بلکه خود آمین است. آمین به یاد خدا آرمیده‌اند ﴿ ۲۶۵ و در سنگر استوار لا اله الا الله که مأمن الهی است ایمن‌اند کلمهٔ لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی.

اگرچه عمل دیوان به قول شیخ بزرگوار سعدی: مثل سفر دریا است بیم جان دارد و امید نان؛ ولکن باز بسیار موجب ابتهاج این محتاج الی الله تعالی است که بیداری به حقیقت دیندار در خدمت بندگان خدای سبحان است، و از منصب و عنوانش تنها رضای آفریدگارش را خواهان. همان عارف نامور چه نیکو سرود که: پارسا باش و هرچه خواهی پوش تاج بر سر نه و علم بر دوش ارتقای مراتب معنوی و توفیقات روز افزون آن متأدب به آداب روحانی را بیش از پیش از حقیقت عالم تعالی شانه مسئلت دارم.

مرقومه مبارک آن جناب که بی‌گزاف از جهت شیوایی لفظ رشگ آب زلال، و از حیث رسایی معنی زبان خامه‌ام در وصف آن لال است؛ در دل خارايم اثری خاص گذاشت. برخی از مضامین آن را زبانه‌های آتشین یافتم که به لسان صادق، ناطق بود:

بیا و حال اهل درد بشنو به لفظ اندک و معنی بسیار از پیش آمد سفر شیراز وفات علویه مکرمه، والده سرکار علیّه: خانم، را ابراز



فرموده‌اید خدایش با نیاکانش که اهل عصمت و طهارتند محشور؛ و همه  
بازماندگانش را عاقبت بخیر بفرماید. آری:

هر آن کز پشت آدم زاد ناچار رود بر پشت فرزندان آدم

باید نصّ شریف: ﴿ ۲۶۶﴾

را شیوه خود ساخت تا از فوائد: ﴿

﴿ مستفید شد. بدیهی است که همواره آدمی در معرض حوادث، و

همیشه قفای مرگ و اجل در قفای اوست. چاره جز این نیست که:

سر قبول ببايد نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل کند همه داد

است ۲۶۷

خوشا اهل ولا که صاحب مقام صبر و رضایند و به زبان حال مترنم که:

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

این گروه آمنین‌اند.

آقای من اگرچه پند دادن و پند خواستن نیک آسان، و بدان کار بستن و راه

افتادن سخت دشوار است که کُتل‌های سهمگین پیمودن و بیابانهای خوفناک سپری

کردن است.

﴿ ۲۷۰﴾

ولکن به حکم محکم: ﴿

266. بقره/۱۵۷

267. مواعظ سعدی

268. دیوان باباطاهر عریان

269. دیوان حافظ

270. مزمل/۲۱



آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

بلی زبان سوز و گداز تشنگان وادی عشق است که:

مرا تا جان بود در تن بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم

ابد در پیش است و انسان در این سرای نوش و نیش سازنده خویش. علم و عمل جوهرند و مقوم گوهر آدم. همانطور که کردار را در نشئه صوری مادی وی، نمودی عرضی است؛ آن را در صقع نفس ناطقه نیز وجودی جوهری است لذا:

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت شد در آن عالم سجود او بهشت

چون که پرید از دهانش حمد حق مرغ جنت ساختش رب الفلق

کشت این دست آن طرف نخل و نبات

قرآن مجید که فصل خطاب و معیار حق است در قلب مبارک آن که سوره عظیم الشان یس است این سر مستتر مسطور و مکنون است که



به لحاظ امتثال مثال آن جناب این فصول که هر یک خود اصلی از اصول است، به تقلید ارباب تحقیق به رشته تحریر درآمد که شاید مجاز قنطره حقیقت شود؛ وگرنه آنچه را که اصحاب ذوق و شهود چشیده‌اند از اظهار آن برای مثل منی، دم درکشیده‌اند گاهی به بهانه اینکه هرکسی را بهر کاری ساخته‌اند، زمانی به عذر اینکه الاعراب عنه لغیر ذائقه ستر و الاظهار لغیر واجده خفاء. بعضی نظم تازی را غرّوه عذر خود آورده است که:

لا یعرف الحب الا من یکابده ولا الصبابة الا من یعانیها



و برخی شعر پارسی را دست‌آویز بهانه خود گرفته است که:  
نه گرفتار بود هر که فغانی دارد      ناله مرغ سحر خیز نشانی دارد  
بالآخره ما هم خدایی داریم و آخرین شفیع ارحم‌الرحمین است.

حسن حسن‌زاده آملی

۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۹۷ ه. ق





## درون سینه‌ام هرگز مبادا      زیاد نام نیکوی تو خالی

به حکم محکم الارواح جنود مجنده این داعی از نخست فانی در اوصاف ملکوتی و آداب روحانی عالم ربّانی حضرت والد ماجد رفع الله تعالی درجته بوده است. همانطور که به لسان واقف به اصل و فرع در معرفت الولد سرّ اییه از لجه حقیقت به ساحل ظهور رسید هر یک از آقازادگان و سروران گرامی من علاوه بر تحلی به کمالات صوری در مقامات معنوی نیز مکانتی منیع و درجتی رفیع را حایز است ﴿ کما اینکه لمعات کلمات مرقومه مبارک این گوهر تابناک سر سویدایش اعنی مولای مکرم از جمله شواهد متین و مبین بر اصالت صحت و صداقت عقیدت اینجانب است لذا از هماندم که گل به گلستان و جان بر جانان شد بوی دلاویز آن را از گلاب یافته‌ایم که حلقه ارادت به عزیزان خود را در گوش اخلاص نهاده‌ایم و در آستانه رضا و ولایشان آرمیده‌ایم علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند که همایون‌نامه سرکار عالی موجب مزید مباهات و افتخار گردیده است.

## هبطت الی من المحل الرفع      ورقاء ذات تعزز و تمنع

جمله‌های دلنشین آن را جمره‌های آتشین یافتم و چون اثر نمودار مؤثر خود است معلوم است که آقاایم را التهابی شدید و سوز و گدازی عجیب است آری اقتضای مآدبه خاص بندگان مخلص حق جلّ و علی این است که می‌نمایند و می‌ربایند و قبض می‌کنند و بسط می‌دهند، قهر او توأم با لطف است، و جلال او همزاد با جمال چنانکه مرکز حکمت امیر جهانبان علی امیرالمؤمنین<sup>7</sup> فرمود: سبحان من اتسعت رحمته لاولیائه فی شده نقمته و اشتدت نقمته لاعدائه فی سعة رحمته این فرقه را زبان دیگر است که:



عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد      ای عجب من عاشق این هر دو ضد  
اعتدال حال و حسن مآل آن وجود مسعود را از حضرت معبود مسئلت دارم و  
تفقدی که از این کمترین فرموده است سپاسگزارم.

حسن حسن‌زاده آملی

۲۶ ذی‌الحجه ۱۳۹۷ ه. ق.





جواب نامه ایست که قلم این کمترین، نگاشت :



با تقدیم سلام و احترام به حضور مبارک هیأت مدیره صندوق ذخیره امام  
زمان 7 و علیهم التحیة والإکرام مرقومه ای خوش تر از جونه عطار، و دماغ پرورتر از  
گلشن بهار، از کوی مشکبوی آن ذوات محترم، رسید از دست محبوبی به دستم.  
این قاصد از کدام زمین است مشکبوی

ماشاءالله چشم بد دور که آن شهر و دیار در ظلّ عنایت شهریار دادگستر جهان  
امام عصر و زمان 7 در اندیشه بندگان خدای سبحانند  
خدا را بر آن بنده بخشایش است

الحمد لله که آمل همواره در راه تکامل، و قافله ای در مسیر مدینه فاضله است،  
شکرا لله تعالی شأنه العزیز مساعیکم الجمیلة.

باری آنان که زر و سیم را بند کرده اند، بنده روزی اند نه روزی دهنده. و دو نانی  
که به جمع مال جمعی را پریشان کرده اند پریشانی هادر پیش دارند. هر چند مالشان  
فتح و فراوان باشد عاقبت آن محق و خسران است که ﴿ ٢٧٤ ﴾

271. بقره/ ٢٤٦

272. غزلیات سعدی

273. بوستان سعدی

274. بقره/ ٢٧٧



و احسان و صدقه هر چند اندک باشد بسیار است که ﴿﴾  
 چه بهتر که یک دامن گل از گلستان مفاتیح عیانی به رسم هدیه به ساحت  
 مقدس عزیزانی که از ساغر سعی و عملشان به چهره‌ها گلاب می‌پاشند، اهدا  
 شود:

«جهان گلستانی است پرگل و هرکس از این گلستان به نوعی خرسندی دارند:  
 از آن جمله بعضی به دیدن گل مایلند، و بعضی به بویدن گل، و بعضی به چیدن  
 گل، و بعضی به ریختن گل در مجالس و محافل، و بعضی به گرفتن گلاب از گل  
 جهت فوائده. و مقصود کلی از این گلستان حاصل آن کس است که فائده گلاب  
 را منظور دارد، و باقی که به باقیات مشغول‌اند در دست گول‌اند، و اوقات به  
 ضایع می‌گذرانند، اگرچه تفاوت بسیار است از آن که گل به بیند با آن که گل به  
 چیند، یا آن که ببوید با آن که در مجالس و محافل به جهت حفظ نفس بریزد».

بضاعتی مزجاء به حضرت عزیز به غرض عرض ارادت ارائه داده شده است تا  
 مگر این کمترین را در زمره صالحین نامی و در طریق سالکین گامی باشد. به نوید  
 ﴿﴾<sup>۲۷۰</sup> بسر می‌بریم، و از فیاض علی‌الاطلاق سعادت  
 روزافزون آن فرزندگان را مسألت داریم.

قم - حسن حسن‌زاده آملی  
 دهم ج ۱ / سنه ۱۳۹۸ ه. ق



پاسخ نامه ایست که بیوگرافی حضرت استاد علامه طباطبائی را، در زمان حیاتش از من خواسته اند.



۲۷۶



با اهدای تحیت و سلام از این کمترین خوشه چین خرمن اقبال بزرگان حسن حسن زاده آملی، شرح زندگی سراسر سعادت بقیةالماضین و ثمالالباقین، آیت علم و دین، مفسر کبیر، فیلسوف الهی، عارف ربّانی، فقیه صمدانی فخر اسلام استاد اکبر حضرت علامه حاج میرزا محمدحسین طباطبائی متّع الله الاسلام و المسلمین بطول بقائه الشریف را خواسته اید.

با اینکه انجام دادن چنین امر خطیر به شایستگی، از عهده این حقیر خارج است که نه به پارسی نغز یارا است و نه به عربی مبین توانا، با قل با قلم شکسته در فصاحت سبحان چه تواند بنگارد؟! مع الوصف عدم امثال را مرّوت ندیدم و با بضاعت مزجات شمه‌ای از آنچه که به سالیانی دراز در روضه رضوان محضر انس و قدس آن قدّیس قدّوسی، و محفل درس و بحث آن معلّم ربّانی، در دفتر خاطرات ضبط کرده‌ایم و گفتنی است تقدیم می‌داریم، و بدون تصنّع و تکلف در انشاء، کلک را به رفتار ساده‌اش واگذار، و به اختیارش رهسپار می‌کنیم



یک دهان خواهم به پهنای فلک      تا بگویم وصف آن رشک ملک



ور دهان یابم چنین و صد چنین      تنگ آید در بیان آن امین  
اینقدر هم گر نگویم ای سَنَد      شیشه دل از ضعیفی بشکند

در پیرامون اینگونه مردان بزرگ که فوق زمان و مکان و از نوابغ دهرند، از چندین بُعد باید سخن به میان آورد که کوتاه‌ترین آن ابعاد بعد زمان و مکان و شرح نحوهٔ تعیش و معاش آنان است و در این بُعد مادی سخن گفتن دور از شأن آن ارواح عرشی است، در این قسمت به همین گفتار حافظ شیرین سخن اکتفا می‌کنیم:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد      تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس  
وقتی به دأب و اقتضای اوان تحصیل، به بؤسِ بآسایی دچار شدم که ترا طاقت نباشد از شنیدن، دوست دانشمندی که با وی افتخار هم‌حجرگی داشتم به دیدارم آمد خدایش ببخشاید که به تشفی‌ام آمد و شفا بخشید و نویدم داد که یارا این سختی گوارا باد که به شهادت تذکره‌ها، نفوس مستعدّه از تحمّل ساعاتی چنین در محنت زمانه، مردان نامدار و اماتل روزگار شدند.  
آری:

نه در غنچه کامل شود پیکر گل      نه در بوته ظاهر شود صورت زر  
ز احداث چرخ است تهذیب مردم      چو از زخم خایسک تیزی خنجر  
آثار هرکس نمودار دارائی اوست:

بهترین معرف آن جناب سیر و سلوک انسانی، و آثار علمی از تدریس و تألیف او است، افاضل حوزه علمیه قم که شاغل کرسی تدریس اصول معارف حقّه جعفریه‌اند از تلامذه اویند، و تفسیر عظیم‌الشان «المیزان» که عالم علم را مایه فخر



و مباحثات است یکی از آثار نفیس قلمی و أمّ الکتاب مؤلفات اوست.

### تفسیر قرآن با قرآن:

امام الکمل فی الکمل امیرالمؤمنین علی<sup>7</sup> در وصف قرآن فرمود: کتاب الله ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض . بلکه خود قرآن کریم در وصف خود می فرماید:

﴿ ٢٧٩ ﴾

﴿

﴿ ٢٨١ ﴾ .

﴿ ٢٨٠ ﴾

### بیان مثانی و تفسیر قرآن به قرآن:

معنی مثانی همانست که امیر<sup>7</sup> فرمود: الکتاب الله ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض، چه مثانی جمع مثنیه اسم مفعول از ثنی به معنی عطف و لوی یعنی پیچیدن و برگشتن است. مثلاً رودخانه که در بعضی از جاهای مسیرش پیچ می خورد و دور می زند و برمی گردد، آن جاها مثانی اویند که به سبب این انعطاف قسمت قبل از پیچ رودخانه و قسمت بعد از پیچ آن ناظر یکدیگرند، آیات قرآنی هم با هم اینچنین اند که ناظر یکدیگرند یعنی بیان و زبان یکدیگرند. در منتهی الارب گوید: «ثنی بالكسر»: گشت وادی و گشت کوه.

این خلاصه مضمونی از تحقیق رشیق جناب استاد روحی فده در تفسیر کبیر «المیزان» در بیان مثانی است. به همین مبنی متین، قرآن کریم را به زبان قرآن کریم تفسیر فرموده است و در آغاز تفسیر به این نکته علیا اشارتی فرمود که خلاصه مفادش این است: حاشا که قرآن نور و تبیان کل شی باشد و تبیان نفس

278. خطبه ۱۳۱، نهج البلاغه

279. نحل/ ۹۰

280. زمر/ ۲۴

281. حجر/ ۸۸



خود نباشد.

این تفسیر شهر حکمت و مدینه فاضله‌ایست که در آن از بهترین و بلندترین مباحث انسانی و شعب دینی از عقلی و نقلی و عرفانی و فلسفی و حکمت متعالیه و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و غیرها بحث شده است. مپنداری که این سخنم با نصّ خود آن جناب در دیباچه تفسیر تناقض دارد که فرمود: قد اجتنبنا فیها عن أن نرکن الی حجة نظریة فلسفیة أو الی فرضیة علمیة، او الی مکاشفة عرفانیة، که هر دو به حق سخن گفتیم چنانکه باز خود معظم له در آخر دیباچه فرمود: ثم وضعنا ابحاثا مختلفة فلسفیة و علمیة و تاریخیة و اجتماعیة و اخلاقیة الخ فتبصر.

از زبان مبارک خود استاد:

در صبح روز سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم ۱۳۸۷ هـ. ق = ۷ آذر ۱۳۴۶ هـ. ش در محضر جناب استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی تشرف حاصل کردم، سخن از زمان تحصیل و کارهای علمی معظم له به میان آمد، فرمودند: من انتظار آمدن بهار و تابستان را می‌بردم چه در آن دو فصل چون شبها کوتاه بود شب را به مطالعه و نوشتن به روز می‌آوردم و در روز می‌خوابیدم.

سپس درباره تفسیرش فرمودند: من اوّل در روایات بحار بسیار فحص و تتبع کردم که از این راه کاری کرده باشم و درباره روایات، تألیفی در موضوعی خاص داشته باشم، بعد در تلفیق آیات و روایات زحمت بسیار کشیده‌ایم تا این که به فکر افتادیم بر قرآن تفسیری نویسیم ولی چنین می‌پنداشتم که چون قرآن بحر بی‌پایان است اگر به همه آن پردازیم مبدا توفیق نیابیم لذا آنچه از قرآن در اسماء و صفات الهی و آیات معاد و از اینگونه امور بود جدا کردیم که هفت رساله مستقل در هفت موضوع تألیف کرده‌ام، تا این که به تفسیر قرآن اشتغال ورزیدیم



که اکنون چهارده جلد آن طبع و منتشر شده است.

این سخن استاد در آن روز بود و امروز بحمدالله تعالی توفیق یافت که تفسیر المیزان را در بیست مجلد در مدت بیست سال به اتمام رسانید و در آخر تفسیر تاریخ اتمام را مرقوم فرموده به این عبارت :

### تاریخ اتمام المیزان و توصیه به طلاب علوم

تم الكتاب و الحمد لله و اتفق الفراغ من تأليفه في ليلة القدر المباركة الثالثة والعشرين من ليالي شهر رمضان من شهور سنة اثنتين و تسعين و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة و الحمد لله على الدوام و الصلوة على سيدنا محمد و آله و السلام.

طلاب عزیز ما سرمشق بگیرند که حضرت علامه طباطبائی شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیا می کرد و تفسیرش در این شب فرخنده به پایان رسید، آری این چنین باید بکار بود و به شعر رسا و شیوای شمس الدین محمد بن محمود آملی صاحب نفائس الفنون:

### کاندرین راه بسی خون جگر باید خورد

شیخ المشایخ صاحب جواهر<sup>1</sup> در آخر کتاب دیات آن فرماید: تم کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام فی ليلة الثلاثاء و عشرين من شهر رمضان المبارك ليلة القدر التي كان من تقدير الله تعالى فيها ان يتفضل علينا باتمام الكتاب المزبور - من سنة الالف و المأتين و الاربع و الخمسين من الهجرة النبوية - الخ.

از جناب صدوق ابن بابویه در إحيای شبهای بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان که لیالی قدرند در مفاتیح محدث قمی چنین نقل شده است: قال شيخنا الصدوق فيما أملی علی المشایخ فی مجلس واحد من مذهب الامامية و من

أحيى هاتين الليلتين بمذاكرة العلم فهو أفضل. یعنی افضل اعمال در احيای این دو شب قدر، مذاکره علم است.

### یکی از اساتید بزرگ استاد علامه طباطبائی

روزی در محضر مبارکش در ولایت و امامت سؤالاتی عنوان کرده‌ام تا این که سخن از آیه کریمه ﴿

﴿<sup>۲۸۲</sup> به میان آمد به حضورش عرض

کردم جنابعالی در تفسیر در وجه استفاده آیه بر عصمت امام بیانی از بعضی اساتیدتان نام برده‌اید و قد سئل بعض أساتيدنا رحمة الله عليه: عن تقريب دلالة الآية على عصمة الامام، فأجاب الخ. این استاد کدام بزرگوار است؟ فرمود مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای<sup>۲۸۳</sup>.

راقم گوید که دیگر اساتید ما هم: آیات عظام حاج شیخ محمدتقی آملی و آقاسید محمدحسن قاضی الهی طباطبائی<sup>۱۰</sup> از استادشان جناب آقاسید حسین بادکوبه‌ای به تجلیل و تعظیم نام می‌بردند. آن جناب آقاسید حسین بن سید رضا بن سید موسی حسینی بادکوبی لاهیجی (نه لاهیجی) است. در سال ۱۲۹۳ ه. ق. در قریه خود دلان بادکوبه متولد شده است، وی یکی از اعظام تلامذه جناب آقامیرزا هاشم اشکوری و آقامیرزا ابوالحسن جلوه و آقاعلی مدرس صاحب بدایع الحکم و آخوند خراسانی صاحب الکفایه و شیخ محمدحسن مامقانی رضوان الله تعالی علیهم و از مفاخر علمای متأخرین و متحلی به ملکات فاضله انسانی بود. در ۲۸ شوال ۱۳۵۸ ه. ق. در نجف اشرف به جوار رحمت الهی پیوست و او

282. بقره/۱۲۵

283. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۷





را تألیفاتی در معقول و منقول است و در طبقات اعلام الشیعه علامه شیخ آقابزرگ طهرانی؛ مذکور است .

### شرح حکمت‌الاشراق قطب شیرازی تقریرات درس خواجه است

در شب جمعه ۱۳ ذی‌الحجه ۱۳۸۹ هـ. ق. = ۱ / ۱۲ / ۱۳۴۸ هـ. ش که با تنی چند از افاضل حوزه از محضر پرفیض استاد علامه طباطبائی استفاضه می‌کردیم، پس از اتمام جلسه در معیت آن جناب در اثنای راه بودم اظهار داشتند که مرحوم استاد ما آقاسید حسین بادکوبه‌ای به طور منجز و قطع می‌فرمودند که شرح حکمة‌الاشراق قطب (شرح علامه قطب شیرازی بر حکمة‌الاشراق شیخ سهروردی) تقریرات درس خواجه نصیرالدین طوسی<sup>۱</sup> است. و خواجه مشرب اشراق داشت، در حکمت اشراقی بود چنانکه در مبحث علم اشارات، به خلاف شرطش در اوّل کتاب با مبنای مشاء مخالفت کرد، و علم را به طریق اشراق که فاعل بالرضا باشد تقریر کرد.

### تحصیلات ریاضی جناب استاد طباطبائی مدّ ظلّه العالی

و نیز در شب پنجشنبه ذی‌القعدة ۱۳۹۷ هـ. ق. = ۱۲ / ۸ / ۱۳۵۶ هـ. ش، بعد از انقضای جلسه در اثنای راه به مناسبتی سخن از ریاضیات به میان آمد فرمودند: استاد ما آسید حسین بادکوبه‌ای در نجف به ما امر فرمود که تحریر اقلیدس را بخوانیم، مدت دو سال و خورده‌ای در محضر آقا سید ابوالقاسم خوانساری تحریر مذکور و ریاضیات می‌خواندیم. فرمودند مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری در ریاضیات بسیار متبحر بود حتی از دانشگاه سئوالاتی برای او می‌فرستادند، در معادلات جبر و مقابله یکی از متبحرین بود، تثلیث زاویه کرد ولی به ما یاد نداد، و اخیراً در هند مرحوم شد.

راقم گوید: آنکه فرمود: تثلیث زاویه کرد، یک مسئله ریاضی قابل توجه است. در اصول اقلیدس و دیگر کتب ریاضی چه در ابتدائیات و چه در متوسطات و نهائیات، مسئله تثلیث زاویه اعم از مستوی و مستدیر به طور استقلال که یکی از اشکال مقاله‌ای باشد عنوان نشده است نه در اصول اقلیدس و نه در اکرمانالاؤس و دیگر متوسطات و نه در مجسطی بطلمیوس خواه به تحریر خواجه و خواه به تحریر مغربی اندلسی (محمی‌الدین یحیی بن محمد بن ابی‌الشکر المغربي الاندلسی) هر چند اصول اقلیدس متکفل فروع ریاضیات می‌باشد و اگر مسئله‌ای ریاضی در آن عنوانی خاص ندارد و به اصطلاح یکی از اشکال مقاله‌ای نیست، باید به استبانة اشکال دیگر مربوط به آن مسئله استنباط شود چنانکه در هر فن حکم هر اصل و فروع آن همین است و استاد در ریاضیات کسی است که مثلاً بتواند تثلیث زاویه را از آن اصول استخراج کند. پوشیده نماند که سخن در این است که زاویه‌ای به برهان هندسی تثلیث شود نه این که بوسیله آلت نقاله یا دیگر آلات اندازه‌گیری زوایا، تثلیث زاویه‌ای صورت گیرد چه این کار آسان است، مثلاً همانطور که به شکل نهم مقاله اولی اصول اقلیدس برهان هندسی بر تنصیف زاویه اقامه شده است، برای تثلیث زاویه نیز برهان هندسی اقامه و ترسیم گردد.

### تدریس علم هیأت در قم

وقتی جناب استاد علامه طباطبائی به اینجانب فرمودند در اوائل که از تبریز به قم آمدم شرح چغمینی را تدریس می‌کردم.

راقم گوید: شرح چغمینی از کتب هیئت است. ماتن آن محمود بن محمد بن عمر چغمینی مؤلف قانونچه در طب است، و شارح آن قاضی زاده رومی است. شارح از راصدین رصدخانه سمرقند است و در عمل زیج الغبیگی سهمی بسزا



دارد. این کتاب در ترتیب تدریسی و کلاسیکی فن هیئت از متوسطات است.

اینجانب در دوشنبه ۲۵ ج ۱ سنه ۱۳۸۳ ه. ق برابر با ۲۲ مهر ۱۳۴۲ ه. ش به قصد اقامت در قم، از طهران مهاجرت کرده است در همان اوان محصلین مدرسه حجتیه قم برایم حکایت کردند که در یک گوشه حوض مدرسه نامبرده جناب علامه طباطبائی، دائره هندیه برای تعیین سمت قبله و تشخیص خط نصف النهار که زوال ظهر از آن در هر روز معلوم می گردد به افق قم، کار گذاشته اند که متأسفانه در حفظ آن کوتاهی شد و چنان اثر علمی عملی ضایع گشت.

### ترک تبریز و اقامت در قم و استخاره با قرآن

استاد علامه طباطبائی پس از تحصیل مقدمات و سطوح در تبریز در ۱۳۴۴ ه. ش به نجف اشرف مهاجرت کردند و در محضر اساتید بزرگ چون آیات عظام: حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی و آقا سید حسین بادکوبی، و آقا سید ابوالحسن اصفهانی، و آقا محمدحسین کمپانی و آقا میرزا حسین نائینی و آقا سید ابوالقاسم خوانساری، به مقامات بلند فنون علمی و عملی نائل آمد و پس از ده سال اقامت در نجف در ۱۳۵۴ ه. ق = ۱۳۱۴ ه. ش به تبریز مراجعت فرمودند و چند سال در تبریز به تدریس و تألیف و تحقیق اشتغال داشتند تا در سنه ۱۳۶۵ ه. ق قصد عزیمت قم فرمودند و تبریز را ترک گفته اند و در قم اقامت فرمودند و تفسیر قرآن کریم و تدریس علوم عقلی و اصول معارف حقه الهیه را در قم تأسیس فرمودند و تاکنون که یکشنبه ۲۵ شعبان المعظم ۱۴۰۱ ه. ق = ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ ه. ش است، محفل مبارکش معقل ارباب عقول، و مجلس مقدسش مدرس اصحاب علوم است ادام الله تعالی اعوام افاضاته.

هر چند بسیاری از افراد حوزه علمیه قم محضر انورش را ادراک کرده اند ولی



جمعی را حظّ توفیق حضور بود، و فریقی را نصیب اطلاع به صورت اصطلاحات، و بعضی را نیل عروج به معارج علمی، و طایفه‌ای را میل به سیر و سلوک عملی، و قلیلی را وصول به منقبتین علم و عمل، و در حقیقت به همان مثبت است که حکیم الهی جناب میرزا ابوالحسن جلوه<sup>۱</sup> در شرح حال خویشتن در نامه دانشوران ناصری ترقیم فرموده است که:

«بالفعل اکثر طلاب از شهرهای مختلف که میل به معقول دارند، گرد من جمع‌اند هر جمعی به خیالی: برخی محض آموختن اصطلاح و طائفه‌ای به جهت آراستن مجالس، و شرمه‌ای به جهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد به عالم مجرد، شرح این طائفه است» ﴿<sup>۲۸۵</sup> باری:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من».

وقتی جناب استاد علامه طباطبایی برای این داعی حکایت فرمود که چون از تبریز عزم مهاجرت به قم کرده‌ام با قرآن مجید استخاره نمودم این آیه کریمه آمد: ﴿<sup>۲۸۶</sup>

یکی از اساتید بزرگ جناب استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی آیة‌الله العظمی عارف عظیم‌الشان، فقیه عالی مقام، صاحب مکاشفات و کرامات، مرحوم حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی در نجف بود. علامه شیخ آقابزرگ طهرانی در طبقات اعلام‌الشیعه شرح حالش را ذکر کرده است و تنی چند از اساتیدش را

285. واقعه/۱۴ و ۱۵

286. کشف/۴۵

287. ص ۱۵۶۵، قسم رابع از جزء اول در اعلام قرن رابع عشر



نام برده است و گفت :

هو السيّد الميرزا علي آغا بن الميرزا حسين بن الميرزا أحمد بن الميرزا رحيم  
الطباطبائي التبريزي القاضي عالم مجتهد تقى ورع اخلاقى فاضل - و قد دامت المودّة  
و الصّحبة بيننا عشرات السنين - فرأيتّه مستقيماً فى سيرته كريما فى خلقه شريفا فى  
ذاته الخ. له تفسير القرآن من اوله الى قوله تعالى ﴿

﴿<sup>۲۸۸</sup> الخ. ولوالده تفسير ايضا، و بيتهم بيت فضل و تقى قديم (انتهى ملخصا).

قاضى مذکور از اعجوبه‌های دهر بود، از نجل جلیل او مصداق الولد سر أبیه  
آقاسید مهدى قاضى طباطبائى؛ و مرحوم آیه‌الله شيخ محمد تقى آملی رضوان الله عليه  
و جناب علامه طباطبائى مدّ ظله العالی و برادر ماجدش آیه‌الله آقا سيّد محمدحسن  
الهی قاضى طباطبائى<sup>۱</sup> که هر یک را بر این بنده حقى عظیم است، از آن جناب  
وقایعى شگفت یادداشت داریم که نقل آنها را به زمان فرصت موکول می‌کنیم.  
يکى از کلمات دلنشين مرحوم حاج سيّد على قاضى اين است که: «اگر انسان  
نصف عمر خود را در پیدا کردن کامل صرف کند جا دارد».

آنکه مرحوم شيخ آقابزرگ در حقّ مغفور له قاضى فرمود: فرأيتّه مستقيماً فى  
سيرته نکته‌ای بسیار ارزشمند است چه عمل عمده در سلوک الی‌الله استقامت  
است، نزول برکات و فیض‌های الهی بر اثر استقامت است، ﴿

\*

﴿<sup>۲۸۹</sup>

\*

### میرزای شیرازی و میرزا حسین قاضی قدس الله سرهما

در شب پنجشنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۸۷ ه. ق. = ۳ / ۸ / ۱۳۴۶ ه. ش، از محضر مبارک استاد علامه طباطبائی با تنی چند از افاضل دوستان استفاده می‌کردیم، در حاشیه جلسه درس، سخن از استادش مرحوم آقای قاضی و اساتید و شاگردانش به میان آمد از آن جمله فرمودند: آن مرحوم اساتید بسیار دیده است - و چند نفر را نام برده است - تا اینکه فرمودند: پدر او مرحوم حاج میرزا حسین قاضی تفسیر سوره فاتحه و سوره انعام نوشته و من دیدم ولی اکنون نمی‌دانم کی دارد و در دست کیست. و فرمودند حاج میرزا حسین قاضی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود و چون از نزد میرزا خواست خداحافظی کند و به تبریز برود، مرحوم میرزا به او گفت حالا که می‌روی شب و روزی یک ساعت به خود پرداز. بعد از چندی که مرحوم میرزا از دیگران درباره مرحوم حاج میرزا حسین قاضی حال پرسید در جواب گفتند: آقا آن یک ساعت تبدیل به ۲۴ ساعت شد که همواره در مراقبت و حضور و عزلت بود. اما عزلتی که:

### من در میان جمع و دلم جای دیگر است

راقم گوید که در صبح روز پنجشنبه ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۸۷ ه. ق. = ۲ آذر ۱۳۴۶ ه. ش در قم به حضور شریف مرحوم آیة الله حاج سید حسین قاضی طباطبائی پسر عموی آیة الله حاج سید علی قاضی<sup>۱</sup> تشرّف حاصل کردم، مطالبی از آن جناب یادداشت کردم، از آن جمله موضوع مراقبت و حضور دائمی مرحوم حاج سید حسین قاضی و گفتار میرزای شیرازی با ایشان بود چنانکه از استاد علامه طباطبائی نقل کرده‌ایم.

در این واقعه شیرین و دلنشین هم باید از تأثیر نفسانی مرحوم میرزای شیرازی



سخن گفت و هم از قابلیت مرحوم میرزا حسین قاضی که هم فاعل در فاعلیت تام بوده و هم قابل در قابلیت. تأثیر نفوس کامله در نفوس مستعدّه اینچنین است.

### محاسبه حروف مشدّده در دوائر اباجد

و از جمله مطالبی که افاده فرمودند- چون خود اهل دعا بود و حشر با کتب ادعیه داشت- این که همه حروف مشدّده در دوائر اباجد یکی حساب می شود مگر کلمه جلاله که لام مکرر محسوب می گردد و عدد آن ۶۶ است.

### درجات بهشت و آیات قرآن:

و از جمله آن مطالب این که فرمودند در ماده ج م ع مجمع البحرین طریحی از رسول الله<sup>ص</sup> روایت شده است که ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون الف معنی. عرض کردم آقا وقتی از یک شکل هندسی قطاع ۴۹۷۶۶۴ حکم هندسی استفاده و استنباط گردد، چه جای استبعاد که یک حرف قرآن را هفتاد هزار معنی باشد، و این عدد هم شاید به فراخور استعداد مخاطب باشد که به تعبیر امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> به فرزندش محمد بن حنفیه: اعلم ان درجات الجنّة علی عدد آیات القرآن فاذا کان يوم القيمة يقال لقاری القرآن اقرأ وارق .

بلکه به تعبیر خود قرآن کریم: ﴿

﴿ ۲۹۲ ﴿

﴿ ۲۹۳ ﴿

290. شکل قطاع سطحی

290. ص ۶۵، ج ۱۴، وافی فیض

292. کشف/ ۱۱۰

293. لقمان/ ۲۸



علامه نظام‌الدین نیشابوری در شرح مجسطی بطلمیوس، در بیان قطاع سطحی گوید: والد عاوی الواقعة فی هذا الشكل هی ۴۹۷۶۶۴، فانظر فی هذا الشكل الصغير كيف استلزم جميع تلك المسائل و لا تعجب من قوله عزّ من قائل ﴿و﴾ الآية.

در شب چهارشنبه ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۴۷ هـ.ق، به حضور شریف الله استاد علامه طباطبائی تشرف یافتیم تا سخن بدینجا رسید که فرمودند: آقا از اینگونه امور حقیقی هرچه داریم از مرحوم آقای قاضی داریم چه آنچه را که در حیاتش از ایشان تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم، و چه آنچه را که طریقی خودمان داریم که از مرحوم قاضی گرفتیم. فتبصر.

### نقل رؤیا و کلام مرحوم آیه‌الله آملی درباره علامه طباطبائی

در فردای همان شب (چهارشنبه ۲۷ ذی‌الحجه ۱۳۴۷ هـ.ق) از قم به طهران رفتم و به محضر مبارک جناب استاد آ الله حاج شیخ محمدتقی آملی رضوان الله تعالی علیه مشرف شدم و خوابی که ایشان را دیده‌ام که در عالم رؤیا به من فرمود: التوحید أن تنسی غیر الله به ایشان عرض کرده‌ام، این جمله توحیدیه را که از من شنید این بیت گلشن راز عارف شبستری را در بیان آن برایم قرائت فرمود:

نشانی داده‌اندت از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

اما مرحوم آملی مصراع اول را چنین قرائت فرمود: خبر در داده‌اندت از خرابات. الخ.

بعد سخن از مرحوم آقای قاضی و استاد علامه طباطبائی و اخوی محترم ایشان آیه‌الله مرحوم آقا سید محمدحسن الهی به میان آوردم، مرحوم آقای آملی به من فرمودند:





«آقا اگر کسی باید در تحت تصرف و تعلیم کاملی بجایی برسد و قدمی بردارد، من برای شما بهتر از جناب آقای طباطبائی (یعنی علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان) کسی را نمی‌شناسم و بیشتر با ایشان مراوده داشته باشید که ایشان و مرحوم سید احمد کربلائی کشمیری در میان شاگردان مرحوم آقای قاضی (آیه الله) حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی تبریزی<sup>1</sup> از همه بهتر بودند و آقای طباطبائی در همان وقت کشفیات بسیار داشتند».

روز جمعه اول ماه ذی القعدة ۱۳۹۲ هـ. ق به حضور شریف جناب استاد علامه طباطبائی مشرف شدم از رساله تزییلات ایشان که محاکمات معظم له بین مکاتبات عارف بزرگوار مرحوم سید احمد کربلائی و حکیم نامدار مرحوم کمپانی<sup>1</sup> می‌باشد سخن به میان آمد. این مکاتبات بین علّمین نامبرده در معنی یک بیت عارف بزرگوار شیخ عطار<sup>1</sup> است :

**کی رسد عقل وجود آنجا که اوست**

عبارت دیباچه محاکمات جناب ایشان را تبرکاً نقل می‌کنم که روشنگر قلم شیوا و توانای فارسی معظم له و متضمّن فوائد چندی است :

بسم الله الرحمن الرحيم له الحمد في الأولى و الآخرة و له الحكم و السلام على عباده الذين اصطفى.

تصدیر: یک سلسله مکاتباتی در میان دو استاد بزرگوارمان: السید الاجل ابوالحسین و المکرمین ذوالمنقبین العارف الفقیه علم المعرفة و طود الفقه و منار العلم و سناد العمل المرحوم الحاج سید احمد کربلائی أفاض الله علينا من بركاته والشيخ الاجل الحکیم المتأله والفقیه البارع الذی هو من فلك التحقيق دائرها و فی بسطة التدقيق سائرها و ناظرها الشيخ محمدحسین الاصفهانی الغروی رفع الله درجته السامية، در معنای بیتی از ابیات شیخ عطار جریان یافته و به مقتضای الکلام یجرّ الکلام دو



مبنای معروف حکما و عرفا که هر یک از این دو بزرگوار به تقویت یکی از آنها پرداختند و در روشن ساختن مطلوب استفراغ و سع کامل فرموده‌اند، نظر به نفاست مطلب و دقت بحث خالی از اغلاق و غموض نبود به غرض حفظ آثار بزرگان و قضای حق اخذ و تربیت این بنده ناچیز محمدحسین طباطبائی در اوراقی چند به نام تذیلات و محاکمات آورده و در روشن ساختن حق مطلب کوتاهی نکردم.

### مگر صاحب‌دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعائی

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده ولی نشو و نمای وی در کربلای معلی بوده و بعد از ادراک و رشد به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته پیدا است قلمی شیوا و بیانی معجزآسا داشته پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینیّه گردیده و سرانجام به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی ملحق شده و دوره تعلّم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوته تربیت و تهذیب مرحوم آیه‌الحق و استاد وقت شیخ بزرگوار آخوند ملاحسینقلی همدانی اقرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگنان گوی سبقت ربوده و بالأخره در صف اوّل و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید، و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از درگذشت مرحوم آخوند در شهر مقدّس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیّه و تربیت و تکمیل مردم ید بیضا نشان می‌داد. جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دایره کمال گذاشته پشت پای به بساط طبیعت زده و از سگان دار خلد و محرمان حریم قرب شدند که از آن جمله است سید اجل، آیت حق و نادره دهر، عالم عابد، فقیه محدث، شاعر مفلح، سیدالعلماء الربّین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی



تبریزی متولد سال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری و متوفای سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری که در معارف الهیه و فقه حدیث و اخلاق استاد این ناچیز می باشد رفع الله درجاته السامیه و أفاض علينا من برکاته. سید بزرگوار صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و سی هجری قمری در عتبه مقدس نجف زندگی مستعار را بدرود گفت و روان پاکش به عالم بالا پرواز کرد. مرحوم شیخ اصلاً اصفهانی بوده ولی دفتر عمر را در عتبات عالیّه ورق زده پس از تمهید مقدمات علوم در حکمت به درس حکیم متأله مرحوم شیخ محمدباقر اصطهباناتی؛ حضور یافته و در اصول و فقه به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی<sup>1</sup> ملحق شده و سیزده سال به استفاده از آن جناب پرداخته و تکمیل یافت و در مرحله تهذیب نفس و تصفیه باطن با مرحوم خلدآشیان عالم تحریر فخرالمجتهدین و سندالعارفین حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نزیل قم که از اکابر تلامذه و تربیت یافتگان مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی بود رابطه و مکاتبه داشته.

مرحوم شیخ مردی جامع میان علم و عمل و رابط میان تقوی و ذوق دارای طبعی سیال و لهجه ای شیرین، دیوان اشعار وی معروف است و در فنون مختلفه شعر از قصیده و مدیحه و غزل و رباعی و علمی اشعاری زیاد سروده و در فقه و اصول و حکمت و عرفان مؤلفات زیاد دارد که غالب آنها مثل ضروریات یومی و حیاتی دست به دست می گردد. سیمائی داشت متواضع و زبانی خاموش و صورتی وارفته و غالباً غرق فکر و به خود مشغول بوده. زندگانی ساده داشت تا در سال هزار و سیصد و شصت و یک هجری قمری فجأً در خواب درگذشت و به جهان جاودانی شتافت.

سؤال: شیخ عطار در منطق الطیر فرماید:

دائماً او پادشاه مطلق است      در کمال عزّ خود مستغرق است  
کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

معنی بیت دوم را بیان فرمایید. الخ

این بود تصدیق جناب استاد علامه طباطبائی بر رساله محاکماتش بین مکاتبات دو آیت علم و عمل جناب سید احمد کربلایی و جناب شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی رفع الله تعالی درجاتهما به قلم خود معظم له. در محاکمات دقیقه‌های لطیف عرفانی و نظرهای بلند فلسفی دارد که اقتحام در آن را مجالی دیگر و وقتی وسیع‌تر باید.

سوالی از گفتار استاد در صدر تصدیرش که فرمود: «یک سلسله مکاتباتی در میان دو استاد بزرگوارمان، الخ» پیش می‌آید، و آن اینکه تاریخ وفات سید احمد کربلایی رضوان الله علیه چنانکه خود استاد علامه تنصیص فرمودند در ۱۳۳۰ ه. ق. بود، و ولادت حاجی آقا (استاد علامه طباطبائی مدّ ظله العالی) در آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۱ ه. ق. است و برای ادامه تحصیل در ۱۳۴۴ ه. ق. به نجف اشرف مشرف شد، پس زمان ارتحال مرحوم سید، جناب استاد در حدود نه سال است و هنوز به نجف نرفته بود که مرحوم سید در جوار رحمت الهی آرامید، و معظم له در همین تصدیق تصریح فرمود که استادش مرحوم آقای قاضی محضر مبارکش را ادراک کرد و به کمالات صوری و معنوی نائل آمد، بنابراین مقصود آن جناب از اینکه فرمود: دو استاد بزرگوارمان سید احمد کربلایی و شیخ محمدحسین اصفهانی چیست؟



ظاهراً باید جوابش این باشد که چون مرحوم سید استاد استاد بود، جناب علامه طباطبائی تشریفاً از مرحوم سید تعبیر به استاد فرموده است. و اکنون که به تحریر این مبارک نامه (سه شنبه ۲۷ شعبان ۱۴۰۱ ه.ق = ۹ تیرماه ۱۳۶۰ ه.ش) اشتغال دارم حضرت استاد طباطبائی در قم تشریف ندارند تا به مشافهه حضوری بیرسم.

و در همان روز مذکور (چهارشنبه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۴۷ ه.ق) که به محضر مبارک آیةالله حاج شیخ محمدتقی آملی در طهران مشرف شدم و ایشان که فرمودند: «در میان شاگردان مرحوم آقای قاضی، ایشان یعنی استاد طباطبائی و مرحوم سید احمد کربلایی کشمیری از همه بهتر بودند» این بنده به حضور استاد آملی عرض کرده است: آقا آیا این سید احمد کربلایی همان سید احمد کربلایی معروف است؟ فرمود: ایشان غیر از آن آقا بود. آن آقای سید احمد کربلایی را اصلاً ما ندیده‌ایم، که از شاگردان مرحوم ملاحسینقلی همدانی، و از اساتید حاج سید علی قاضی بود، اما این آقای سید احمد کربلایی کشمیری است و از شاگردان مرحوم قاضی بود و جوان مرگ شده است، و آن آقا سید احمد کربلایی استاد قاضی اصلاً اصفهانی بود. آنگاه مرحوم آقای آملی کرامتی از مرحوم آقای کشمیری در گشودن قفل بسته‌ای حکایت فرموده که در صفحه ۶۴ دفتر خاطراتم مسطور است.<sup>۲۹۴</sup>

یکی از مؤلفات علامه طباطبائی و سخنی چند از اعظام علماء در پیرامون

ولی الله اعظم امیرالمؤمنین علی ۷

294. بالاخره در همین روز سه شنبه ۹ تیر ۶۰ بوسیله دوست فاضل سالک صاحب‌دل جناب حاج آقا رضای ولانی آملی، ملقب به: خواجه ابوسعید آملی زاد الله سبحانه القرب الیه با استاد علامه طباطبائی که در طهران تشریف داشتند تلفنی در این موضوع سؤال شد در جواب فرمودند حق با فلانی یعنی اینجانب است، و تعبیر به استاد از جهت همان استاد استاد بودن مرحوم سید است.



یکی از مؤلفات صاحب ترجمه (استاد علامه طباطبائی) رساله وجیز بسیار عزیز «علی و الفلسفة الالهية» است. در مقاله‌ای که جناب استاد به مناسبت تأسیس کنگره هزاره نهج البلاغه در طهران، ترقیم و ارسال بدان کنگره فرمود و تکمیل رساله مذکور را تمنی کرد.

در آن مقاله نکته‌ای بسیار بلند قریب به این مضمون افاده فرمود که در میان جمیع صحابه رسول الله ۶ از کسی جز امیرالمؤمنین علی ۷ در بیان معارف حقّه الهیه صاحب این همه گفتار بدین صورت که نهج البلاغه نمونه بارز آنست نقل نشده است و احدی نشان نداده است.

راقم این سطور متمسک بذیل عنایت اهل ولایت حسن حسن‌زاده آملی چند جمله‌ای دیگر نیز از بعضی از اعاظم دیگر علمای اسلام درباره برهان‌الحکماء الالهیین امیرالمؤمنین حضرت وصی علی ۷ تقدیم می‌دارد:

۱- خلیل بن احمد بصری استاد سیبویه و واضع علم عروض، متوفی ۱۷۵ هـ. ق درباره حضرتش گفت: احتیاج الكل الیه و استغنائه عن الكل دلیل علی انه امام الكل.

و سئل أيضاً: ما هو الدلیل علی أنّ علیاً امام الكل فی الكل؟ فقال احتیاج الكل الیه و غناه عن الكل.<sup>۲۹۵</sup>

شیخ رئیس ابن سینا متوفی ۴۲۸ هـ. ق. در رساله معراجیه<sup>۲۹۶</sup> گوید: عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان ۹ چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل امیر المؤمنین که > :

< واین چنین خطاب جز با چنو بزرگی راست

295. روضات الجنات للخوانساری؛

296. ص ۱۵



نیامدی که او در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس .

۳- فخر رازی متوفی ۶۰۶ هـ. ق در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب در ضمن سوره فاتحه در مسأله جهر و اخفات بسم الله الرحمن الرحیم، در نماز جهر را اختیار کرده است و چند وجه دلیل بر جهر آن اقامه کرده است از آن جمله گوید: السابع أن الدلائل العقلية موافقة لنا و عمل علی بن ابی طالب<sup>7</sup> معنا و من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه.

من عبارت تفسیرش را بدون یک حرف تصرف از طبع ترکیه نقل کرده‌ام<sup>۲۹۷</sup>.  
۴- شیخ اکبر محیی الدین عربی متوفی ۶۳۸ در باب ششم فتوحات مکیه در بحث هباء فرماید: فلم یکن یقرب الیه قبولاً فی ذلک الهباء الا حقیقه محمد<sup>6</sup> المسماة بالعقل و اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب رضی الله عنه امام العالم و سرّ الانبیاء اجمعین.

من این عبارت شیخ اکبر را از فتوحات چاپ بولاق نقل کرده‌ام<sup>۲۹۸</sup>.  
۵- ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه متوفی ۶۵۵ هـ. ق در شرح خطبه ۵۸ نهج آنجا که امام<sup>7</sup> فرماید: بل کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم أزمّة الحق و أعلام الدین و السنة الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم ورود الهیم العطاش الخ.

گوید: فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن تحتہ سرّ عظیم و ذلک انه أمر المکلفین بان یجروا العتره فی إجلالها و إعظامها و الانقیاد لها و الطاعة لأوامرها مجری القرآن.

297. ص ۱۶۱، ج ۱

298. ص ۱۳۲، ج ۱



قال: فان قلت فهذا القول منه يشعر بأن العترة معصومة فما قول اصحابكم في ذلك؟

قلت: نصّ ابو محمد بن متويه في كتاب الكفاية على أن عليّاً معصوم و أدلّة النصوص قد دلّت على عصمته و ان ذلك امر اختصاص هو به دون غيره من الصحابة .

آن خلیل گوید: نیاز همه به علی و بی نیازی علی از همه، دلیل است که علی امام همه است.

شیخ رئیس گوید: علی در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس. فخر رازی گوید: هر کس علی را امام خود بگیرد به دست آویز استوار چنگ در زده است.

شیخ اکبر گوید: علی امام عالم و سرّ جمیع انبیاء است. ابن متویه گوید: ادله نصوص دالّ است که در میان صحابه فقط علی معصوم بوده است.

این چند کلمه قصار به پیشگاه مقام والای ولایت علوی، شرحی است از هزاران کاندلر عبارت آمد.

فلسفه الهیه همان دین الهی است :

جناب استاد علامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی در صدر آن رساله وجیز و عزیز «علی و الفلسفة الالهية» اصلی به غایت قویم، و مطلبی به نهایت عظیم به عنوان «الدین و الفلسفة» اهدا فرموده است که: حقاً آنّه لظلم عظیم ان یفرق بین الدین الالهی و بین الفلسفة الالهية.





این کلامی صادر از بطنان عرش تحقیق است که هرکس شنید گفتا لله درّ قائل.  
آری دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن برآستی ستمی  
بزرگ است.

معلم ثانی ابونصر فارابی در آخر کتاب قیّم خود به نام تحصیل السعادة بیانی  
شریف در پیرامون فلسفه دارد که منتهی به این نتیجه ارزشمند می گردد: فیلسوف  
کامل امام است.

و صدر المتألهین در اسفار فرمود: تَبَّاً لِفَلَسَفَةٍ تَكُونُ قَوَانِينَهَا غَيْرَ مُطَابَقَةٍ لِّلْكِتَابِ  
و السنّة.

در سنه هزار و سیصد و چهل و پنج هجری شمسی، جناب آقا سید  
محمدحسن الهی قاضی طباطبائی (برادر مکرم استاد علامه طباطبائی) رفع الله تعالی  
درجته المتعالیه که در حوزه علمیه قم برای افاده و افاضه رحل اقامت افکنده بودند،  
این کمترین از محضر انورش بهره مند بود. در روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه  
۱۳۸۶ هـ. ق. = ۲۵ / ۱۲ / ۱۳۴۵ هـ. ش در معیت آن جناب در شیخان قم سخن از  
سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفان عملی معظم له و حضرت استاد علامه  
طباطبائی به میان آمد، فرمودند:

استاد ما مرحوم قاضی؛ (آ الله حاج سید علی قاضی طباطبائی ۱) بود، و استاد  
قاضی مرحوم حاج سید احمد کربلانی، و استاد ایشان مرحوم آخوند مولی  
حسینقلی همدانی، و استاد ایشان مرحوم حاج سید علی شوشتری، و استاد ایشان  
ملاقلی جولا.



و بعد از ملاقلی جولا را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که خود ملاقلی جولا چه‌کسی بود، و خود حاج سید علی شوشتری هم او را نمی‌شناخت، زیرا که:

### واقعۀ حاج سید علی شوشتری و ملاقلی جولا

مرحوم حاج سید علی شوشتری در شوشتر بود و عالم مبسوط‌الید آنجا بود. وقتی مرافعۀ ای درباره ملک وقفی به میان آمد، عدۀ ای مدّعی بودند که این ملک وقف نیست، و وقف نامچۀ را در صندوقچۀ ای نهادند و در جای مخصوصی دفن کردند، و آنهایی که مدّعی وقف بودند هیچ مدرکی در دست نداشتند، خلاصه چند روز مرحوم شوشتری در حکم این واقعۀ حیران بود و طرفین دعوی هم مصرّ بودند و هر روز آمد و رفت می‌کردند و از مرحوم شوشتری حکم می‌خواستند، مرحوم شوشتری در همین گیر و دار بود که روزی مردی بسویش رفته، در زد کسی دم در آمد و پرسید کیستی؟ آن مرد گفت به آقا بگو مردی به نام ملاقلی جولا می‌خواهد شما را ببیند، وارد خانه شد و در نزد مرحوم شوشتری رفت و گفت آقا من آمدم به شما بگویم که باید از اینجا سفر کنی و به نجف بروی و در همانجا اقامت کنی. بدان که وقف نامچۀ این ملک در فلان مکان دفن است و ملک وقف است.

مرحوم شوشتری هم ملاقلی جولا را نمی‌شناخت. خلاصه دستور داد آن موضع را کنند و وقف نامچۀ را بدر آوردند، و پس از این واقعۀ از قضا و مرافعۀ دست کشید و شوشتر را ترک گفت و در نجف اقامت نمود و در آنجا به درس فقہ مرحوم شیخ مرتضی انصاری می‌رفت و مرحوم شیخ هم به درس اخلاق او حاضر می‌شد، تا اینکه مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی دنبال حقیقت را گرفت و هادی می‌طلبید، از همدان درآمد چندی در نزد عالمی بسر برده از او چیزی نیافت، به سوی نجف رخت بربست، در محضر مرحوم شوشتری و



انصاری حاضر شد و از هر دو کمال استفاضه نمود.

چون شیخ انصاری از دنیا رحلت کرد آخوند همدانی در پی نوشتن مطالب اصولیه و فقهیه مرحوم شیخ انصاری شد، مرحوم شوشتری او را منع کرد و گفت این کار تو نیست، دیگران هستند این کار را بکنند، شما باید مستعدین را دریابید، پس مرحوم آخوند ملاحسینقلی؛ در پی تربیت قابلین شد به طوری که بعضی را از صبح تا طلوع آفتاب و عده‌ای را از طلوع آفتاب تا مقداری از برآمدن روز و هکذا حتی بعضی را در سر شب و بعضی را در آخر شب تا اینکه توانست سیصد نفر را به طوری تربیت کند که هر یک از اولیاءالله شدند، از آن جمله هست:

مرحوم شیخ محمد بهاری، مرحوم سید احمد کربلائی، مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی، مرحوم شیخ علی زاهد قمی، مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی. این بود قسمتی از افادات استاد الهی طباطبائی در آن روز شیخان قم درباره سلسله مشایخ سیر و سلوکشان.

### هدف سفرای الهی تعلیم و تأدیب بشر است

این بنده ناچیز حضرت استاد علامه طباطبائی افاض الله تعالى علینا برکات انفاسه الشریفة را در تعلیم و تأدیب چنان یافته است که معلّم ثانی ابونصر فارابی در کتاب تحصیل السعادة در این دو رکن رکن و دو اصل اصیل أعنی تعلیم و تأدیب افاده فرموده است:

والتعلیم هو ایجاد الفضائل النظرية فی الامم و المدن و التأدیب هو طریق ایجاد الفضائل الخلقية و الصناعات العلمية فی الامم. و التعلیم هو بقول فقط و التأدیب هو أن تعود الامم و المديون الافعال الكائنة عن الملكات العلمية بان تنهض عزائمهم نحو فعلها و أن تصیر تلك و افعالها مستولية على نفوسهم و يجعلوا كالعاشقين لها.



هر یک از تألیفات جناب استاد علامه طباطبائی در این دو اصل مذکور حائز اهمیت بسزا و حاوی نقّادی‌های دقیق و عمیق است. به حقیقت آن جناب در تعلیم و تأدیّب نفوس مستعدّه در دانشگاه معارف عالیّه حقّ الهیّه اُغنی حوزّه علمیه قم، در زمانی که علائق به امور طبیعی و لذائذ مادیّ دامنگیر اکثر شده است، لطفی است از جانب خداوند متعال که ارزانی داشته شد تا حجت بر همگان تمام باشد، ﴿مُعْظَمَ لَهُ از شجره علم و تقوی است و چندین پشت از اسلاف آن جناب همه از امثال و افاضل عصر خود در منقبتین علم و تقوی بودند. ۴.

### آثار عمده قلمی جناب علامه طباطبائی از نظم و نثر

همه آثار آن جناب علم است و فکر، همه حقیقت است و معرفت، همه بحث است و فحص، همه عشق است و عقل، همه قرآن است و حدیث، ووو

هر که سخن با سخنی ضم کند      قطره‌ای از خون جگر کم کند

۱- تفسیر عظیم الشان المیزان در بیست مجلد که ام‌الکتاب مؤلفات او است.

۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم.

۳- حاشیه بر اسفار صدرالمتألهین که با اسفار چاپ دوم به طبع رسیده است.

۴- مصاحبات با استاد کرین.

۵- رساله در حکومت اسلامی.

۶- حاشیه کفایه، که در دست طبع و نشر است.

۷- رساله در قوه و فعل.

۸- رساله در اثبات ذات.

۹- رساله در صفات.

۱۰- رساله در افعال.



۱۱- رساله در وسائط.

الانسان قبل الدنيا.

الانسان في الدنيا.

### الانسان قبل الدنيا و في الدنيا و بعد الدنيا

از جمله مؤلفات جناب استاد علامه طباطبائی سه رساله شریف گرانقدر به نام‌های: الانسان قبل الدنيا، و الانسان في الدنيا، و الانسان بعد الدنيا است.

همانطور که در صدر این رساله گفته‌ایم اُم‌الکتاب آن جناب تفسیر عظیم‌الشأن المیزان است که بسیاری از امّهات مسائل رسائل او را حائز است، مثل رساله ولایت که تفسیر آیه ﴿ ۳۰۲ 》 حائز آنست. و یا

رساله الانسان بعد الدنيا که تفسیر آیه ﴿ ۳۰۳ 》 حائز آنست. مع‌ذلک رسائل مفرده را اهمیتی است که همّ واحد در تصنیف و تدوین آن اعمال شده است لذا به رسائل علماء اقبال و اعتنایی دیگر است.

مناسب است در این مقام از دانشمند نامور فلکی کامیل فلاماریون فرانسوی یادى شود. فلاماریون را در موضوعات مختلفه مصنّفات سودمند و ارزشمند است از آن جمله کتابی بنام مرگ و راز آن (LA MORT ET SON MYSTERE) که در سه جلد، اوّلی پیش از مرگ (Avant Lamort) و دومى گرداگرد مرگ (Autour de Lamort) و سومى پس از مرگ (Apres Lamort) است.

این کتاب فلاماریون را عالم مصرى محمد فرید وجدی به عربی ترجمه کرده است و آن را على أطلال المذهب المادى نام نهاده است که مانند اصل آن بسیار مفید است.

302. مانده/۱۰۵

303. بقره/۲۱۳



ظاهراً جناب استاد در تسمیه رسائل یاد شده باید ناظر به کار فلاماریون باشد و باید از خود آن جناب پرسید.

۱۴- الانسان بعد الدنيا.

۱۵- رساله در نبوت.

۱۶- رساله در ولایت.

۱۷- رساله در مشتقات.

۱۸- رساله در برهان.

۱۹- رساله در مغالطه.

۲۰- رساله در تحلیل.

۲۱- رساله در ترکیب.

۲۲- رساله در اعتبارات.

۲۳- رساله در نبوت و منامات.

۲۴- منظومه در رسم خط نستعلیق.

علی و الفلسفة الالهیة

۲۶- قرآن در اسلام.

۲۷- شیعه در اسلام.

۲۸- محاکمات بین دو مکاتبات.

۲۹- بسیاری از مقالات علمی که در مجلات علمی منتشر شده است.

۳۰- بدایة الحکمه.

۳۱- نهایة الحکمه.

این دو کتاب اخیر (بدایه و نهایه) از متون فلسفی بسیار مهم است، که عالی‌ترین سیر تکاملی فلسفی الهی از قلم وزین و سنگین چون صاحب «المیزان»



تدوین شد که بحمدالله تعالی اکنون در حوزه علمیه قم و دیگر حوزه‌های علمی از کتب درسی طالبان حکمت است.

آن کس که ز کوی آشنایی است داند که متاع ما کجائی است

:

این چند سطر را بطور عجاله به اندازه درایت خودم از معظم له تحریر و به حضور ارباب فضل تقدیم داشتم و مقرر که حق ترجمه را در حق صاحب ترجمه ایفا نکرده‌ام. هر چند:

مرد را صد سال عمّ و خال او یک سر موئی نداند حال او<sup>۳۰۴</sup>

ولی باز امید است که در فرصت بیشتر وظیفه قدرشناسی‌ام را نسبت به ساحت مقدّس آن جناب و برادر مکرم او حضرت آیةالله جامع‌المعقول والمنقول آقا سید محمدحسن الهی قاضی طباطبائی قدس سره العزیز و روحی له الفداء که آن هر دو سرور و مولایم بر این بنده کمترین ناچیز، حقوق تعلیم و تأدیب بسیار دارند، به پیشگاه مردم صاحب‌دل عرضه بدارم.

امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> فرمود: لقد علّمني رسول الله<sup>۶</sup> ألف باب يفتح كل باب ألف باب .  
و عن زرارة و أبي بصير عن الباقر و الصادق<sup>۸</sup> قالاً: علينا أن نلقى اليكم الاصول و عليكم أن تفرّعوا .

من از مدح و ثنای، مجد و سنای آن جلسه‌های صبح سعادت که سالیانی دراز در حضور باهرالنور استاد تعلیم و تأدیب علامه طباطبائی، ابواب رحمت از القای اصول معارف الهیه به‌رویی ما گشوده می‌شد، ناتوانم. جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیر

304. مثنوی معنوی مولوی

305. بحار، ج ۷، ص ۲۸۱، چاپ کمپانی

306. ماده ف ر ع مجمع‌البحرین طریحی رحمه الله علیه



جزاء العاملين قوله سبحانه: ﴿



قم - حسن حسن زاده آملی  
۲۸ شعبان المعظم ۱۴۰۱ هـ. ق  
۱۰ خرداد ۱۳۶۰ هـ. ش





جواب نامه ایست که به دوستی ارسال داشتیم:

با سلام و دعا مصحف کریم را گشودیم سوره یوسف از زبان حضرت یعقوب 7 آمده است: ﴿...﴾<sup>۳۰۷</sup>. اهم مطالب در طلعه امر دو چیز است: یکی توحید و دیگر معرفت نفس که تواند مظهر اتم وی گردد. اما توحید این که سالک با قدم معرفت بجایی رسد که جمع بین تفرقه و جمع کند، و تنزیه از تنزیه و تشبیه نماید. همان طور که کشاف حقایق امام به حق ناطق حضرت جعفر صادق 7 فرموده است: الجمع بلا تفرقه زندقة و التفرقه بدون الجمع تعطيل و الجمع بينهما توحيد. و این توحید حقیقی اسلامی است و کلام وحی بدان ناطق است که ﴿...﴾. در بیان آن به تمثیلی اکتفاء می کنیم - خاک بر فرق من و تمثیل من - : در عالم رؤیا آنچه که مشاهده می گردند همه از منشآت نفس اند پس قائم به نفس و از شؤون وی اند، و چون نفس موجود حی مدرک عالم به ذات خود است شؤون وی اند، و چون نفس موجود حی مدرک عالم به ذات خود است شؤون او نیز با همه کثرتی که دارند حی و مدرک اند و در واقع یک حقیقت به نام نفس است که به صور کثیره درآمده است و خود با این که همه است فوق همه است. این کثرت صور منافی با وحدت شخصیه نفس نیست بلکه هر چه صور بیشتر باشند دلالت بر قوت وحدت نفس می کنند. و نفس بر جمیع این صور کثیره قاهر است و همه آنها مقهور وی، پس نفس هر یک آنها است که جز شؤون نفس نیستند و هیچیک آنها نیست که نفس در حدّ هیچیک محدود نیست. پس نفس را با هر یک از این



منشآت جمع کردی و از هر یک تفرقه نمودی. و نیز نفس را فقط مجرد ندانستی که از کثرت تنزیهش کنی، و او را در هیچ صورتی از صور کثرت مقید نکرده‌ای تا قائل به تشبیه بوده باشی بلکه او را از این تنزیه و تشبیه تنزیه نمودی، کثرت غیر متناهی نظام هستی شؤون ذاتیه حق تعالی‌اند و من عرف نفسه فقد عرف ربه.

و اما معرفت نفس اینکه خداوند سبحان فرمود: ﴿

تفسیر اصیل آن چنانست که جناب صدرالمتألهین در آخر مرحله چهارم حکمت متعالیه که معروف به اسفار است فرموده است: کلمه طیب روح مؤمن است، و عمل صالح معارف عقلیه که او را ارتقاء می‌دهند و بدانجا می‌کشانند. این تفسیر بر این اساس قویم است که علم و عمل دو گوهر انسان سازند.

انسان کاری مهمتر از خودسازی ندارد و ساختن هر چیز را مایه به حسب آن چیز لازم است مثلاً دیوار را سنگ و گل باید و انسان را علم و عمل. انسان تا به لقاءالله نرسیده است به کمال مطلوبش نائل نشده است و لقاءالله به معنی اتصاف انسان باوصاف الهی و تخلق او به اخلاقی ربوبی است. بابا افضل را کلامی کامل در این باب است که: «عالم درختیست که بار و ثمره او مردم است و مردم درختی است که بار و ثمره وی خرد است و خرد درختیست که ثمره او لقای خدای تعالی است».

در توحید باید مراقبت را تقویت کرد مراقبت تخم سعادت است که در مزرع دل کاشته می‌شود و سایر آداب و اعمال پروراندن آنست. مراقبت کشیک نفس کشیدن و همواره در حضور بودن است. حدیث نفس مزاحم با مراقبت است، این سخن دل‌نشین امام صادق<sup>7</sup> را باید بر دل نشانند: القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم



الله غیر الله، حافظ به این حدیث در این بیت نظر دارد:

ناگفته نماند که بدن تور شکار و سواری راهوار ماست، مبادا با او چنان کنیم که نه به کار شکار آید و نه تواند سوار را بجایی برساند، ره چنان رو که رهروان رفتند، کسی به ما نگفت که شب و روز را با یک دانه خرما بسر ببریم، در حد اعتدال بدن نیاز به تعیش دارد ﴿<sup>۳۰۸</sup> انسان کامل آن کسی است که حق هر ذی حق را اداء می کند.

از این کمترین دستورالعمل خواسته اید، آقای من صدای دُھلی را از دور شنیده اید، و از نزدیک هم به انبار کاه برخورد می کنید، مع الوصف عدم امتثال را روا ندانستم، به عرض می رسانم که دستورالعمل انسان قرآن است که ﴿<sup>۳۰۹</sup> داعی تنها دستوری که الان می تواند به حضور جنابعالی عرض کند این است که مراقبت را حفظ بفرمایید یعنی در همه حال مواظب خود بوده باشید که در نزد حقیقت همه موجودات بسر می بری. می دانید که همنشین مؤثر است، مصاحبت اثر دارد، خوپذیر است نفس انسانی، کسانی که در مصاحبت با ملکوت عالم بسر می برند کم کم ملکوتی می شوند. آن سعادت مندی که چنین معاشرت و مصاحبت را به راستی در نهانخانه سر و ذات خود با ﴿<sup>۳۱۰</sup> به دست آورده است مترنم به این ترانه است:

308. اعراف/ ۳۲

309. اسراء/ ۱۰

310. نور/ ۳۶



## گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من

اینچنین کس پیوسته در ذکر و فکر و عشق و شوق و سوز و گداز و راز و نیاز است و به قول خواجه حافظ:

چنین کسی را هیچ کاری از حضور باز نمی‌دارد ﴿  
۳۱۱﴾

باز از امام صادق<sup>۷</sup> است که: العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله تعالی.  
شیخ اجل سعدی به این حدیث گرانقدر در این بیت نظر دارد:

آقای من همچنان که طلب مجهول مطلق محال است، خطاب به مجهول مطلق  
نیز چنین است، هر یک از ما شانی و جدولی از دریای بیکران حقیقت دار هستی  
می‌باشیم و از این جدول با او در ارتباطیم، البته:

## ارتباطی بی‌تکیف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس

و از این کانال او را خطاب می‌کنیم. غرضم از این نکته این است که هرچه  
عائد ما می‌شود از کانال وجود خودمان است این خیال رهنما نشود که از  
خارج ما چیزی عائد ما می‌گردد. اگر در حالات مراقبت تام تمثلاتی پیش آمد  
خوش آمد مکتوم بدار که سالک کتوم است، از عارف سر می‌رود و سر نمی‌رود.  
به عرض برسانم: خوش باش که عاقبت بخیر است تو را.



آقای من در نزد اولیاء الله مجرب است که إکثار ذکر شریف یا حیّ یا قیّوم یا من لا اله الا انت موجب حیات عقل است. وقتی با خدایت خلوت کن که بدن استراحت کرده باشد و از خستگی بدر آمده باشد و در حال امتلاء و اشتها نباشد در آن حال با کمال حضور و مراقبت و ادب مع الله، خداوند سبحان را بدان ذکر شریف می خوانی، عدد ندارد، اختیار مدّت با خود جناب عالی است مثلاً در حدود بیست دقیقه یا بیشتر و بهتر اینکه کمتر از یک اربعین نباشد، بیشترش چه بهتر.

قرائت قرآن مجید در شب و روز ترک نشود هر چند بقدر پنجاه آیه بوده باشد. طهارت را حفظ کنید حتی با طهارت بخوابید.

آقای من باید با تأنی و رفق و مدارا به راه بود نه با سرعت و اضطراب. جسارۀ عرض می کنم هیچ چیز از خدا جز خدا نخواه که چون که صد آمد نود هم پیش ما است، از تو حرکت از خدا برکت، نامه ها دریافت خواهی نمود. این عطیۀ فریده ایست که به حضور آن حبیب الله تقدیم داشتیم، والسلام.

قم - حسن حسن زاده آملی

دهم شهر الله المبارک ۱۴۰۳ ه. ق

۱ / ۴ / ۱۳۶۲ ه. ش



این کلمه جواب نامه‌ای است که نگاشته‌ایم:

با تحیت و سلام، معروض می‌دارد که هدف مقدّس شما شایان تحسین و درخور تمجید است که در مسیر معارف قرآنی و در فکر تکامل جامعه انسانی می‌باشید، قوله سبحانه: ﴿ ۳۱۲ 》.

عرفان علم انسان‌ساز است که در حقیقت عروج نفس به معرفت حق تعالی، و اعتلای آن به تخلّق به اخلاق ربوبی و تأدّب به آداب الهی است. جامعه بی‌عرفان کالبد بی‌جان است.

عرفان اصیل اسلامی را منطق وحی اعنی قرآن مجید حائز است، و روایات صادره از وسائط فیض الهی که اهل بیت عصمت و طهارت‌اند به منزله مرتبه نازله قرآنند.

صحف قویم عرفانی و کتب اصیل فلسفه و حکمت متعالیه‌ای که از قلم اعلای دانشمندان و اندیشمندان بزرگ اسلامی تدوین شده‌اند در حوزه‌های علمیه تدریس می‌گردند و شناخته شده‌اند. در تعلیم معارف اسلامی باید حوزه‌ها و دانشگاه‌های کشور را تقویت کرد.

قرآن تبیان کلمات غیر متناهی کتاب هستی و مبین حقایق اسماء غیبی و عینی است. تفسیر جامع آن انسان کامل است. باید افراد اجتماع رشد علمی تحصیل کنند تا تشبّه به چنان انسان پیدا نمایند، و تفسیر کتبی به هر اندازه نوشته شود باز جامع‌تر از آن هم متصور است. البته باید در راه تعالی تفسیر کتبی هم بود. امید است که اجتماع فعلی ما به توفیق فهم تفسیر مجمع و المیزان و تفاسیر روایی و



عرفانی اصیل از استادان زبان فهم، موفق شود. در واقع صحف عرفانی تفسیر انفسی قرآن کریم‌اند.

همه معارف اسلامی در حد کمال برای اکثر افراد اعمّ از درس خوانده و ناخوانده، ناشناخته مانده است. محقق را تألیفی گرانقدرتر از تصنیف کتاب انفسی نیست که نفوس مستعدّه را احیاء کند و از قوّه به فعلیّت رساند و پس از آن تألیف تدوینی تا انعامش عام باشد و احسانش تام. والسلام.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۶۲/۱۰/۲۴ ه. ش



### خیرکم أنفعکم

حضور مبارک دانشمند گرانقدر علم پرور جناب آقای دکتر حداد عادل معاون وزارت آموزش و پرورش دامت برکاته الوافرة

با سلام و ثناء و دعا معروض می‌دارد که چهارده دفتر معانی و یا چهارده گنجینه گهر را که در راه هدف مقدس ارتقای فرهنگ اسلامی، و اعتلای معارف حقّه از همّت بلند ارباب قلم و از فکرت صافی دانشمندان اندیشمند گرامی کشور جمهوری اسلامی ایران به شیرین‌ترین شیوه و خوش‌ترین آیین برای ترفیع دانش پژوهان سعادت‌مند مدارس راهنمایی و دبیرستانی تألیف و تدوین گردیده‌اند؛ به عنوان بهترین عطیه و هدیه دریافت نموده‌ام.

داعی از چند جای هر دفتر که ورق زده است در وصف آن مترنّم بود که:

**هر دم از این شاخ بری می‌رسد      تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد**

از خداوند سبحان توفیقات روزافزون آن استادان ارجمند، و مزید آثار قلمی آن ذوات محترم را مسألت دارم.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۶۳/۱/۲۷ ه.ش





در پاسخ نامه عزیزی که بیوگرافی مرا خواسته بود نگاشته‌ام :

با تحیت و سلام: حضور مبارک جناب آقای محمدباقر نجف‌زاده دامت برکاته الوافرة معروض می‌دارد که مرقومه مبارک جنابعالی زیارت شده است. اظهار داشتید که کتابی در تراجم رجال علم تألیف می‌فرمایید، الحمدلله که موفقید. خدای متعال آثار وجودی حضرتعالی را بیشتر گرداند. قوله سبحانه: ﴿...﴾ ارباب معرفت دانند که احیای آثار و تراجم احوال بزرگان علم تا چه اندازه برای همه طبقات اجتماع از هر حیث مفید است ولی این کمترین درباره خود چه بنگارد که نه تألیفی شایان تعریف دارد، و نه تصنیفی سزاوار تحسین. نه عقده‌ای را به بنان خود گشوده است، و نه مشکلی را به بیان خود حل کرده است. نه اهل حلّ و عقد است، و نه مرد رتق و فتق. نه به مقامی واصل شده است، و نه بهره‌ای از او حاصل. گویی درباره وی گفته‌آمد:

عمرش از خمسين بگذشت و خود هنوز از عقل هیولانی نگذشت، مع ذلک بنا به فرموده ایزد تعالی: ﴿...﴾ و به دستور ولی‌الله اعظم، امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق<sup>8</sup> ردّ جواب الکتاب واجب کوجوب ردّ السّلام، این چند جمله تحریر می‌گردد:

نام حسن و به شهرت حسن‌زاده آملی در هزار و سیصد و هفت هجری شمسی در ایرای لاریجان آمل متولّد، و در حجر کفالت و تحت مراقبت پدر و مادری الهی تربیت و از پستان پاک مادری مؤمنه عفیفه صدیقه شیر نوشیده‌ام

سقاها الله و جميع المؤمنين شراباً طهوراً.

تحصیلات کتب ابتدائیه را که در میان طلاب علوم دینیّه معمول و متداول است از نصاب الصبیان و جامع المقدمات و شرح الفیه سیوطی و حاشیه ملا عبدالله بر تهذیب منطق و شرح جامی بر کافیه نحو و شمسیه در منطق و شرح نظام در صرف و مطوّل در معانی و بیان و بدیع و معالم در اصول و تبصره در فقه و مغنی اللیب در نحو و شرایع محقق در فقه و چندین کتب جلدین شرح لمعه در فقه و قوانین در اصول تا مبحث عام و خاص را در آمل که همواره از قدیم الدهر واجد رجال علم بوده، از محضر مبارک روحانین آن شهر آیات عظام و حجج اسلام: محمد آقای غروی و آقا عزیزالله طبرسی و آقا شیخ احمد اعتمادی و آقا عبدالله اشراقی و آقا ابوالقاسم رجائی و غیرهم که همگی از این نشئه رخت بر بسته اند و به ریاض قدس در جوار رحمت رب العالمین آرمیدند، فرا گرفتم. و نیز از حضرت آیة الله عزیزالله طبرسی تعلیم خط می گرفتم، تا اینکه خودم در آمل چند کتاب مقدماتی را تدریس می کردم.

پس از آن در شهریور هزار و سیصد و بیست و نه شمسی به طهران آمدم و چند سالی در مدرسه مبارک حاج ابوالفتح؛ بسر بردم و باقی کتب شرح لمعه و از عام و خاص قوانین تا آخر جلدین آن را در محضر شریف مرحوم آیة الله آقا سید احمد لواسانی؛ درس خوانده ام.

و بعد از آن چندین سال در مدرسه مبارک مروی بسر بردم. و به ارشاد جناب آیة الله حاج شیخ محمدتقی آملی<sup>۱</sup> به محضر مبارک علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی طهرانی مسجد حوضی اعلی الله تعالی مقاماته آشنا شدم و آن بزرگوار چون پدر مهربانی سالیانی دراز در کنف عنایتش هم خویش را به تربیت و تعلیم اینجانب مصروف داشت و از فنونی چند دری به روی این ناچیز بگشود:



از منقول تمام مکاسب و رسائل شیخ انصاری<sup>1</sup> و جلدین کفایه آخوند خراسانی<sup>1</sup> و پس از آن کتاب طهارت و کتابهای صلوٰه و خمس و زکوٰه و حج و ارث جواهر را به صورت درس فقه خارج استدلالی محققانه.

از معقول اکثر شرح خواجه طوسی<sup>1</sup> بر اشارات ابن سینا<sup>1</sup> و اکثر اسفار ملاصدرا<sup>1</sup> و کتاب نفس و حیوان و نبات و تشریح شفای شیخ رئیس که از کتاب نفس تا آخر طبیعیات شفاء است.

از تفسیر تمام دوره تفسیر مجمع البیان طبرسی از بدو تا ختم آن. از کتب قرائت و تجوید: شرح شاطبیه.

از کتب ریاضی و هیئت و نجوم: فارسی هیئت قوشجی، و شرح چغمینی قاضی زاده رومی، و اصول اقلیدس و اکرمانالاؤس به تحریر خواجه طوسی، و شرح علامه خفّری بر تذکره خواجه، و از اوّل تا آخر زیج بهادری، و مجسطی بطلمیوس به تحریر خواجه طوسی، و عمل بر ربع مجیب و اسطرلاب.

از کتب رجال و درایه: دوره جلدین جامع الرواۃ اردبیلی و درایه فارسی که از مؤلفات خود آن جناب است.

از کتب طب: قانونچه چغمینی و تشریح کلیات قانون شیخ رئیس بوعلی سینا و قسمت اعظم شرح نفیس بن عوض مشهور به شرح اسباب.

در آن سنوات استاد آیة الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی<sup>1</sup> از قزوین به طهران تشریف فرما شدند و اقامت فرمودند که به هدایت جناب استاد شعرانی به حضور شریفش تشرّف یافتیم و چند سال در محضر مبارکش نیز به تحصیل علوم نقلی و عقلی و عرفانی از اسفار صدر اعظم فلاسفه و شرح علامه فناری بر مصباح الانس صدرالدین قونوی، و خارج فقه و اصول مشغول بودم. آن عالم ربّانی بر این بنده ناچیز عنایت و توجّهات خاصّی مبذول داشت.



و نیز از محضر مبارک حکیم الهی و عارف ربّانی استاد میرزا مهدی الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی علیه تمام حکمت منظومه متألّه سبزواری و مبحث نفس اسفار و حدود نصف شرح خواجه بر اشارات شیخ رئیس را تلمذ نموده‌ام و نیز در مجلس تفسیر قرآن آن جناب خوشه چین بوده‌ام . و آن جناب به من فرمودند وقتی به الحاح و ابرام شما خواستم درس منظومه را قبول و شروع کنم با قرآن مجید استخاره کرده‌ام این آیه کریمه آمد: ﴿

و نیز مدتی مدید در طهران توفیق استفاضه از مباحث درس خارج فقه و اصول جناب استاد آیة الله حاج شیخ محمدتقی آملی<sup>۱</sup> را یافتم.

و نیز از اعاضی که در طهران به ادراک محضر مقلّش بهره‌مند بودم جناب حکیم الهی و عارف صمدانی استاد محمدحسین فاضل تونی ؛ است که قسمتی از طبیعیات شفا و شرح علامه قیصری بر فصوص شیخ اکبر محیی‌الدین عربی را در نزد ایشان تلمذ نموده‌ام .

و نیز قسمتی از طبیعیات شفا را در محضر مبارک جناب آیة الله حاج میرزا احمد آشتیانی<sup>۱</sup> خوانده‌ام .

در دوشنبه ۲۵ جمادی الاول / ۱۳۸۳ هـ . ق برابر با ۲۲ مهر ۱۳۴۲ هـ . ش به قصد اقامت در قم، طهران را ترک گفته‌ایم.

و اکنون که ماه ولایت رجب ۱۴۰۴ هـ . ق و اردیبهشت ۱۳۶۳ هـ . ش است در حدود ۲۱ سال است در حوزه علمیه قم که ﴿

معارف حقّه محمدی<sup>۱۶</sup> اشتغال دارم.

از کسانی که در قم بر این بنده حق بسیار عظیم دارند آیتین استادان علامه طباطبائی صاحب تفسیر عظیم المیزان مد ظله العالی و برادر مکرم آن جناب مرحوم محمدحسن آقای الهی طباطبائی<sup>۱</sup> است.



و نیز سالیانی در قم به محضر مبارک تنی چند از آیات عظام در دروس فقه و اصول افتخار تشرّف می‌یافتم و اخیراً توفیق الهی رفیق شد که از حضور شریف عبد صالح نبیه، مصداق الولد سر ایبه نجل جلیل آیه‌الله حاج سیّد علی قاضی تبریزی<sup>۱</sup> جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای سیّد مهدی قاضی رضوان الله تعالی علیه معارفی تحصیل نمایم.

و همچنین بسیاری از آیات و اعظام و افاخم علما را بر این بنده ناچیز حقّ استادی است. ولی این همه علل و اسباب ظاهری است و علّة‌العلل و مسبّب‌الاسباب و مفیض و واهب علی‌الاطلاق حقّ جلّ و علی است ﴿۳۱۳﴾

این همه میناگرها کار اوست      این همه اکسیرها اسرار اوست  
هرچه خواهد آن مسبّب آورد      قدرت مطلق سبب‌ها بر درد

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن      تا حجب را برکنند از بیخ و بن

اما تألیفات: برای این که نفس را مشغول باید داشت که حکما فرموده‌اند نفس را مشغول بدار وگرنه او تو را مشغول می‌کند، تعلیقات و حواشی بر کتب درسی از معقول و منقول و رسائل و جزوات در موضوعات و فنون گوناگون نوشته‌ام:  
۱- شرح نهج‌البلاغه به نام تکمله منهاج‌البراعه به عربی در پنج جلد که تکلمه منهاج‌البراعه فی شرح نهج‌البلاغه مرحوم میرزا حبیب‌الله خویی است و مقدمه آن به قلم استاد علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در تقریظ کتاب، مزین است.  
۲- رساله‌ای در ولایت و امامت.



- ۳- رساله‌ای در رؤیت و عدم آن بر مشرب حکمت و کلام.
  - ۴- رساله‌ای در لقاءالله بر منهل عرفان.
  - ۵- رساله‌ای به نام فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب.
  - ۶- رساله‌ای در صبح و شفق و تحقیق در صبح صادق و کاذب و بیان طایفه‌ای از آیات و روایات در این موضوع.
  - این پنج رساله در تکمله نامبرده به مناسباتی که پیش آمده است درج شده است.
  - ۷- تصحیح و اعراب اصول کافی ثقة الاسلام کلینی<sup>۱</sup> که در دو جلد طبع شده است.
  - ۸- رساله‌ای در ضبط اسماء روات احادیث به نام اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال که در آخر جلد اوّل کافی مذکور به طبع رسیده است.
  - ۹- تصحیح خلاصه منهج الصادقین در تفسیر قرآن تألیف مرحوم ملا فتح الله کاشانی.
  - ۱۰- رساله‌ای در قرائت حفص بن سلیمان و ابوبکر بن عیاش راویان عاصم بن ابی النجود بهدله، که در آخر تفسیر منهج مذکور به طبع رسیده است.
- علّت تألیف این رساله این بود که تفسیر منهج چه کبیر آن و چه خلاصه آن، به قرائت ابوبکر از عاصم ترجمه به فارسی شده است و قرائت متداول قرآن به قرائت حفص از عاصم است و قرائت عاصم همان قرائت امیرالمؤمنین علی<sup>۷</sup> است مگر در ده کلمه قرآن چنان که امین الاسلام طبرسی<sup>۱</sup> در تفسیر مجمع البیان بدان تصریح فرموده است. و این مطلب را در رساله فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الارباب نقل کرده‌ایم که: ان قراءة عاصم هي قراءة امير المؤمنين علي بن ابي طالب<sup>۷</sup> الا في عشر كلمات ادخلها ابوبكر في قراءة عاصم حتى استخلصت



## قرائت علی 7.

و علامه حلی رضوان الله علیه در منتهی فرموده: اضبط هذه القراءات السبع عند ارباب البصيره هو قرائة عاصم المذكور برواية ابی بکر بن عیاش. و در تذکره فرمود: ان هذا المصحف الموجود الآن هو مصحف علی 7.

راقم سطور در تدوین این رساله بسیار زحمت کشیده است. ولی ناگفته نماند که تصحیح تفسیر و رساله ما در قرائت که به انضمام آن چاپ شده است در ظهر کتاب به نام استاد علامه شعرانی نوشته شد و این بنده به پاس احترام استاد متعرض ناشر نشده است و خود آن جناب از این عمل ناشر ناراحت شده بود و علّت عمل ناشر استفاده از شهرت مرحوم استاد بود اللهم لاتجعل الدنيا اكبر همنا. ۱۱- تصحیح خزائن مرحوم نراقی با مقدمه و حواشی و تعلیقات اینجانب به عربی و فارسی.

۱۲- تصحیح کلیله و دمنه فارسی به قلم ابوالعالی نصرالله منشی با مقدمه و حواشی و مآخذ اشعار و امثال و ترجمه دوباب آخر آن به فارسی به قلم اینجانب. ۱۳- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه.

۱۴- خلاصه رساله فوق.

این دو رساله به مناسبت هزاره نهج البلاغه به ساحت مبارک اهل ولایت آن بنیاد خیر نهاد اهدا شد و به طبع رسید.

۱۵- تصحیح نصاب الصبیان با مقدمه و تحشیه آن، مزین به تقریظ مرحوم استاد شعرانی.

۱۶- کتابی به نام دروس معرفة الوقت والقبله به عربی. در این کتاب جمیع مسائل وقت و قبله و هلال را به صورت چندین درس بر مبنای ریاضی به وجوه و طرق عدیده آورده ایم و بسیاری از آیات و روایات درباره آنها را شرح کرده ایم



و به اقوال کتب فقهیه متعرض شده‌ایم و آنچه را که احتیاج به شرح داشت بیان کرده‌ایم و بر آنچه که نظر داشته‌ایم نظر داده‌ایم و مباحث متفننه بسیاری در آن کتاب آورده‌ایم که هر درس آن خود رساله‌ای جداگانه است.

۱۷- شرح زیج بهادری به فارسی.

۱۸- تعلیقات بر اسفار صدرالمتألهین به خصوص از اوّل جواهر و اعراض تا آخر آن به تفصیل.

۱۹- تعلیقات بر اوّل تا آخر شرح خواجه طوسی بر حکمت اشارات ابن‌سینا. و به تصحیح کامل آن از روی چندین نسخه شرح اشارات که در اثنای سه دوره تدریس به تمام و کمال تاکنون اشتغال داشتم، توفیق یافتیم.

۲۰- تعلیقات بر دوره منطق منظومه متأله سبزواری.

۲۱- رساله‌ای در مناسک حج و پاره‌ای از مسائل فقهیه در موضوعات عدیده.

۲۲- تعلیقات بر هشت باب معانی شرح مطوّل تفتازانی.

۲۳- شرح فصوص فارابی یک دوره کامل آن به فارسی.

۲۴- رساله‌ای در تجرد نفس ناطقه که در اثبات این مدعا تاکنون بیش از هفتاد دلیل از کتب پیشینیان نقل کرده‌ایم و به ذکر آیات و روایات و مطالب مفید بسیار در این باب تبرّک جستیم.

۲۵- رساله‌ای در توقیفیت اسماء.

۲۶- رساله‌ای در ردّ جبر و تفویض و اثبات امر بین‌الامرین بر مبنای حکمت متعالیه.

۲۷- رساله‌ای در مراتب و درجات قرآن مجید.

۲۸- دیوان اشعارم که ابتدای آن مزین به تقریظ استاد حکیم میرزا مهدی الهی قمشه‌ای<sup>۱</sup> به خطّ خود آن جناب است.





- ۲۹- تعلیقات و حواشی بر دوره اصول اقلیدس و شرح صدور آن به تحریر خواجه طوسی. در تصحیح این کتاب از روی چندین نسخه خطی، که سه دوره به تدریس آن در حوزه علمیه قم توفیق یافته‌ام، زحمت بسیار کشیده‌ایم.
- ۳۰- تعلیقات و حواشی بر اکرمانالاؤس به تحریر خواجه طوسی، از آغاز تا انجام آن به تفصیل که خود به منزله شرحی بر آن است.
- این کتاب در مثلثات کروی و به خصوص در شکل قطاع کروی (شکل مانالاؤس) بحث کرده است. و در ترتیب کلاسیکی ریاضیات به اصطلاح دانشمندان ریاضی ما از متوسطات است. این کتاب گرانقدر را در مدت سه سال تحصیلی در حوزه علمیه قم یک دوره تدریس کرده‌ایم و آن را از روی چندین نسخه خطی تصحیح کامل نموده‌ایم و در تعلیق و تحشیه آن بسیار زحمت کشیده‌ایم و در این کار اثری قیّم بجا گذاشته‌ایم.
- ۳۱- تعلیقات بر اکرثاوذوسیوس از بدو تا ختم آن.
- ۳۲- تعلیقات بر مساکن از اوّل تا آخر آن.
- ۳۳- رساله‌ای در میل کلی و مسائل متعدّد هندسی و نجومی که در اقبال و ادبار معدل النهار و منطقه البروج در بیان بعضی از آیات قرآنی بحث کرده‌ایم.
- ۳۴- رساله‌ای در علم اوفاق، که بیش از هفتاد درس است و به صورت دروس تنظیم شده است.
- ۳۵- رساله‌ای در ظل (تائزانت).
- ۳۶- رساله‌ای در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم.
- ۳۷- رساله‌ای در سیر و سلوک.
- ۳۸- الهی نامه.
- ۳۹- رساله‌ای در نکات علمیه به نام هزار و یک نکته.



- ۴۰- رساله‌ای در تکسیر دائره و بیان نسبت محیط به قطر دائره یعنی بحث از پی.
- ۴۱- رساله‌ای در تحصیل بُعد بین‌المرکزین که شرح مقاله‌ای از مجسطی بطلمیوس است.
- ۴۲- دروس معرفت نفس به فارسی که تاکنون در حدود یکصد و پنجاه و پنج درس نوشته شده است.
- ۴۳- دروس اتحاد عقل و عاقل و معقول.
- ۴۴- رساله‌ای در مُثل (مُثل افلاطونی) و عالم مثال و مُثل معلقة.
- ۴۵- وجیزه‌ای در تجدد امثال عارف و حرکت جوهری حکیم.
- ۴۶- تعلیقات بر آغاز تا انجام، تحفة الاجلة فی معرفة القبلة، تألیف مرحوم سردار کابلی.
- ۴۷- رساله‌ای در تضاد.
- ۴۸- رساله‌ای در علم.
- ۴۹- رساله‌ای در جعل.
- ۵۰- تعلیقات بر شرح قیصری بر فصوص محیی‌الدین عربی.
- ۵۱- تعلیقات بر قبله ملامظفر.
- ۵۲- مأخذ و مصادر نهج‌البلاغه و استدراکات بر آن.
- ۵۳- تعلیقات بر شرح علامه حلی بر تجرید کلامی خواجه طوسی.
- ۵۴- رساله‌ای به نام «مفاتیح‌المخازن» که در حقیقت تکملة مقدمات دوازده‌گانه علامه قیصری بر شرح فصوص شیخ اکبر است.
- ۵۵- شرح فصوص محیی‌الدین به فارسی یکدوره کامل آن.
- ۵۶- رساله‌انه‌الحق.
- ۵۷- نهج‌الولایه.



۵۸- وحدت از دیدگاه عارف و حکیم.

۵۹- سی فصل در معرفت وقت و قبله.

۶۰- شرح باب توحید حدیقه سنائی غزنوی، و شرح ابیاتی از غزلیات خواجه حافظ، و حواشی بر شرح نیشابوری بر مجسطی و رسائل و جزوات و تعلیقات دیگر که حاجت به ذکر آنها نیست چنان که حاجت به ذکر آنچه هم گفته‌ایم نبود. در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع آمل سرگرم به صرف ایام در اسم و فعل و حرف بودم، و محو در فرا گرفتن صرف و نحو، در سحر خیزی و تهجد عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتم، در رؤیای مبارک سحری به ارض اقدس رضوی تشرّف حاصل کرده‌ام و به زیارت جمال دل آرای ولی‌الله اعظم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحية و الثناء نائل شده‌ام.

در آن ليله مبارکه قبل از آنکه به حضور باهرالنور امام ۷ مشرّف شوم مرا به مسجدی بردند که در آن مزار حبیبی از احباء الله بود و به من فرمودند در کنار این تربت دو رکعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه که برآورده است، من از روی عشق و علاقه مفرطی که به علم داشتم نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم.

سپس به پیشگاه والای امام هشتم سلطان دین رضاروحی لترتبه الفداء و خاک درش تاج سرم رسیدم و عرض ادب نمودم بدون این که سخنی بگویم امام که آگاه به سر من بود و اشتیاق و التهاب و تشنگی مرا برای تحصیل آب حیات علم می‌دانست فرمود نزدیک بیا، نزدیک رفتم و چشم به روی امام گشودم دیدم با دهانش آب دهانش را جمع کرد و بر لب آورد و به من اشارت فرمود که بنوش، امام خم شد و من زبانم را درآوردم و با تمام حرص و ولع که گویی خواستم لبهای امام را



بخورم، از کوثر دهانش آن آب حیات را نوشیدم و در همان حال به قلبم خطور کرد که امیرالمؤمنین علی<sup>7</sup> فرمود: پیغمبر اکرم<sup>6</sup> آب دهانش را به لبش آورد و من آن را بخوردم که هزار در علم و از هر دری هزار در دیگر به روی من گشوده شد.

پس از آن امام<sup>7</sup> طی الارض را عملاً به من بنمود، که از آن خواب نوشین شیرین که از هزاران سال بیداری من بهتر بود بدر آمدم، به آن نوید سحرگاهی امیدوارم که روزی به گفتار حافظ شیرین سخن به ترنم آیم که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

به عنوان خیر ختام، به ذکر سلسله مشایخی که این خوشه چین خرمن ولایت به اقتضای طریق و اسناد آن اعظم<sup>4</sup> در سلک و عداد حمله اسرار حاملین وحی تشرّف حاصل کرده است، تبرک می جویم:

این متمسک بذیل عنایت اهل بیت عصمت و طهارت: : حسن بن عبدالله الطبری الآملی، المدعوّ بحسن زاده آملی سقاها الله و جمیع المؤمنین شراباً طهوراً، روایت می کند انجیل اهل البیت و زبور آل محمد<sup>6</sup> صحیفه مبارکه سیدالساجدین و امام الثقلین علی بن الحسین: و همچنین سائر اخبار و روایات ائمه معصومین: را از: مولای مکرم و استاد معظمش جناب علامه ذوالفنون جامع علوم عقلیه و نقلیه،



متضلع در علم فلک و ریاضیات عالیّه، خریّت در حلّ ازیاچ و مجسطی، مخترع آلتی بدیع در تحصیل سمت قبله، صاحب تألیفات عدیده، مُعرض از متاع دنیا و زخارف آن: آیه الله الحاج میرزا ابوالحسن بن محمد بن غلامحسین الطهرانی، المدعوّ بالشعرانی اعلی الله تعالی مقاماتهم و رفع درجاتهم از شیخ عالم فقیه محدث رجالی الحاج الشیخ محمد محسن الطهرانی صاحب الذریعه؛ از محدث ماهر متبّع حفظه المتأخرین الحاج میرزا حسین النوری؛ از عالم متفقه متبحر جامع العلوم العقلیّه والنقلیّه الشیخ عبدالحسین الطهرانی؛ از استاد الفقهاء المتأخرین الشیخ محمد حسن صاحب الجواهر؛ از سیّد فقیه متبحر السیّد جواد العاملی صاحب مفتاح الکرامه، از شیخ الاصولیین المشهور بالوحید آقا محمدباقر البهبهانی، از والدش محمد اکمل، از محدث بارع متبحر محمدباقر المجلسی<sup>4</sup> از سیّد ادیب لغوی فاضل و حکیم کامل جامع الفضائل السیّد علیخان المدنی الهندی الشیرازی؛ صاحب ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیّد الساجدین<sup>7</sup> از شیخ فاضل شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی، از شیخ فاضل الشیخ حسام الدین الحلبی، از شیخ اجل خاتمه المجتهدین و بحر العرفان والیقین الشیخ بهاء الدین محمد العاملی<sup>4</sup>.

و هم به روایت مجلسی از عالم جامع بین العقل و العرفان و النقل و الوجدان و الروایه و الدرايه مولانا محمد محسن الفیض الکاشانی<sup>1</sup> از استاد الحكماء و الفلاسفه المتألهین محمد بن ابراهیم صدرالدین الشیرازی<sup>1</sup> از شیخ محقق بهاء الدین عاملی، از والدش عالم بارع حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی، از سیّد حسین بن جعفر حسینی کرکی، از شیخ جلیل علی بن عبدالعالی میسی، از شیخ امام شمس الدین الجزینی المعروف به ابن المؤذن، از شیخ ضیاء الدین علی بن السعید شمس الدین محمد بن مکی المعروف بالشهید.

و نیز صدر المتألهین شیرازی<sup>1</sup> روایت می کند از سیّد محقق، اعلم المتأخرین،



جامع فضائل المتقدمین، سید محمدباقر داماد<sup>۱</sup> از شیخ عالم فقیه متبحر عبدالعالی بن علی الکرکی، از پدرش شیخ محقق مروج المذهب علی بن عبدالعالی کرکی، از شیخ علی بن هلال جزائری، از شیخ فقیه زاهد ابن فهد الحلی، از شیخ فاضل مقداد السیوری عن مشایخه الی الائمة المعصومین:.

سند روایت صحیفه کامله در ابتدای ریاض السالکین از شارح آن تا امام سجّاد<sup>۷</sup> به چند طریق منصوص است و از دیگر مشایخ نیز در صحف مکرمه آنان و دیگران از کتب رجالیه و جوامع روایی مضبوط است.



قم - حسن حسن زاده آملی

اردیبهشت ۱۳۶۳ ه. ش



در معرفی ۱۱ رساله مطبوع نوشته‌ام:

قال رسول الله: من مات و میراثه الدفاتر والمحابر وجبت له الجنة<sup>۳۱۴</sup>.

رسائل عالمان، تراث علمی ارزشمند آنانست که در موضوعات خاص با اهتمام فارد و عزم و همّ واحد تحقیق و تصنیف شده‌اند. لذا غالباً در موضوعاتشان انفع از صحف مبسوطه و اوقع فی النفوس‌اند.

این کمترین به تشبّه بزرگان از باب الق دلوک فی الدلاء برای مشغول داشتن نفس رسائل عدیده‌ای در موضوعات گوناگون تدوین کرده است که از آن جمله این یازده رساله فارسی است که اینک با همت والا و کوشش بی دریغ و قابل تقدیر ذوات دانشمند و دانش پرور مؤسسه محترم مطالعات و تحقیقات فرهنگی زاده‌م الله تعالی تأیید و توفیقاً با طبعی مرغوب و نحوی مطلوب به صورت سفینه‌ای در مجرای نشر قرار گرفته است.

هر یک از رسائل این سفینه را در موضوع خود اهمیتی بسزا است که روا است به گفته نصرالله منشی تمسک و تمثیل جویم:

**دُرّ سخنم که جان بدو دارد میل پرورده دریاست نه آورده سیل**

الف: رساله «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» است که در آن به منهل عذب صحف عرفانیه و حکمت متعالیه در توحید حق و حق توحید، معاضد به دُرر آیات و غرر روایات و دیگر شواهد و بینات بحث می‌شود.

ب: رساله «نهج‌الولایه» است که در آن به براهین قاطعه مبرهن می‌شود که



همواره انسان کاملی با بدن عنصری در عالم طبیعی و سلسله زمان باید موجود بوده باشد که چنین کس به حکم تضافر و تواتر روایات جوامع فریقین در عصر محمدی<sup>۶</sup> بقیه الله و تتمه النبوة و خاتم اولیاء علی الاطلاق مهدی موعود است که جز در نبوت تشریعی و دیگر مناصب مستأثره ختمی حایز میراث خاتم به نحو اتم<sup>۷</sup> است.

ج: رساله «انه الحق» است که در دو مسأله شریف: یکی موضوع مسائل صحف کریمه اهل الله، و دیگر معرفت نفس که مفتاح خزائن ملکوت است، بحث می کند. د: رساله «سی فصل» است در تعیین خط زوال و مشرق و مغرب اعتدال و تحصیل سمت قبله آفاق به طریق دائرة هندیه که در موضوع خود رساله ای بدیع است.

ه: «تصحیح رساله قضا و قدر علامه دهدار و تعلیقات بر آن» که چون راقم آن را در موضوع خود بسیار ممتّع و مفید یافته است و تا آنجا که آگاهی دارد در دست طبع و نشر قرار نگرفته است. در معرض استفاده ارباب علم نهاده است. و: «رساله ای در تعیین سمت قبله مدینه و تعیین خط زوال به اعجاز رسول الله<sup>۶</sup>» که معجزه فعلی باقی آن حضرت است.

ز: «رساله ای در میل کلی» که در آن بحث از مبدأ تاریخی شکل شانزدهم مقاله چهارم اصول اقلیدس، و انتقاص میل کلی، و انطباق و انفتاح معدل النهار و منطقة البروج، و تفسیر رتق و فتق کریمه ﴿

﴾ ، و حرکت نقطه اعتدال یعنی حرکت اقبال و ادبار، می شود که چون دیگر رسائل این سفینه حائز اهمیت خاصی است.

ح: «رساله ای در چند مطلب ریاضی» است.





ط: «رساله‌ای در تکسیر دایره و تحصیل نسبت قطر به محیط» است.  
 ی: «رساله‌ای در ظل - تانژانت - و تحصیل جیب و ظل و ظل تمام و جیب تمام و فروع چندی متفرع بر آن» است که در موضوع خود چون دیگر اثرایش بسیار مغتنم است.

یا: مقاله‌ای پیرامون فنون ریاضی و ترغیب و تحریص به تعلیم و تعلّم آن.  
 مرجو از فیاض علی‌الاطلاق این که این سفینه از آثار مؤثر مؤسسه خیر نهاد و سعادت بنیاد مطالعات و تحقیقات فرهنگی مقبول طبع مردم صاحب نظر بوده باشد.



قوله سبّاحنه: ﴿

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۲۸ ج ۱ سنه ۱۴۰۵ ه. ق = ۳ / ۷ / ۱۳۶۳ ه. ش



حضور فاضل بسیار گرانقدر، و خطاط هنرمند: جناب استاد محمدرضا رضائیان زاده الله تعالی عزاً و شرفاً :

با تحیت و سلام و دعای خالصانه و بی‌پیرایه، برای صدف خاطر عاطر آن عزیز صدکلمه یعنی: صد دانه دُرّ یکدانه از گنجینه گوهر روان اهداء شده‌است که اگر مورد پسند افتد ما را بسند است. جواب ما بدان جناب تأخیر افتاد، ازیرا که:

از کثرت اشتغال ای دوست	ما را نبود مجال ای دوست
هر چند که اشتغال ما هست	در خدمت قیل و قال ای دوست
حاشا که تعلّل و فتوری	از ما بشود خیال ای دوست
آمد به زبان قلم که گوید	یک شمه ز شرح حال ای دوست
نامه زده و ز صد فزونست	کز ما شده‌است سؤال ای دوست
در پاسخ نامه‌ها بیاید	یک ماه و دو ماه و سال ای دوست
ضعف بدنست رو بقوّت	قوّت بسوی زوال ای دوست
آن هم که زمانه سخت با ما	باشد به سر جدال ای دوست
از دست عدوی بد کنشت است	کشت همه پایمال ای دوست
از قهر خدای لایزالی	ناگه رسدش و بال ای دوست
از عزّت ذوالجلال باشی	با عزّت و با جلال ای دوست
هم خطّ مبارک جمیلت	افزون شودش جمال ای دوست
مانی به هنر که صد چو مانی	مات تو شوند و لال ای دوست
یا رب که رضائیان ما را	هرگز نبود ملال ای دوست



در حصن امان و ایمنی باد      از دشمن بدسگال ای دوست  
چون بدر سمای صحو تابد      بدری نشود هلال ای دوست  
شعر حسن از بیان حُسنش      دارد سر انفعال ای دوست

علاوه این که: الاعمال مرهونه بأوقاتها؛ فزونتر از آن: دأب داعی بر این است که نامه باید به قدر توان، چنان به رشته نوشته درآید که خواندنی و ماندنی باشد. کیف کان، ما را رساله‌ای به نام گنجینه گوهر روانست که هنوز به حلیت طبع متحلی نشده است، اینک با فراغ اندک صد کلمه از آن گنجینه را به مفاد مَثَل سائر: از باغبان تره، از چوبانان بره و به مضمون کلام دائر: **انّ الهدایا علی مقدار مهدیها** به حضور سرکار به رسم هدیه تقدیم داشته‌ایم، امید است که این کلمات قدسی مفید افتد، چه این که به حکم حکیم: ﴿ ۳۱۶ 》， حُسن خط دلارا و هنر قلمی جانفزا، آیتی باهر در قداست نفس و طهارت سرآند. و نفس نفیس نازک‌بین، و طبع لطیف ظریفکار است که جمال جمیل حقائق معانی، و دقائق معارف را در طلعت زیباترین کسوت حروف، و دل‌نشین‌ترین صورت نقوش تجلی می‌دهند، و چنین نفس منیع و بدیع است که مستعدّ برای اعتلای به ذروه کمالات انسانی است ﴿ ۳۱۷ 》.

درباره الهی‌نامه سخن حضوری باید. دعایم در حق شما مستدام است، و دعای خسته‌دلان مستجاب است.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۶۶/۴/۲۶ ه.ش



تقریظی است که بر مفتاح‌المیزان نوشته‌ام :

قال رسول الله ۶: من مات و میراثه الدفاتر والمحابر وجبت له الجنة .

با سلام و دعای خالصانه به پیشگاه گرامی دانش‌پژوهان فرزانه، و جویندگان راه رستگاری جاودانه، معروض می‌دارد: در کنار هر صنعتی کتابی است که دستورالعمل درست نگاهداری و حفظ آن از تباهی به نام دین و آیین آن است. انسان که بزرگترین صنعت الهی و قافله سالار موجودات غیرممتنهای است، حاشا که بدون دستورالعمل بوده باشد. آری آن قرآن فرقان ختمی مرتبت محمدی است که خدای سبحان آن را قرین صنعت شگفت خود انسان قرار داده است که ﴿<sup>۳۱۹</sup> از نبی خاتم ماثور است که القرآن مأدبه الله،

یعنی قرآن سفره پر نعمت الهی است که هر انسانی به فراخور استعداد خود از آن طعمه می‌گیرد و لقمه برمی‌دارد، و نیز مأدبه ادبستان است و ادب نگاهداشت حدّ هر چیز است و قرآن نگاهدار حدّ انسان است.

سفینه مثقلات و مشحون از درر و لئالی پرورده دریای بیکران قرآنی أعنی تفسیر عظیم المیزان که از بیست سال غواصی آشنای بدین بحر معانی سبع‌المثانی: علامه کبیر طباطبایی رضوان الله تعالی علیه استخراج و تنظیم شده است، نیل بدان درر حقائق و لئالی معارف را، امید مدخل و ابوابی بایسته، و مفاتیح و اسبابی شایسته بوده است تا نفوس مستعدّه را در ورود بدان رهنما باشد و عامل شریعت و آمل طریقت و حامل حقیقت را مشکل‌گشا.

318. ارشادالقلوب دیلمی، باب ۵۱

319. اسراء/۱۰



اینک آمه و خامه از شادی و خرمی به سخن آمده‌اند و سوگند یاد کرده‌اند که ﴿ ۳۲۰﴾ از همّت والای خدیم علم و ندیم قلم، استاد نستوه گرانقدر دکتر امجد حضرت آقای میرزا محمد، و تنی چند از ذوات دانشور پژوهشگر زاده‌م الله سبحانه توفیقاً الی مرضاته که در معیت آن جناب همانند کواکب قدر اول، منظومه‌ای نوری در سپهر برین جهان المیزان صورت یافته‌اند، با سعی علمی متوالی و سیر نوری متمادی، آثار و مائثری نفیس چون صحیفه قویمی که مقدمه‌ای تحقیقی و پر بار و گهربار در موضوعات مستنبط از تفسیر یاد شده که مدخل و باب رحمت و رودی آن مدینه حکمت است، و کریمه ﴿ در حق آن صادق، و نیز کتاب کریمی موسوم به مفتاح المیزان که در انواع فهرست مطالب آن دائر المعارف قرآنی، شریفه ﴿ درباره آن ناطق است، به حضور تشنگان آب زندگی دانش عرضه شده‌اند، و همچون گوهر شبچراغ و سراج و هاج در فرا روی سالکان طریق سعادت ابدی درآمدند.

با تحیت و تسلیم صمیمانه و تهنیت و تکریم صادقانه به محضر مبارک وجود بسیار بسیار مغتنم دکتر میرزا محمد عرض می‌شود که سرکار عالی در عداد اوحدی از ارباب سیف و قلم بشمار می‌آید که هم در جهاد فی سبیل الله و اعلاء و اعتلای کتاب الله، فرزانه فرزند فاضل پدرام و دلارام خویش شهید سعید محسن آقای میرزا محمد عزیز؛ را که به حکم حکیم الولد سرّابیه مصداق بارز تقوا و ایمان، و آیت باهر عفت و ادب و فتوت، و نمونه راستین خویهای پسندیده مردمی بوده است نثار فرموده‌اید، و هم در حلقه خواص متنعم به رحمت رحیمیه از احیای معارف الهیه و آثار قلمی ارزنده خواندنی و ماندنی، برخوردار می‌باشید ﴿ ﴿.



دوستان فاضل: مدیران محترم خیراندیش و دانش پرور مؤسسه علمی و دینی نیک بنیاد و پاک نهاد «رجاء» را که همواره به ترویج معارف قرآنی و تکثیر علوم اصیل انسانی، اهتمام تام دارند بسی موجب مباهات و سبب نزول برکات است که سعادت نشر چنین اثر جسیم و تراث علمی عظیم نصاب نصیب آنان شده است. پاداش همگان این که: ﴿

قم - حسن حسن زاده آملی

۱۳۶۷/۷/۳ ه. ش



مقام محمود انسان که حامد آن دانشمندان و فرشتگان و بلکه خدای سبحان است، ادراک حقائق کلمات نوری موجودات، کما هی از راه نظر و برهان، و کمال آن به نحو شهود و عیانست. ﴿

321 ﴿

علم و عمل دو گوهر انسان سازند، آن مشخص و سازنده روانست، و این مشخص و سازنده بدن، و هر دو غذای انسانند، و غذا با مغذی مسانخ و مجانس است، و بدن در همه عوالم مرتبه نازله نفس است، و تفاوت بدنها به کمال و نقص است ﴿

322 ﴿

و الانسان یزدان بأنوار علمه و أنى له الاعراض کانت بزینة  
و صالحة الاعمال بعد علومه تريها له أيضا من أنوار حلیة  
جناحا العروج نحو أوج المعارج هما العمل و العلم یا أهل نهیة

علم و عمل به منزلت دو بال نفس ناطقه‌اند که به اندازه نیروی این دو بال در عوالم بی‌پایان پرواز می‌کند. پروازی که در نشأت شهادت داخل در عالم غیب می‌شود، و در عالم غیب ظاهر در نشأت شهادت می‌گردد.

پرواز برون ز حدّ احصا آنی چو هزار سالت ای دوست  
از این اشارت سرّ این گونه آیت را دریاب که حق تعالی به پیامبر فرمود:  
﴿...﴾<sup>۳۲۰</sup> ی پیامبر از پیامبران پیشین پیرس.

321. اسراء/ ۷۹

322. یس/ ۳۸

323. دیوان نگارنده، ص ۴۵۳

324. دیوان نگارنده، ص ۴۴

325. زخرف/ ۴۶



آری صاحب نفس مکتفی با این که در عالم شهادت است وارد در عالم غیب می‌شود و از پیامبران پیشین می‌پرسد. نیازی به تقدیر مضاف نیست که مثلاً گفته شود: **أی واسئل أمم من ارسلنا من قبلک و علمائهم.**

و نیز راز این گونه روایت را فهم کن که راوی از معصوم می‌پرسد: آیا انسان که از این سرا رخت بر بسته است، دوباره می‌تواند کسان خود را در این نشئه دیدار کند؟ در پاسخ فرمود: آری. پرسید تا چه اندازه؟ در روایتی فرمود: **علی قدر منزلته ، و در دیگری علی قدر عمله ، و در سومی علی قدر فضائلهم .** از این القاء سبوحی به حقیقت و واقع یک معنی رجعت هم رسیده ای. تدبّر تُرشد ان شاء الله المتعالی.

رسول خاتم<sup>۶</sup> فرمود: **العلم امام العمل و العمل تابعه** علم امام عمل است ازیرا که کاری بی‌راهنمایی و پیشوایی دانش صورت نمی‌گیرد، و سعادت حقیقی انسان بدون نور علم وقوع نمی‌یابد، و مدینه فاضله انسانی جز با علم بایسته و عمل شایسته شکل نمی‌پذیرد. به قول حکیم سنائی غزنوی:

**علم نر آمد و عمل ماده دین و دنیا بدین دو آماده**

نور علم عین نفس می‌گردد که هم ذاتش را فسحت وجودی می‌دهد، و هم چشم بینای او می‌شود. مسأله اتحاد علم و عالم و معلوم، و عمل و عامل و معمول از مهمترین مسائل علم الهی است. و معرفت نفس که خود اساس همه خیرات و سعادات است روح آن نیل بدین حقیقت اتحاد است، و دروس اتحاد

326. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲ و ۲۳۰

327. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲ و ۲۳۰

328. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۲ و ۲۳۰

329. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۱، خصال صدوق، ج ۲، ص ۵۲۲، ارشادالقلوب، ص ۱۶۵، ج ۱





عاقلاً به معقول راقم به بسط و تفصیل متکفل اثبات آن است که اکنون آن را عالم روحانی بسیار گرانقدر خلف صالح دودمان علم و قلم، حجة الاسلام والمسلمین جناب حاج حسن آقای ثقفی دامت برکاته الوافرة تلخیصی بسزا در هیأت تسهیل فرموده است تا نفع آن اعمّ و طالبان معارف را راهی نزدیکتر و آسانتر به مطلوب بوده باشد. و حقاً خوب از عهده آن برآمده است، و نیک حسن صنعت و جودت قریحت بکار برده است.

امید است این علق نفیس مورد قبول ارباب کمال واقع شود. و نفوس مستعدّه را مُعدّی تام، و مر آنجناب را سبب مزید أجر جزیل بوده باشد، آمین. ﴿﴾



قم - حسن حسنزاده آملی

۲۴/ع ۲ / سنه ۱۴۱۱ هـ. ق = ۲۲ / ۸ / ۱۳۶۹ هـ. ش



نامه‌ایست که به دوستی نوشته‌ایم:

باسم الله خیرالاسماء

وقتی این شوریده را شور و نوایی بود و به زبانی که داشت می‌گفت: ای که مرا بدین حسن و بها آفریده‌ای و چنین جمال و جلال داده‌ای مرا به سوی خود بدار.

ای که همه از تو پدید آمدند و به فرمان تو درکارند و در راه خود استوارند این آفریده‌ات را در کار و راهش هشیاری و استواری ده.

ای که خورشید را چراغ ایوان این جهان و ماه را شمع شبستان آن گردانیدی دیدگانم را به نور جمالت فروغ ده و دلم را از تاریکی نادانی برهان.

ای که قندیل‌های ستارگان را در سقف این گنبد مینا چنین آراستی قندیل قلبم را آویخته به محبت ذات پاکت بدار.

ای که چشم و گوش و دل و زبانم داده‌ای نعمت دیدار خود عطایم فرما. ای آفریدگارم دستم را بگیر تا تنها تو را بینم و سخن تو را بشنوم و دل به تو بازم و زبان را به یاد تو گویا سازم.

ای آفریدگارم خواهم بگویم نمی‌دانم چه بگویم و خواهم بجویم نمی‌دانم چه بجویم اینقدر دانم که باید گویای تو و جویای تو بود.

ای آفریدگارم طیب برای درمندان است اگر تو دردم را دوا نکنی و امیدم را روا نکنی به کجا روم.

آفریدگارم چگونه آفریننده از آفریده غافل است و از وی دور مرا در حضور بدار و بیداریم ده. اگر آفریننده را خواب در رباید نگهدار آفریده کیست. دانم که تو را خواب و پینکی ناید خواب و خوراک در تو راه ندارد و هرکه را خواب و خوراک کمتر است به تو نزدیک تر است مرا با خود نزدیک گردان. تو



دومی نداری تنهایی مرا به تنهایی خوی ده تا رنگ تو گیرم که تو خوبی و باید به خوبی تن در داد.

آفریدگارا برای خودم نابودی نمی بینم و هستم که هستم و هستم که هستم که «تا» و «الی» و «حتی» با بودم سازگار نیست یاریم فرما تا در این کشتزار پاک بلد طیب تخم نیکبختی برای ابدم بکارم، و در این بازار گرم ﴿<sup>۳۳۱</sup> سرمایه ای تحصیل کنم که به کارم آید.

آفریدگارا در این دل شب با تو عهد بستم که دهن به هرزه نگشایم، و سخن بیهوده نگویم و در هر کاری جز خشنودی تو نخواهم و در هر حال جز راه تو نپویم.

آفریدگارا من جهان را دریای بیکرانی می بینم و خودم را موجی از دریا و چه دریایی و چه دریایی، و چه موجی و چه موجی، اینهمه افواج امواج چه می کنند مرا به زبان آنها آشنایی ده و مرا از من رهایی ده. خوشا آنانکه نه جهان می بینند و نه امواج.

آفریدگارا جانم را به سوز و گداز بدار و زبانم را به راز و نیاز. آفریدگارا من کیستم من چرا از خود می ترسم؟ از کی بپرسم من کیستم؟ جز تو کیست تا حل این معما کند و این گره بسته را وا کند؟

آفریدگارا از پشه آنقدر اندیشه دارم که از پیل و از مور آن اندازه که از ازدهای دمان و از کرم شب تاب همان که از آفتاب، چیست که عجیب نیست، رستنی ها همه حیرت آور، حیوانات همه مهیب، کوهها همه عجیب، دریاها همه سهمگین، ستاره ها همه دلربا و جانفزا، اینهمه از کجا پیدا شدند، اصلشان چقدر زیبا خواهد بود و چقدر بزرگ و توانا خواهد بود، همه علمند و شعور، همه هشیارند و بیدار،



همه در زمزمه مدح و ثنای تو، همه سر به آستان تو نهاده‌اند، این چه شوکت و سلطنت است و این چه جبروت و عظمت.

آفریدگارا جسم و جانم داده‌ای، گوش و زبانم داده‌ای، نطق و بیانم داده‌ای، ندانم چی به من نداده‌ای. توفیقم ده تا این همه نعمت‌ها را کفران نکنم چه از شکر آنها عاجزم و کسی از عهده شکر بر نمی‌آید.

الهی به نیروی خرد دریافتم که شیرین‌تر از کلام تو کلامی نیست سرم را به اسرار آن آشنا گردان.

آفریدگارا پادشاهی تو را نتوان به سلطنت و قدرتی تمثیل کرد که اینها سایه‌اند هر که با پادشاه نزدیک‌تر است خشیت او بیشتر است به عظمت پشه‌گان و مورچگان سوگند می‌دهم که خشیتم ده، ای که یحیی را در صبا حکم بخشیدی و درباره او فرموده‌ای ﴿ و عیسی را در کودکی گویا کرده‌ای که ﴾ گفت، حسن بن عبدالله چهل و چهار ساله را حکم و زبانی ده.

آفریدگارا غبطه فرستادگان را می‌خورم که وقف تو بودند، و از ملائکه عالین لذت می‌برم که مات تواند، این آفریده را به خود واقف گردان تا وقف تو و مات تو شود.

آفریدگارا تو پاکی و پاکانت بسویت راه دارند یاریم کن تا همواره تن و جانم پاک باشد.

آفریدگارا جهان را بهشت می‌بینم و از زیبایی آن لذت می‌برم جمال تو که جهان آفرینی تا چه اندازه دلنشین خواهد بود.

---

332. مریم/۱۳

333. مریم/۳۱



آفریدگارا می بینم که همه چشم گشوده اند مرا می بینند و از من آگهی دارند از  
روی آنها شرم دارم تا چه رسد از روی تو.

آفریدگارا مرا به سجده های طولانی مدد فرما و شب زنده داریم ده که نوای  
سحر دلسوختگان از نغمه های مرغان بهشتی گیراتر است.

فروغ فروغی بسطامی در فزون باد که گوهر غزلی پرفروغ آورده است :

مردان خدا پرده پندار دریدند      یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند

یک فرقه به عشرت درکاشانه گشادند      یک زمره به حسرت سرانگشت گزیدند

جمعی به در پیر خرابات خرابند      قومی به بر شیخ مناجات مریدند

زنهار مزن دست به دامان گروهی      کز حق بیریدند و به باطل گرویدند

چون خلق درآیند به بازار حقیقت

مرغان نظر باز سبک سیر فروغی      از دامگه خاک بر افلاک پریدند

جناب خواجه نصیرالدین طوسی در ابتدای رساله شریف آغاز و انجام فرماید:

سپاس آفریدگاری را که آغاز همه ازوست و انجام همه بدوست بلکه خود همه  
اوست.

اگر از بیشتر مردم پرسى که شب به فروغ ماه روشن است یا خورشید هر آینه



گویند ماه و شاید پرسنده را پاسخ ندهند که پرسشی نابخردانه است ولی آن که در دانش ستاره‌شناسی دست دارد می‌گوید شب هم از فروغ خورشید روشن است نه از ماه زیرا که ماه خود از خورشید فروغ می‌گیرد. این مثل را بدان آوردم تا گفتار خواجه را دریابی و بدانی که ﴿ ۳۳۴ 》.

مثل دیگر: اگر در صحن خانه چراغی روشن است و بر دیوارهای خانه آینه‌هایی بکار رفته باشد که همه از آن چراغ نور بگیرند آنکه از دور آینه‌ها را می‌بیند و از چراغ بی‌خبر است پندارد که نور از آن آینه‌هاست ولی آنکه از واقع آگاه است گوید همه از نور چراغ است.

این نکته بلند را پیشوای عارفان امیرمؤمنان وصی خاتم پیمبران علی<sup>۷</sup> در دعای عظیم‌الشان صباح آورده است آنجا که گوید: *و جعلت الشمس و القمر للبریه سراجاً و هاجاً*. یعنی گردانیدی آفتاب و ماه را برای خلایق یک چراغ بسیار درخشانده. اینکه ترجمه کرده‌ام به (یک چراغ) علتش این است که با دو بودن شمس و قمر امیرالمؤمنین به صیغه تثنیه سراجین و هاجین نفرموده و بدون هیچ شک و ریبی اگر قمر هم بالذات چون شمس مضمیء بود به صورت تثنیه می‌فرمود.

همچنان که نور ماه از ضیاء آفتاب است ماسوا از یک شمس حقیقت نورانی‌اند *لا اله الا الله وحده وحده وحده*، وحده اول توحید در ذات و دوم در صفات و سوم در افعال است. از خدای متعال توفیق حضور تام و مراقبت کامل بخواه تا نور وحدت حقّه در جانت بتابد و از پای تا سرت همه نور خدا شود.

برادرم آقای حاج نصرت‌الله شفیعی بدانند که شفاعت را از این جا باید با خود برد و به آن قدر که با انسان کامل یعنی امام عصرش عجل الله تعالی فرجه الشریف سنخیت دارد به همان اندازه از شفاعت بهره‌مند است و با قرآن و عترت پیوسته



است پس هم قرآن شفیع است و هم عترت و ممکن است که شخص شفیع هم شفیع جمعی شود. عاقل را اشاره کافی است.

و بداند که اسماء حسنی الهی شئون ذاتیه حق و بروز و ظهور آثار وجودی اوست از آن حیث که قادر بر اعطای وجود است رحمن است، و از آن حیث که قادر بر اعطای کمال وجود است رحیم است، اولی رحمت رحمانی است که بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست، دومی صفت رحیمیه است که سفره خاصّ دوستان است. عارف رومی در گفتارش:

آن یکی جودش گدا آرد پدید و این دگر بخشد گدایان را مزید  
به این دو رحمت اشارت کرده است، مصراع اول رحمانی و دومی رحیمی است، گدایی کن تا محتاج خلق نشوی.

نکته‌ای چند در دفتر نکاتم برای ترویج خاطر عاطر دوستم بیاورم:

**نکته:** انبیاء مردم را به سوی خود یعنی به مقامی که بودند دعوت کردند و آنان را به پایه خود خواندند پس اگر اوحدی از مردم دعوتشان را لبیک بگویند و به مقاماتی بس منیع نائل شوند که طایفه‌ای از کارهای انبیاء باذن الله تعالی از آنان بروز کند چه باک.

**نکته:** معراج ولوج به ملکوت است نه عروج به گُرات، صلوة معراج مؤمن است و مصلی با خدایش در مناجات است. رسول الله<sup>6</sup> فرمود: المصلی یناجی ربّه.

**نکته:** عرش منتهای خلق است که آن طرفش دیگر خلقی نیست ﴿

﴿<sup>۳۳۵</sup> و انسان کامل به خصوص خاتم<sup>6</sup> که همیشه ﴿

﴿<sup>۳۳۶</sup> است پس در همه حال در عرش است و اگر گویی دائم الصعود



و دائم النزول است راست گفתי و از اینجا در معراج تفکر کن و صلوۀ معراج عارفین است. ﴿ 337 .

**نکته:** انسان دارای خصوصیت‌هایی از قبیل اکل و شرب و نکاح و غیرها است که این خصوصیت‌ها را در هر عالم مطابق شأن و اقتضای همان عالم دارا است. در این عالم ماده که نشئه اولی است روشن است و در نشئات دیگر که سلسله علل طولی وجودی اینجا هستند به قیاس آن نشآت با این نشئه است، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی، ﴿ 338 در این نکته خیلی دقت کن که تا بسیاری از آیات و روایات پس از مرگ برایت روشن شود.

**نکته:** از شاه اولیاء امیرالمؤمنین علی 7 سوال کردند که وجود چیست؟ گفت: به غیر وجود چیست.

ای در طلب گره گشایی مرده      با وصل بزاده از جدایی مرده  
ای بر لب بحر تشنه در خواب شده      وی بر سر گنج از گدایی مرده

**نکته:** تا دهن بسته نشد دل باز نمی‌شود. از سید کائنات 6 روایت است که چون فرزندان و نبیره‌های آدم 7 بسیار شدند در نزد وی سخن می‌گفتند و وی ساکت بود، گفتند: ای پدر چه شد شما را که سخن نمی‌گویید؟ گفت: ای فرزندان من چون خدا جلّ جلاله مرا از جوارش به بیرون فرستاد با من عهد کرد و گفت: گفتارت را کم کن تا به جوار من برگردی .

**نکته:** ظاهریت باید طاهر باشد تا توانی ظاهر قرآن را مس کنی و باطنیت باید

337. انعام/۴۶

338. واقعه/۶۳

339. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۲۷، باب کراهة كثرة الكلام بغير ذکر





پاک باشد تا توانی باطنش را دریابی ﴿﴾

نکته: باطن تو در این نشئه عین ظاهر تو در آن نشئه است. ﴿﴾

نکته: در هرجا و با هرکس تویی و کسی با تو نیست، با تنها چنانی که تنهایی، خلاصه اینکه جناب خواجه حافظ 1 فرمود:

سرا خالی است از بیگانه می نوش که جز تو نبود ای مرد یگانه

نکته: بسائط چون ترکیب شدند روح می گیرند و نفس چون بسیط شد.

نکته: اصل این است که دیده دل ملکوت را بنگرد چنانکه دیده سر ملک را، در این شگفت نیست شگفت از ندیدن است که دیدگان را باید درمان کرد.

نکته: از دنیا چشم پوشیدن هنر نیست از دنیا و آخرت چشم پوشیدن هنر است.

نکته: سفرنامه معراج رسول 6 شرح اطوار بشر است.

نکته: هرکس زارع و مزرعه خود است و نیتها و اعمالش بذرهايش، بنگر تا در مزرعه خویش چه می کاری و در قول رسول 6 الدنيا مزرعة الاخرة تدبر کن.

نکته: ایمان آوردن به منزلت ملک مناسب برای زرع تحصیل کردن است، و عمل به شرائط آن بمثابت بذر افشاندن ﴿﴾

نکته: جزاء نفس عمل است ﴿﴾ ۳۴۰

نکته: تا گم نشدی چیزی در تو پیدا نشود.

نکته: ملک با عالم ملک است و خیالت با عالم مثال و عقلت با عالم عقول، قابل حشر با همه ای و دارای سرمایه کسب همه، صادق آل محمد 6 فرمود: ان الله عزوجل خلق ملکه علی مثال ملکوته و أسس ملکوته علی مثال جبروته لیستدل



بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته. درست بخوان و درست بدان.

نکته: آنچه در احوال و اطوار سالک در خواب و بیداری عائدش می‌شود میوه‌هایی است که از کمون شجره وجودش بروز می‌کند.

نکته: آنکه اصطلاحات انباشته را علم دانست فقد استسمن ذا ورم یعنی خیز افتاده پندارد که رستم دستان است.

برو ای خواجه خود را نیک بشناس که نبود فربهی مانند آماس

نکته: هر چه مراقبت کامل تر باشد تمثّل حقائق صافی و روشن تر است.

دوستم بدانند که بدن یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است باید قدر این نعمت را دانست مبدا بر اثر کفران چنین متاع گرانبها به رایگان از دست برود. بدن وسیله ترقی و تعالی روان است، به مثل چون مرکبی است که روان بدان به وصول مقصد نائل می‌گردد، ﴿

و بدانند که سرمایه سعادت ادب مع الله است که همواره مراقبت تام داشتن و در حضور حق بسر بردن است و گرنه همان است که جناب خواجه حافظ فرمود:

برادرم خلوت شب را بخصوص در وقت سحر از دست ندهد ﴿

﴿ قرآن عهدالله است، عهد خدا

را فراموش نکند. برادرم خویشتن را باشد و پا در کفش این و آن نکند و گرنه جهان با این فراخی بر وی تنگ می‌شود. دوستم بدانند که کثرت عمل ملاک تقرّب نیست بلکه تعقل و تفکر می‌باید. و بدانند که از آنسوی بخل و امساک نیست تا ندهند بلکه از اینجانب کوتاهی است که نمی‌گیرند لذا تعبیرات الهی را می‌بینی که از آنسوی می‌فرماید ﴿ و از این سوی می‌فرماید ﴿ .

﴿ برادرم مواظب باشد که بی طهارت





بینایی؛ و حکمت را در دلش ثابت گرداند و زبانش را بدان ناطق.

دوست من نخست ذکر انس آورد و سپس انس موجب ذکر می‌شود: با سوره مبارکه اخلاص که نسبت رب است بیشتر مأنوس باش. سوره با قدر قدر به ولایت راهنمایی می‌کند. سوره یس قلب قرآن است، آیه نور، نور می‌دهد، آیه سُخره رفع وساوس نفسانی می‌کند و هفتاد بار آن در کافی منصوص است و آن از ﴿ تا ﴾ است .

دوستم کتب‌الله له الرحمة بیندیشد که اگر کسی به دست خود چشمهایش را کور کرده است و به فرض در این نشئه ابدی باشد در ظلمت نابینایی چه حالتی برایش خواهد بود، آن که در اینجا چشم دلش را به اتباع شهوات نفسانی کور کرده است و ابدی که در پیش دارد و آنهم از صفات رذیله خود و آتشیهای درونی خود در عذاب باشد و از کرده‌های خود در جهنم بسر ببرد چگونه خواهد بود اعاذنا الله من شرور انفسنا. در آیه کریمه ﴿

﴿ درست تدبّر کن.

حقیقت عالم گواه است که از نوشتن نامه و پند و اندرز دادن سخت منفعلم که از خودم خبر دارم، سگ داند و پینه دوز که در انبان چیست. خداوند عالم فرمود: ﴿<sup>۳۴۵</sup>. آقای حاج نصرت‌الله شفیعی به

نویسنده ننگرد، به نوشته بنگرد که همه حق است و نویسنده ناقل است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

ارادتمند: حسن حسن‌زاده آملی

343. اعراف/۵۵ و ۵۶ و ۵۷

344. اسراء/۷۳

345. بقره/۴۵



مقدمه ایست بر کتاب گرانقدر «چهار خیابان باغ فردوس»:

قوله سبحانه: ﴿

۳۴۶﴾

این کتاب کریم که روح و ریحان و جنت نعیم است، مآدبه ای روحانی

مشحون به الوان عطایای رحمت رحیمیه خداوند رحیم است.

کتاب مستطابی که ناظم آن قدّیس قُدّوسی است، و در سخندانی و حماسه سرایی هم مشرب با حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است.

حبّدا کتابی که، و آفرین و هزاران آفرین بر کلک هنری که واقعه جان‌گداز قیام زن و مرد و خوردسالان و کودکان سلحشور کفر ستیز قافله الهی را در برابر سپاه سیاه‌اندرون ستم و تباهی، در قرب سی‌هزار بیت به گونه‌ای شیوا و شیرین، و رسا و دلنشین، به رشته حماسه غراء درآورده است که هر دانشور گوهر سخن‌شناس را مورد تحسین و تمجید بی‌اندازه و قیاس است.

آن فردوسی طوسی در حماسه سرایی هنگامه دلاوران جنگاور به وزان بحر وزین تقارب تقرّب جسته است و به پارسی پهلوی نغز سره داد سخن بداد، و این فردوسی حسینی هم بدان بحر رصین و متین و هم بدان لهجه شیرین و شکرین در ماتم سالار شهیدان و دودمان آن سرسلسله آزادگان گوی سبقت را از همگان و همگان ربود.

آن فردوسی پاک‌زاد گفته است :

عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم در این سال سی
که تخم سخن را پراکنده‌ام	نمیرم از این پس که من زنده‌ام

و این فردوسی حسینی نیک‌نهاد گوید:

ز من گشته پر غازه چهر سخن	منم آفتاب سپهر سخن
زبان من آمد درش را کلید	جهانبان چو گنج سخن آفرید
شود خرم از باغ فردوس من	به فردوس، فردوسی پاک‌تن
که ماند ز من سالیان دراز	از این نامه نغز گیتی طراز



بدنیا درون کامرانی کنم      پس از مردنم زندگانی کنم  
همایون کتابی که فیض روح القدس از اشراقات و الهامات ربّانی بر آسمان  
ولایت نور علی نور رسیده است، و بر صُفّه روح صافی حکیم الهی الهامی  
کرمانشاهانی المستغرق فی بحر رحمة السبحانی به منصّه ظهور رسیده است.  
کتاب علیّینی که نضد نظم آن سلک درر و لئالی است، و وصف و تعریف آن  
فوق طوق حسن حسن زاده آملی است.

امام صادق<sup>7</sup> فرموده است :

من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتاً فی الجنّة<sup>۳۴۷</sup>.

یعنی کسی یک بیت شعر درباره ما بگوید خداوند برای او بیتی در بهشت بنا  
می کند.

و نیز آن امام به حق ناطق فرموده است :

من أنشد فی الحسین<sup>7</sup> بیتاً من شعر فبکی أو تبأکی فله الجنّة .

یعنی کسی در ماتم سالار شهیدان امام حسین<sup>7</sup> بیتی سرود، پس گریست (اگر  
فعل «بکی» از تبکیه باشد بدین معنی است که دیگران را به گریستن برانگیخت)،  
و یا خود را به گریه زد، مر او را بهشت است.

ثقه جلیل ریّان بن شیبب گفت :

در روز اوّل محرّم بر امام ابی الحسن رضا<sup>7</sup> وارد شدم، به من فرمود: ای پسر  
(شیبب) آیا روزه داری؟  
گفتم: نه.

347. سفینه البحار، ماده «بیت»، ج ۱، ط ۱، ص ۱۱۶

348. سفینه البحار، ماده «بیت»، ج ۱، ط ۱، ص ۱۱۶



گفت: این روز روزی است که زکریای پیامبر در آن پروردگار خود را خواند و

﴿۳۴۹﴾

گفت: ﴿﴾

یعنی ای پروردگار من مرا از نزد خویش ذریّتی پاک ببخش همانا که تو دعا را شنونده‌ای، پس خدای تعالی دعای او را مستجاب کرد، و ملائکه را فرمود تا زکریا را در حالتی که وی در محراب ایستاده بود و نماز می‌گذاشت ندا کردند که خداوند تو را به یحیی مژده می‌دهد.

پس هرکس این روز را روزه بدارد و خدای تعالی را بخواند خدای تعالی او را اجابت کند چنان که زکریا را. آنگاه گفت ای پسر شیب محرم آن ماه است که مردم جاهلیت در گذشته حرمت آن ماه را نگاه می‌داشتند، اما این امت نه حرمت ماه را شناختند و نه حرمت پیامبر خود را. و در این ماه ذریّه او را کشتند، و زنان او را اسیر کردند، و اثاث او را به تاراج بردند، خداوند هرگز آنان را نیامرزد.

ای پسر شیب اگر برای چیزی گریه خواهی کرد برای حسین بن علی بن ابی‌طالب گریه کن، برای آن که او را مانند گوسفند ذبح کردند، و هیجده مرد از خاندان او با او کشته شدند که روی زمین مانند آنها نبود.

ای پسر شیب اگر خوشحال می‌کند تو را که در درجات بلند بهشت با ما باشی برای اندوه ما اندوهناک باش و از فرح ما شادمان.

و بر تو باد دوستی ما که اگر مردی سنگی را دوست بدارد خدا او را روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند.<sup>۳۵۰</sup>

از این گونه غرر احادیث که از وسایط فیض الهی مأثور است آگاهی بدست آید که درجه رفعت و پایه عزّت مثل حکیم الهی الهامی سخنور و فانی در ولایت

349. آل عمران/۳۹

350. نقل به ترجمه با اختصار، وسائل الشیعه ج ۱۰ ص ۴۶۹





و مداح اهل بیت عصمت و طهارت در مافوق طبیعت که دار آخرت است، چه خواهد بود؟ ﴿﴾

در سرلوحه «دفتر دل» ثبت شده است که:

ز انداز نه کم باشد نه افزون	ز نظم آید سخن در حدّ موزون
که در مدح و دعای شاعران است	زبان حجت الله زمان است
بهر یک بیت بیتی در بهشت است	که راوی در دل دفتر نوشته است
که نقل آن فزون می آید از حصر	صله بگرفته اند از حجت عصر
دو عدل شاهد آوردم چه خواهی	فرزدق را و دعبل را گواهی

براستی بسی دریغ باشد که کتاب علّینی «چهار خیابان باغ فردوس» الهام شده از عالم قدسی به سرّ سلیم شادروان حکیم الهامی، چنین لؤلؤ شاهوار و گنج شایگان به رایگان از دست برود و در پشت پرده فراموشی و خاموشی افتد و به بازار مشتریان گوهر سخن شناس عرضه نشود و دستخوش حوادث روزگار شود. و بدرستی همی ناپسند بود که بدین پایه سرمایه گرانیهای ادب پارسی نغز از دیده مردم سخنور و قلمزن روزگار پوشیده بماند.

المنّة لله که توفیق الهی یار و مددکار ناشران گرانقدر «مؤسسه فرهنگی مشکات» شده است که چنین تراث دینی و فرهنگی بسیار بسیار گرانقدر به اسلوبی مقبول و مطلوب، و طبعی مطبوع و مرغوب به پیشگاه والای ارباب علم و ادب و اصحاب قلم و هنر عرضه شده است.

امید است که از ظاهر این اثر قویم در گسترش فرهنگ اصیل پارسی پهلوی، و از باطن آن در اشاعه نور ولایت اهل بیت مصطفوی و علوی علیهم صلوات الله المتعالی سهم بسزا نصاب نصیب همگان بوده باشد.



الهی ای دادار دو سرا، و ای کردگار عالم و آدم، همواره همگی را در راه  
 اعلای اعلام علم و عمل مسرور و کامروا و مسعود و محمود هر دو سرا دار.  
 این سرلوحه همایون‌نامه شهسوار میدان سخندانی و سخنرانی حکیم میرزا  
 احمد الهامی شاعر کرمانشاهانی را بدین چند بیت که از طبع حامل این کمترین  
 برآمده است به انجام می‌رسانیم:

بنام خداوندگار جهان	خداوند بخشنده مهربان
نگارنده نقش بالا و پست	برآورنده حاجت دل شکست
بزینت درآورنده آسمان	بگل‌های زیبای استارگان
روان بخش خاک سیه از کرم	روان آفرین از سرای قدم
بصورت درآورنده قطره آب	
خرد داد و فهم سخن ساز کرد	زبان را کلید در راز کرد
یکی مرغ را چینه آتش کند	همان مرغ حق را ستایش کند
یکی را نهد بر سرش تاج زر	شده در جهان هدهد نامور
یکی را دهد زینت از سوی دم	چو طاوس گردد در او عقل گم
ز زنبور شهد گوارا دهد	همی گوهر از کان و دریا ده
چو یاد خداوند شد پیشه‌ات	همیشه بخیر است اندیشه‌ات
به نزد خدا بنده ارجمند	بود آن که زو کس نیابد گزند
»	نوشتم یکی لوح مینو سرشت
«	

چو از نسل مردان آزاده‌ام      حسن نام و شهرت حسن‌زاده‌ام



قم - حسن حسنزاده آملی

۱۵/ج ۲/۱۴۱۵ ه.ق

۲۸/۸/۱۳۷۳ ه.ش



نامه‌ایست که به عزیزی نوآموز نوشته‌ام :

به نام خدا، با درود و نوید:

نماز ستون دین و بهترین و استوارترین برنامه آدم‌ساز است.

نمازگزار با خدایش به راز و نیاز است، و با فرشتگان کارخانه هستی همنشین و دمساز است، و با بندگان خوب خدا که پیامبران و مرد و زن رستگار و درستکارند در راستی و درستی و پاکی انباز است. سرانجام انسانی در هر دو سرا سرفراز است، چه این که وارسته در انجام و آغاز است.

آری آن که از نماز روی برگرداند داستان بیچارگی و بدبختی او دراز است، کوتاهی سخن مانند جانوران و چارپایان سرگرم به چریدن و نشخوار کردن است و بالاشخواران و کرکسان هم پرواز است.

روشن‌تر سخن بگوییم:

نماز بزرگترین دستور خداوند مهربان به بندگانش است تا از کار بستن به آن در هر دو سرا سرفراز و کام‌روا بوده باشند.

نماز انسان را فرشته‌خو می‌کند زیرا که نمازگزار از همه بدی‌ها پاک است. هر کس که نمازگزار است پاکیزه‌خوی و نیکوکردار و نیکورفتار است، از درنده‌خویی و بدگویی و تنبلی و ولگردی بیزار و برکنار است.

نمازگزار در هر شبانه‌روز چندبار از آفریدگارش می‌خواهد که او را به راه راست و درست بدارد، راهی که همه پیامبران و دیگر بندگان شایسته‌اش بر آن بوده‌اند. و از گمراهی که راه بدکاران است دوری می‌جوید.

آری نمازگزاری که براستی نماز می‌خواند، هیچگاه دروغ نمی‌گویی و دزدی نمی‌کند و دشنام نمی‌دهد و خودبین و گردنکش نیست و به دنبال هرزگی



نمی رود و با بدان همنشین نمی شود، و همواره در راه بدست آوردن دانش و بینش است، و در اندیشه پیشرفت خویش است و دور از مردم بدانیش است.

نمازگزار افتادگان را دستگیری می کند، و با بیچارگان مهربانی می کند، و با مستمندان دلسوزی می نماید، و با همه فروتنی دارد و خودگذشتگی نشان می دهد و از دشمنان دین و آیین خدایی چشم می پوشد.

نمازگزار با آفریدگارش گفتگو می کند، و جسته جسته بدانجا می رسد که همیشه و همواره خودش را در پیشگاه او می بیند، و هیچگاه خودش را فراموش نمی کند، و پیوسته کشیک خویش می کشد تا درست گفتار و نیکوکردار و پاکیزه رفتار باشد، و می یابد که با انجام این آیین و روش بسیار سودمند و ارزشمند و گران بها، دارد خودش را راست و درست می سازد.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمود:

اگر می خواهید با خدا گفتگو کنید نماز بخوانید، و اگر می خواهید خدا با شما گفتگو کند قرآن بخوانید.

نمازگزار باید نخست وضو بسازد و تن و پوشاک او پاک باشد تا بتواند در پیشگاه خدایش بار یابد و با او سخن بگوید که «پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز»، و کم کم آگاه می شود که جان نمازگزار هم باید مانند تن و پوشاک او پاک باشد. و چون جان آدم پاک شده است آنچه که از او پدید می آید پاک خواهد بود که «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

پس نمازگزار راستین، پنهان و آشکار او، درون و بیرون او، دست و دهن او، اندیشه ها و پیشه های او، خواسته ها و کار و کوشش او همه پاک اند.

نمازگزار از هر سو رو برمی گرداند و رو بسوی خانه خدا می کند تا به همین سان جان او نیز مانند تنش یک سویی شود که تنها رو به سوی خدای یکتا



آورد.

در آغاز نماز به ستایش و نیایش می‌ایستد و سوره گرامی حمد را می‌خواند که پارسی آن بدین گونه است:

به نام خدای بخشاینده مهربان

ستایش از آن پروردگار جهانیان بخشاینده مهربان خداوند روز پاداش است، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم، ما را به راه راست راهنمایی بفرما، راه کسانی که بر آنان نیکویی کرده‌ای، نه خشم گرفتگان و گمراهان.

و در انجام نماز با سه سلام، درود و نوید و بخشایش خدای را به پیامبر گرامی و همه بندگان خوب و شایسته و به همه فرشتگان و فرستادگان و خوبان خدا می‌فرستد.

دستوراتی که در نماز باید بجا آورده شود و گفته شود، بندبند آن همه آموزنده است، و هربند آن راه و رشته‌ای در خداشناسی است، و آیین و روش آموزش زندگی و بندگی است که اگر سخن به میان آید و گسترش یابد چند دفتر بزرگ نبشته آید.

اکنون درباره نماز به همین اندازه بسنده می‌کنیم، و در پایان گوییم:

درود خدای بخشاینده مهربان بر نمازگزاران راستین بادا، و به حق «طه» انس «آنسه» ام با خدایش روز افزون بادا تا «عارفه» بالله، و «والهه» فی الله شود، و مانند ابوالحکماء «ادریس» پیامبر خدا - که او را اخنوخ و هرمس و ارمیس و الیاس نیز گویند - به اسرار حروف و اعداد و کلمات بی‌کران و بی‌پایان کتاب بزرگ هستی آشنا و آگاه گردد.

قم - حسن حسن‌زاده آملی

۱۳۷۳/۹/۲۴ ه.ش، ۱/ رجب / ۱۴۱۵ ه.ق



با سلام و دعای خالصانه به حضور انور دوستان فاضل و گرانقدر «مدیران محترم واحد برگزاری مراسم نیمه شعبان مسجد آیة الله انگجی تبریز» دامت برکاتهم الوافرة معروض می دارد.

از این خوشه چین خرمن ولایت رساله ای در شخصیت والای حضرت بقیة الله و تتممة النبوة، خاتم الاولیاء علی الاطلاق، قائم آل محمد 6 مهدی موعود 7 درخواست فرموده اید.

داعی در موضوع مذکور آنچه را که قرآن و عرفان و برهان حکم فرموده اند به صورتی رصین در یک رساله درسی متین به نام نهج الولایه به رشته نوشته درآورده است که با ده رساله دیگر به نام یازده رساله فارسی به طبع رسیده است. اینک در اجابت مسئول آن عزیزان سی کلمه از کلماتی که به امید هزار و یک کلمه نگاشته ایم ارسال داشته ایم که اگر رأی ثاقب آن انصار ولی الله اعظم صواب بیند و صلاح بداند به جای یک مقاله در عداد اثر مبارک و مفید شما قرار گیرد و درج و طبع شود.

قم - حسن حسن زاده آملی

۱۵ ج ۱-۱۴۱۲ ه. ق = ۲ / ۹ / ۱۳۷۰ ه. ش



حضور انور آقای میرزا ابراهیم بخت شکوهی زید عزّه العالی .

با سلام و دعای خالصانه و ارائه ارادت بی‌پیرایه معروض می‌دارد:

بسیار مایه مباهات این داعی است که الهی نامه‌ام مورد قبول ارباب بینش و دانش و اصحاب لوح و قلم انجمن خوشنویسان خطّه مشک بیز تبریز و فقهم الله الی مرضاته واقع شده است. و به ویژه در طلعت دلارای نقش کلک جانفزای بنان فرخنده بنیان آن جناب متحلّی و متجلّی شده است. امید است که با توفیقات و عنایات خاصه الهی طبع و نشر آن نفوس مستعدّه را نیک بکار آید، و اثری ماندنی و خواندنی به یادگار ماند.



قوله سبّاحانه: ﴿

اوّل شهرالله المبارک ۱۴۱۳ هـ. ق = ۴ / ۱۲ / ۱۳۷۱ هـ. ش

قم - حسن - حسن‌زاده آملی





سماعة خدوم العلم و ندين الدين، الروحاني الفاضل الجليل المحترم حجة الاسلام  
السيد ابي القاسم الديباجي دامت بركاته الوافرة.

بعد التحية و الدعاء نسأل من يسأله من في السموات و الارض أن يوفق ذلك  
الحبر النبيل لارشاد النفوس المستعدة الى غايتها القصوى التي هي التأدب بآداب  
فصل الخطاب المحمدي 6 و قد قال عز من قائل. ﴿

٣٥١﴾ .

و قد اهدينا الى جنابكم حسب المواعدة بعض مراسلاتنا في ذلك، فان وسع  
المجال و رأى نظركم الثاقب أن يترجمها بالعربية عسى أن يستفيد من قلمكم البليغ  
النافذ من هو أهل له، كما قال رسول الله 6:  
في بالك و تذكرني في احوالك، فقد قال سبحانه: ﴿

قم العبد الراجي غفران الله و رضوانه  
حسن حسن زاده الاملي  
/ / .

351. انفال/ ٢٥

352. بحار الانوار ج ٤ ص ٢٨٢

353. كهف/ ٣١